



علامه محمد بن طباطبائی

گلچینی از معارف تشیع



تنظیم: دکتر ویلیام جیتیگ
ترجمه: دکتر سید محمد تقی

به کوشش
سید هادی خسرو شاهی

فهرست مطالب

مقدمه	۹
ویلیام چیتیک	۹
درباره این کتاب	۲۱
اعزام به آمریکا	۲۲
پیش‌گفتار	۲۷
سخن مترجم انگلیسی	۳۹
کتاب حاضر	۴۰
منابع کتاب	۴۲
ترجمه‌ها	۴۴
یادداشت	۴۷
بخش اول: یگانگی خدا	۴۹
الف) پیامبر	۵۲
۱. اعتراف (اقرار) ایمان	۵۲
۲. صفات خدا	۵۴

ب) علی علیه السلام اولین امام ۵۵

۱. تنزیه خدا ۵۵

۲. نفی صفات ۵۹

۳. ریشه‌های استوار معرفت ۶۱

۴. زیباترین آفریده‌ها ۶۹

۵. یکتایی او ۷۲

۶. بصیرت و ژرف بینی ۷۴

۷. شهود قلب ۷۴

ج) امام باقر علیه السلام پنجمین پیشوا ۷۸

خدای برتر از قیاس ۷۸

د) امام جعفر صادق علیه السلام ششمین امام ۷۹

۱. دیدن خدا ۷۹

۲. اسمی که باید خدا را با آن نامید ۸۰

ه) امام موسی علیه السلام هفتمین امام ۸۱

خدا، قدرتمند و باشکوه ۸۱

و) امام رضا علیه السلام هشتمین پیشوا ۸۲

۱. اقرار به وحدانیت ۸۲

دین‌داری اصیل ۸۶

۲. چرا خداوند پنهان و محجوب است؟ ۸۷

بخش دوم: حکومت و زمامداری ۹۱

حاکم و جامعه ۹۱

عهدنامه مالک اشتر ۹۳

بخش اول (مقدمه).....	۹۳
در رابطه با دستورها و کارکردهای درست.....	۹۴
در رابطه با طبقات مردم.....	۹۹
انتخاب عاملان (سیاسی).....	۱۰۴
طبقات فرودست.....	۱۰۹
در دستورها و منهیات.....	۱۱۰
بخش سوم: زندگی معنوی: دعا و تضرع به درگاه خداوند.....	۱۱۹
زندگی معنوی.....	۱۱۹
دعای عرفه امام حسین علیه السلام	۱۲۱
دعای امام سجاد علیه السلام	۱۴۳
۱. ستایش پروردگار.....	۱۴۳
۲. دعایی برای صبح و شام.....	۱۵۱
توقیع ناحیه مقدسه.....	۱۵۶
ملحقات.....	۱۵۹
دوازده امام علیهم السلام	۱۵۹
فاطمه علیها السلام	۱۶۱
دوازده امام علیهم السلام	۱۶۲
۱. امام علی علیه السلام	۱۶۲
۲. امام حسن علیه السلام	۱۶۳
۳. امام حسین علیه السلام	۱۶۳
۴. علی بن الحسین علیه السلام مشهور به «زین العابدین» «سجاد».....	۱۶۳

۱۶۴	۵. امام محمد باقر علیه السلام
۱۶۴	۶. امام جعفر صادق علیه السلام
۱۶۵	۷. امام کاظم علیه السلام
۱۶۵	۸. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
۱۶۵	۹. امام محمد تقی علیه السلام
۱۶۶	۱۰. امام علی النقی علیه السلام
۱۶۶	۱۱. امام حسن العسکری علیه السلام
۱۶۶	۱۲. امام محمد بن الحسن المهدی (عج)
۱۶۹	منابع فصول کتاب
۱۷۳	نمایه
۱۷۵	آیات
۱۷۶	اعلام
۱۸۱	اصطلاحات و موضوعات

مقدمه

«گل چین ادبی شیعه» یا «گل چینی از معارف شیعه» سومین و آخرین کتاب از مجموعه‌ای است که برای شناخت تشیع و معرفی آن به مردم اروپا و آمریکا پس از دو کتاب: قرآن در اسلام و شیعه در اسلام توسط استاد بزرگوار، مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبائی تهیه و تألیف شده است.

اصل طرح و اجرای این مجموعه به پیشنهاد دکتر کنیث مورگان و دانشگاه کالگیت آمریکا و به وسیله استاد دکتر سید حسین نصر از شاگردان و علاقه‌مندان علامه طباطبائی - سالیانی پیش سامان گرفت. دو کتاب نخستین، به زبان فارسی، انگلیسی، عربی و... بارها، در ایران، اروپا، آمریکا و کشورهای عربی چاپ و منتشر شده‌اند. اما کتاب سوم، که در واقع نخست به زبان انگلیسی تهیه و تنظیم شده است، تاکنون به زبان فارسی در نیامده و منتشر نشده است. البته اساتید محترم، در مقدمه‌های خود - پس از این سطور - در مورد چگونگی پیدایی این اثر، توضیحات لازم را داده‌اند و ضرورتی بر تکرار آن‌ها نیست، ولی در این یادداشت کوتاه، اشاره‌ای کوتاه به زندگی و آثار، تنظیم‌کننده و مترجم آن به انگلیسی، جناب دکتر ویلیام چیتیک بی‌مناسبت نیست:

ویلیام چیتیک

در سال ۱۹۴۳ م در شهر Milford آمریکا در یک خانواده مذهبی پروتستان، به دنیا

آمد. پس از تحصیلات مقدماتی در اوهایو، دوره لیسانس رشته تاریخ را گذراند. در سال ۱۹۶۶ به ایران آمد و ۱۲ سال در ایران به تحصیل ادبیات و زبان فارسی پرداخت و درجه دکتری در ادبیات را از دانشگاه تهران گرفت و سپس در دانشگاه صنعتی شریف به تدریس پرداخت و به موازات آن از محضر اساتیدی چون: علامه طباطبائی، استاد جلال الدین آشتیانی، بدیع الزمان فروزانفر، جلال الدین همایی و دکتر سید حسین نصر استفاده کرد. چیتیک پس از مدت‌ها به آمریکا برگشت و در دانشگاه ایالتی نیویورک به عنوان استاد به تدریس ادیان در گروه مطالعاتی تطبیقی، مشغول شد و هم اکنون نیز در دانشگاه‌های مختلف آمریکا، تدریس می‌کند....

چیتیک خود چنین می‌گوید:

«... من متولد آمریکا هستم. پس از طی دوران کودکی و نوجوانی، در سال ۱۹۶۶ به ایران رفتم. تازه تحصیلاتم را در کالج ووستر در اوهایو به پایان رسانده بودم که تصمیم به سفر به ایران گرفتم. هدف من مطالعه عرفان و فلسفه اسلامی بود. در کالج که بودم، درس‌های مختلفی می‌خواندم. هیچ کدام از دروس نظر مرا جلب نکرد. فقط فهمیده بودم که مذهب و دین برای ما حرفی دارد که در عصر جدید قابل استفاده است. یک سال را در دانشگاه بین‌المللی مسیحیت در توکیو گذراندم. البته علت ورود من به این دانشگاه فقط این بود که حاضر شده بود مرا بپذیرد! از سوی دیگر، توکیو هم برای من جذاب‌تر از اوهایو بود، همین.

در توکیو برای اولین بار یک زبان خارجی را فرا گرفتم. از مطالعه بودیسم مشعوف می‌شدم. غیر از توکیو، به منطقه نارا هم سفر کردم. به اوهایو که بازگشتم، به شدت نگران آینده‌ام بودم. تصمیم گرفتم یک سال دیگر را در خارج بگذرانم. کجا بهتر از دانشگاه آمریکایی بیروت؟ در این مرحله، مشغول مطالعه تاریخ بودم. لذا در بیروت به سراغ تاریخ اسلام رفتم. از این مسیر بود که با عرفان آشنا شدم. وقت زیادی را صرف مطالعه عرفان کردم و مقالاتی نوشتم. این مطالعات، مرا به این فکر انداخت که

شاید انتخاب درستی کرده‌ام که به سراغ چنین موضوع غریبی رفته‌ام و به قول آنه ماری شیمل به سراغ «مرغ بسم الله» آمده‌ام. در یافتن حقیقت، نه خانواده، نه دوستان و جامعه، هیچ کدام مرا هدایت نکردند.

در ارتباط با عرفان و مطالعات عرفانی بود که دریافتم باید از واقعیات مرسوم کمی فاصله بگیرم. لذا تصمیم گرفتم بعد از فارغ التحصیلی به ایران بروم. در بیروت کسانی بودند که به من اطمینان می‌دادند، در سفر به ایران می‌توانم در مورد عرفان و فلسفه اسلامی مطالعه کنم. در حقیقت این یک تصمیم شخصی بود و بعداً فهمیدم که تصمیم من درست بوده است و از این راه، مسیر خود را هم پیدا کرده‌ام...^۱

چیتیک، در مورد علاقه خود به عرفان و فلسفه اسلامی در جای دیگر چنین می‌گوید:

«علاقه من به عرفان زمانی زنده شد که در بیروت بودم و نخستین کتاب مفید درباره اندیشه‌های ابن عربی را خواندم. این کتاب نوشته دکتر نصر بود، به نام سه حکیم مسلمان و از ابن سینا، سهروردی و ابن عربی سخن می‌گفت. در زمینه فلسفه هم نه بسیار آموخته بودم و نه علاقه بسیار داشتم. وقتی از بیروت به آمریکا بازگشتم، در آخرین سال تحصیلات دانشگاهی، بیشترین تلاش خود را صرف خواندن ترجمه انگلیسی نیکلسون و شرح او بر مثنوی کردم و مقاله مفصلی نوشتم به نام "The Sufi Doctrine of Rumi" (مشرّب صوفیانه مولانا). اساس این مقاله را از آغاز تا پایان، ترجمه‌های نیکلسون و آربری تشکیل می‌داد... در ایران که بودم، یکی دو بار پیش آمد که در انجمن فلسفه، اندیشه‌های ملاصدرا را بیاموزم. یک سال، جواد مصلح، متنی از ملاصدرا را تدریس کرد و یک بار هم دکتر زریاب خویی. اما فلسفه هرگز توجه من را به صورتی واقعی به خود جلب نکرد و من را به سوی خود نکشید.

۱. در جست‌وجوی معنویت، حکمت و معرفت، سال دوم، شماره ۸، مورخ آبان ۱۳۸۷ ص ۷.

به نظر من، یکی از دلیل هایش - که امروز هم حتی بسیار مشهودتر است - این است که این فیلسوف‌ها می‌کوشیدند تا با استدلال‌های عقلی و احتجاجات استدلالی، اندیشه‌ای را درباره جهان مطرح کنند که ابن عربی خود بسیار روشن‌تر و مفهوم‌تر از آنان بیان کرده است. آنان می‌کوشند ثابت کنند که جهان‌بینی ابن عربی درست است و من نیازی به این دلیل‌آوری‌ها نمی‌دیدم، پیش چشم من، مطلب بسیار روشن بود. برای کسانی که نیازمند استدلال عقلی هستند، فلسفه، بی‌تردید، مفید و شاید هم ضروری است؛ اما من احتجاجات فلسفی را برای درک اندیشه‌های ابن عربی ضروری ندیدم. جهان‌بینی به شیوه نمادین و عارفانه ابن عربی - استفاده او از نمادها و معارف عرفانی برای تماشای جهان هستی - که آمیخته‌ای است از عقل و خیال، دست کم در چشم من، روشنی است بسیار روشن‌تر و مفهوم‌تر برای درک هدف مشترک عرفان و فلسفه.^۱

توجه به عشق و وابستگی عمیق و همه‌جانبه چیتیک به عرفان اسلامی، گاهی برای بعضی همراه یک سؤال بوده و آن این‌که: اگر به باور او، «دین» برای نیل به حقیقت و سعادت بشر، کافی است پس نقش «عرفان» در این میان چیست؟ مگر تعالیم دینی برای وصول به حقیقت کافی نیست؟ چیتیک در یک گفت‌وگوی طولانی که در سال ۱۳۸۰ در تهران انجام داده است و با عنوان «بویی از سرِ صُحُف» چاپ شده است، در این باره می‌گوید:

تفکیک عرفان از ادیان کار مضحکی است. مثلاً شما چگونه می‌خواهید عرفان را از اسلام جدا کنید؟ مگر پیامبر از «حق» شناخت نداشت؟ یا از خود شناخت نداشت؟ مگر راه شناخت حق تعالی و نفس انسان را قرآن و احادیث نشان نداده‌اند؟ تمام ریشه‌های عرفان اسلامی در سنت پیامبر اسلام ﷺ است. چیزهایی که بعد اضافه

۱. چند نامه از آشتیانی به چیتیک، حکمت و معرفت، سال سوم، شماره ۱، فروردین ۸۷، ص ۴۹.

شده جز تفصیل همان‌ها نیست. لُب مطلب عرفان «معراج» است و بازگشت به اصل؛ یعنی انسان باید سیر و عروج کند تا به حق واصل شود. بدون عرفان، دین هم نیست. عرفان همان باطن دین است. بیشتر مردم از این نکته غافل هستند. در چیزهای دیگر هم همین طور است. مثلاً در جامعه آمریکا بیشتر مردم از جمهوریت و دموکراسی چه می‌دانند؟ فقط چیزهایی که رسانه‌ها به آنان می‌گویند. آیا همه مردم از اصول دموکراسی آگاهی دارند؟ در جامعه آمریکا معدودی هستند که صاحب نظرند. حکم دین هم غیر از این نیست. یکی از محاسنی که دین دارد این است که برای همه آمده و عمومیت دارد و هر کسی به اندازه فهم خود می‌تواند از آن مدد بگیرد. مولانا هم مسلمان است و دربارهٔ مثنوی‌اش گفته این اصولِ اصولِ دین است. عرفان؛ یعنی این. توجه کنید که می‌گوید اصول دین است؛ یعنی بطن دین است؛ عمق دادن به دین است. در تمام ادیان چیزی مشابه این است. اگر به بزرگان ادیان نگاه کنید، می‌بینید در درجه اول، عارف بوده‌اند.^۱

چیتیک در همین راستا، علاوه بر ترجمه صحیفه سجادیه، ادعیه دیگری نیز مانند دعای عرفه، دعای صباح، دعای کمیل، دعای مشلول و چند ادعیه دیگر، از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) ترجمه و منتشر ساخته که می‌توان آن‌ها را آثار معنوی تأثیرگذار و ماندگار در دنیای غرب دانست. علاوه بر این‌ها، چیتیک بخشی از اشعار عرفانی امام خمینی (ره) را هم با همکاری پی کلوسسن، در سال ۱۹۸۹ م، ترجمه و در آمریکا منتشر ساخت. ترجمه رساله محمد در آئینه اسلام علامه طباطبائی و بخشی از کتاب‌ها و مقالات دکتر سید حسین نصر، از دیگر کارهای فرهنگی چیتیک است.

مجموعه کتاب‌ها و رساله‌های تألیفی و ترجمه‌ای او که اغلب در زمینه مسائل فلسفی - عرفانی است بالغ بر ۲۵ جلد می‌باشد. مقالات تحقیقی وی نیز در همین

۱. بویی از سرِ صحف، گفت‌وگویی با ویلیام چیتیک، ترجمه: محمدعلی ایادی، زندگی‌نامه ویلیام چیتیک، ص ۱۱۶.

زمینه‌ها بالغ بر ۵۰ مقاله است. چیتیک ده‌ها سخنرانی نیز، در محافل فرهنگی و دانشگاهی، در آمریکا، اروپا و آسیا، در کارنامه خود دارد که هر کدام به نوبه خود، در معرفی تشیع و عرفان شیعی ارزشمند بوده است.

از مهم‌ترین آثار او، ترجمه صحیفه سجادیه است که با عنوان: *زبور اسلام* The Psalms of Islam بارها در اروپا و آمریکا به چاپ رسیده، که چیتیک در مقدمه مشروح بر آن، کوشش نموده جنبه‌های معنوی و به قول او «رحمانی» ادعیه از دیدگاه شیعه را برای خوانندگان غربی روشن سازد.

خود چیتیک می‌گوید:

«من در مقدمه - ترجمه صحیفه سجادیه - خواسته‌ام از لحاظ تاریخی اهمیت مقام امام زین‌العابدین (علیه السلام) را بیان کنم؛ و اهمیت صحیفه را، به منزله منبع ادعیه اهل تشیع و تسنن، روشن سازم. چون این مقدمه را برای غربی‌ها می‌نوشتم، لازم بود به شرح معنای دعا در اسلام و تشیع بپردازم. چه در اسلام و مذهب امامیه، دعا، سبک و ادبیات خاصی دارد. در آنجا شرح داده‌ام که دعاهاى مروی از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) منشأ ادعیه اسلامی واقع شده و از مهم‌ترین روایات نبوی است. البته در قرآن نیز دعاهاى وارد شده که خداوند به آن‌ها توصیه فرموده است. برای خواننده غربی این توضیح لازم است که «دعا» با «نماز» و «ورد» و «ذکر» فرق دارد. این‌ها هر کدام نوعی سخن گفتن با خداوند است. در انگلیسی به همه این‌ها Prayer گفته می‌شود. این کلمه در انگلیسی خیلی عام است و دقایق معنای اسلامی دعا را نمی‌رساند. واژه «دعا» در فارسی و عربی معنای ویژه‌ای دارد. به نماز نمی‌توان دعا گفت. درست است که در نماز دعا خوانده می‌شود، اما نماز دعا نیست. در این جا فرقی خصوصاً از لحاظ اصطلاح می‌بینیم. دعا طرز مخصوصی از مخاطبه با خداوند است. هم در متن قرآن دعاهاى آمده است و هم پیامبر اسلام ادعیه‌ای دارند. در همان کتاب برگزیده آثار ائمه شیعه چند دعا، از جمله دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه، را ترجمه کرده‌ام. در مقدمه

ترجمه‌ام از صحیفه نیز پیوند مستقیم دعا را با قرآن و خدایی که در دعا جلوه می‌کند، مورد بررسی قرار داده‌ام. گفته‌اند صحیفه خواهر قرآن «أُخْتُ الْقُرْآن» است. عبارت بسیار شیرینی است. این دو، مثل خواهر و برادر هستند. قرآن با لحن مردانه خطاب می‌کند؛ و صحیفه خواهرانه و با آنس و لطافت به خطاب قرآن پاسخ می‌دهد. صحیفه پاسخ امام به کلام خداست، چه خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؛ مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را (غافر، آیه ۶۰). در مقدمه ترجمه صحیفه، مواردی از این دست را تحلیل کرده‌ام، تا نشان دهم که این دعاها در اسلام و مآثر اسلامی چه اهمیتی دارند و برای مسلمانان تا چه اندازه مهم هستند. مستشرقان به دعا چندان توجهی نکرده‌اند و بیشتر به تاریخ اصول عقاید و تا حدی نیز به فروع پرداخته‌اند؛ اعمال و عبادات و آنچه مسلمانان روزانه بدان می‌پردازند کمتر مورد توجه آنان قرار گرفته؛ حتی به نماز چندان توجهی نشان نداده‌اند. درباره دعا هم بسیار مختصر تحقیق کرده‌اند و نوشته‌اند...»^۱

استاد دکتر مهدی محقق در مقاله‌ای، ضمن اشاره به خدمات فرهنگی چیتیک، درباره تاثیر معنوی ترجمه صحیفه سجاده در غرب، می‌نویسد:

... او در معرفی پیامبر اکرم ﷺ و امام حسین ﷺ و امام زین العابدین ﷺ به غرب سهم بسزایی داشته است. ترجمه او از زیور آل محمد ﷺ - یعنی صحیفه سجاده - جا و مکانی شایسته در غرب یافت و برخی از کشیشان واتیکان شیفته مناجات و ادعیه آن امام همام شدند و از آن، در اذکار و اوراد خود اقتباس کردند.^۲

... چیتیک از هنگامی که در تهران اقامت داشت به پیشنهاد اساتیدی

۱. بوئی از سرّصحف، زندگی نامه ویلیم چیتیک، ص ۱۵۱.

۲. زندگی نامه پروفیسور ویلیم چیتیک، انجمن مفاخر، چاپ تهران، ص ۱۳.

چون: جلال‌الدین آشتیانی و دکتر سید حسین نصر، به ترجمه و نشر کتاب‌های فلسفی - عرفانی پرداخت - که ترجمه محمد در آئینه اسلام از علامه طباطبائی در همین راستا بود - اما چیتیک پس از مراجعت به آمریکا هم، علاوه بر تدریس، هم‌چنان به کار فرهنگی ترجمه متون شیعی، ادامه داد و کتاب گلچین ادبی شیعه (A shi'ite Anthology) را منتشر ساخت که ما ترجمه فارسی آن را گلچینی از معارف شیعه نام نهادیم و تألیفی از علامه طباطبائی است که بارها در انگلستان، آمریکا و پاکستان و ایران، به چاپ رسیده است.

... برای به دست آوردن نسخه‌ای از کتاب گلچین ادبی به زبان انگلیسی، با آقای دکتر سید حسین نصر در آمریکا، تلفنی تماس گرفتم و ایشان ضمن توضیح درباره چگونگی تهیه و تنظیم این اثر توسط علامه طباطبائی، به تلاش و کوشش دکتر ویلیام چیتیک - که از شاگردان ایشان در لبنان و ایران بوده - اشاره نمودند... خوش‌بختانه، پس از مدتی کوتاه، دکتر چیتیک در خرداد ۱۳۸۷ به ایران آمد و در انجمن مفاخر فرهنگی - که توسط استاد دکتر مهدی محقق اداره می‌شود - طی مراسمی، از نام‌برده تجلیل به عمل آمد و کتاب مستقلی هم درباره زندگی و آثار فرهنگی وی با عنوان: زندگی‌نامه و خدمات علمی - فرهنگی پروفیسور ویلیام چیتیک منتشر گردید و این جانب نیز به دعوت استاد دکتر مهدی محقق در آن مراسم، حضور و شرکت داشتم و در ملاقات با دکتر چیتیک از او «اجازه» ترجمه و نشر کتاب علامه، به زبان فارسی را خواستم که در کمال صفا و صمیمیت، ترجمه و نشر آن را متعلق به «دوستان شاگردان علامه در ایران» نامید و از آن استقبال نمود.

از سوی دیگر می‌دانستم که حجة الاسلام والمسلمین جناب دکتر سید محمد ثقفی - همشهری فرهنگ شناس و نواندیش ما - سابقه‌ای در رابطه با این کتاب دارد... از ایشان درخواست نمودم که به ترجمه آن بپردازد که ایشان نیز خواهش مرا پذیرفت و

در مدت زمانی نه چندان طولانی، ترجمه آن را با همکاری دختر فرزانه‌اش، آماده کردند که اینک تقدیم علاقه‌مندان آثار علامه طباطبائی می‌گردد....

همان‌طور که اشاره شد، این کتاب برای نخستین بار است که به فارسی ترجمه و در ایران منتشر می‌گردد. و درواقع برای تکمیل آثار علامه، ترجمه و نشر آن یک آرزو بود که به یاری حق و با پی‌گیری و کوشش زیاد، تحقق یافت.

... وقتی در تهران - به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۷ - با ویلیام چیتیک ملاقات کردم از او خواستم که اگر نامه یا دست‌خطی از علامه طباطبائی دارد، نسخه‌ای در اختیار ما قرار دهد که این درخواست نیز با استقبال نام‌برده روبه‌رو گردید و فهرست منابع و دست‌خط علامه را که به عنوان مقدمه بر این کتاب نوشته و به دکتر چیتیک فرستاده بودند، از آمریکا توسط پست به من ارسال نمود. ترجمه انگلیسی این مقدمه دو صفحه‌ای کوتاه در ضمن مقدمه‌ها آمده است. ولی ما عین دست‌خط علامه طباطبائی هم - را همراه فهرست منابعی که برای تنظیم کتاب تهیه نموده‌اند - برای حُسن ختام در این جا می‌آوریم.

تهران - بهمن ۱۳۸۷

سید هادی خسروشاهی

بسم الله الرحمن الرحيم

کسی که با نظر حقیقت به سیری در عین لایقین معادیس و سلسله
در عین از مرز در حقیقتی و جمیع آن کند و در نظر داشته باشد
در عین سلسله ای چنان در درختی در خطای و حقیقت
بروی جوده شود که هر کرد

زیرا یک سلسله معرقات و در عین عین (نقطه دهمی)
خود به خود که هر حرکت و سکون خودی و جمعی به خود
(در از برای در مکان یا هر گونه در عین) و در عین به خود
و این را که در عین عین با خود که در عین به خود که نظر
گرفته و سلسله به خود

در عین که در عین به خود که در عین به خود که در عین
به خود که در عین به خود که در عین به خود که در عین
که در عین به خود که در عین به خود که در عین به خود که در عین
در عین به خود که در عین به خود که در عین به خود که در عین
در عین به خود که در عین به خود که در عین به خود که در عین
در عین به خود که در عین به خود که در عین به خود که در عین
در عین به خود که در عین به خود که در عین به خود که در عین

پس در این نظر در نظر عین و حقیقت به خود که در عین
با حقیقت و حرکت خودی که دارند و عین در عین

[illegible]

مبلغ کسب شده
در روز یکشنبه

درآمد اول
درآمد دوم
درآمد سوم
درآمد چهارم
درآمد پنجم
درآمد ششم
درآمد هفتم
درآمد هشتم
درآمد نهم
درآمد دهم

درآمد یازدهم
درآمد دوازدهم
درآمد سیزدهم
درآمد چهاردهم
درآمد پانزدهم
درآمد شانزدهم
درآمد هجدهم
درآمد نوزدهم
درآمد بیستم

مبلغ کسب شده
در روز یکشنبه
درآمد اول ۱۳۰
درآمد دوم ۲۰۰
درآمد سوم ۹۴۰
درآمد چهارم ۱۱۷۰
درآمد پنجم ۱۵۰۰
درآمد ششم ۱۶۷۰
درآمد هفتم ۱۰۰
درآمد هشتم ۱۸۵۰
درآمد نهم ۲۵۰
درآمد دهم ۱۶۳۰
درآمد یازدهم ۲۲۰
درآمد دوازدهم ۱۳۰
درآمد سیزدهم ۲۲۰
درآمد چهاردهم ۲۰۰
درآمد پانزدهم ۲۳۰
درآمد شانزدهم ۱۴۰
درآمد هجدهم
درآمد نوزدهم
درآمد بیستم

مجموعه
درآمد اول در یکشنبه
درآمد دوم در یکشنبه

مبلغ کسب شده
در روز یکشنبه
درآمد اول در یکشنبه
درآمد دوم در یکشنبه
درآمد سوم در یکشنبه
درآمد چهارم در یکشنبه
درآمد پنجم در یکشنبه
درآمد ششم در یکشنبه
درآمد هفتم در یکشنبه
درآمد هشتم در یکشنبه
درآمد نهم در یکشنبه
درآمد دهم در یکشنبه
درآمد یازدهم در یکشنبه
درآمد دوازدهم در یکشنبه
درآمد سیزدهم در یکشنبه
درآمد چهاردهم در یکشنبه
درآمد پانزدهم در یکشنبه
درآمد شانزدهم در یکشنبه
درآمد هجدهم در یکشنبه
درآمد نوزدهم در یکشنبه
درآمد بیستم در یکشنبه

درباره این کتاب

شاید در میان شاگردان علامه طباطبائی، شهید استاد مرتضی مطهری و دکتر سید حسین نصر، بیش از دیگران با اسم و شهرت استاد قرین و همسان هستند. یکی در داخل و دومی در خارج.

شهید مطهری با شرح و توضیح بیشتر بر متن اصول فلسفه و روش رئالیسم که به اجمال از طرف استاد علامه طباطبائی نوشته شده است، در محافل دانشگاهی و در میان اصحاب فلسفه و معقول معروف است. می‌توان گفت اگر توضیحات استاد مطهری نبود، فهمیدن روش رئالیسم از سطح متعارف بسیاری از دانشجویان فلسفه بالاتر بود. و این توضیحات درواقع بیانگر مقصود بوده و معانی متن را روشن می‌سازد. و دکتر سید حسین نصر در محافل خارجی به جهت نشر و تبلیغ فرهنگ و عرفان تشیع و بیشتر از راه نشر اندیشه‌ها و کتاب‌های علامه طباطبائی در معرفی اندیشه تشیع:

۱. شیعه در اسلام

۲. قرآن در اسلام

۳. گل چینی از معارف تشیع A Shiatle Antology

معروف و مشهور است.

طبق طرح پیشنهادی یکی از اساتید مغرب زمین، قرار می‌شود که مرحوم علامه طباطبائی برای معرفی تشیع در دنیای خارج، یک سلسله کتاب‌های علمی-تحقیقی بنویسد که با ترجمه آن‌ها به زبان انگلیسی و سپس تدریس در دانشگاه هاروارد و دیگر محافل آکادمی غرب با منابع و معارف دست اول تشیع که به قلم یکی از عالمان بزرگ مذهب، تحریر می‌یابند، آشنا شوند.

نخستین جلد از این سلسله، کتاب شیعه در اسلام است که استاد دکتر سید حسین نصر، خود آن را به انگلیسی ترجمه کرده است.

جلد دوم آن، کتاب قرآن در اسلام است که باز متن انگلیسی را دکتر نصر و فارسی آن را آقای آرام تهیه کرده است.

و جلد سوم این سری از کتاب‌ها گلچینی از معارف تشیع است که متونی از دعاها و معنویات ائمه تشیع، همراه با شرح حال مختصری از امامان شیعه و متن عهدنامه مالک اشتر است که با ترجمه ویلیام. چینیک William.c.chiltick - استاد آمریکایی - و مقدمه علامه طباطبائی و نظارت و مقدمه دکتر سید حسین نصر آماده شده است. که اینک ترجمه فارسی آن از این جانب و دخترم خانم ثقفی، تقدیم می‌شود.

اعزام به آمریکا

در سال ۱۳۵۶، شهید دکتر اسماعیل فاروقی، مسلمان متفکر فلسطینی الاصل - آمریکایی،^۱ استاد دانشگاه تمپل فیلادلفیا، Temple University با یک قرارداد دانشگاهی، قرار بود تعدادی از طلاب فاضل حوزه را برای تحصیل دوره عالی دانشگاهی و به عنوان اعزام مبلغ به مغرب زمین، به آن دانشگاه بفرستد که پس از فراغ

۱. دکتر فاروقی پس از مراجعت از سفر به ایران، همراه همسر آمریکایی خود در آمریکا به شهادت رسید....

از تحصیل و حائز بودن دو فرهنگ اسلام و علوم عصری، به عنوان مبلّغ در خارج از ایران به تبلیغ اسلام بپردازند.

قرعۀ فال در این مسابقه به نام این بنده فقیر، و یکی دیگر از دوستان اصابت کرد. و به همین جهت در پاییز سال ۱۳۵۶ به آمریکا عزیمت نمودیم و برای شرکت در دوره فوق لیسانس دانشگاه تمپل ثبت نام کردیم. نخست به تکمیل زبان و گذراندن واحدهای دانشگاهی مشغول شدیم و هم‌زمان با نهضت اسلامی همکاری می‌کردیم. تا این‌که بالاخره در بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی پیروز شد و تحول عظیمی در شرایط کشور و دنیا پدید آمد. و انقلاب پیام معنوی خود را به دنیا اعلام کرد.

دقیقاً در سال ۱۳۵۸ بود که در راهروهای دانشگاه تمپل با استادی متین، و محترم مواجه شدم. سلام کردم، او از لهجه من متوجه شد که ایرانی هستم و از حوزه علمیه قم آمده‌ام... به زودی با سید حسین نصر آشنا شدم و سوابق فرهنگی و تحقیقاتی ایشان را با علامه طباطبائی یادآور شدم. دیدم استاد هنوز در فضای ایران و مصاحبت‌های علامه طباطبائی زندگی می‌کند. این آشنایی به رابطه استاد و شاگردی و سپس دوستی تبدیل شد و با خوش‌وقتی فراوان بنده که نام دکتر نصر را شنیده بودم، حضور علمی ایشان را در دانشگاه تمپل مغتنم داشته و از محضرش بهره‌ها بردم.

یکی - دو ترم با استاد درس گرفتم و در برخی از کلاس‌های او، با اجازه ایشان حاضر می‌شدم. هدفم این بود که هم کلاس‌داری یک استاد با تجربه را آموخته باشم و هم با معارف وسیع دکتر نصر که در سطح دکتری به دانشجویان تدریس می‌کرد، آشنا شوم.

استاد دکتر نصر که به هفت زبان تسلط دارد و از فرهنگ وسیع معارف و فلسفه اسلامی همراه با تاریخ علم و علوم دیگر آشناست، به عنوان یک استاد کامل،

دانشجویان خارجی را به حیرت انداخته بود و از معنویت تشیع و گستره فلسفه اسلامی سخن می‌گفت.

دکتر نصر که خود عارفی ناشناخته است، رابطه مذهب و تمدن، مذهب و هنر، مذهب و علم را به طور دقیق و ظریف بیان می‌کرد و از انحطاط و سقوط تمدن غربی و خلأ فرهنگی مغرب‌زمین حرف می‌زد. و با انبوهی از کتاب‌های علمی خود، خلأ موجود در غرب را پر می‌ساخت. و به جرئت می‌توان گفت، استاد دکتر سید حسین نصر، به حق از چهره‌های بارز علمی تشیع است که اسلام شیعی را مطابق بادرک و فهم و ذهنیت غربیان که با آن آشناست، در دنیا تبلیغ می‌نماید.

... اما انگار این توفیق مرا همراهی نمی‌کرد که تحصیلات را به پایان رسانم و رسالت خود را در آمریکا تکمیل نمایم. سال ۱۳۶۰ بود که جنگ سرنوشت‌ساز و دفاع مقدس شروع شده بود و روابط ایران و آمریکا به جهت تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان به تیرگی کشیده و سرانجام قطع شد.

بدین ترتیب شرایط عوض شده بود و ایران رنگ انقلابی داشت و دانشجویان معروف به پیرو خط امام، سفارت را تصرف کرده بودند که دولت موقت مهندس بازرگان ساقط شد و رابطه ایران و آمریکا هم به دستور کارتر، قطع گردید. در این راستا، اولین نتایج آن، دامن ما را گرفت که با لغو ویزای دانشجویی، به جهت پشتیبانی از انقلاب اسلامی، مجبور شدیم که به کشور برگردیم.

هنگام خداحافظی که با دکتر نصر ملاقات کردم، بسیار متأسف بود که تحصیلات ما، ناتمام مانده و اصرار داشت تحصیلات را ادامه دهیم؟ و می‌گفت: شما، تنها دو طلبه‌ای هستید که از ایران در سطح عالی در دانشگاه شرکت دارید. و این فرصت هرگز تکرار نمی‌شود!

گرچه این خیرخواهی او به جا بود، اما من مجبور بودم به ایران برگردم. موقع خداحافظی دکتر گفت که یک نسخه از کتاب A Shiah Antology را خدمت

علامه طباطبائی که در واقع صاحب اصلی این اثر است، بیاورم که به تازگی از چاپ خارج شده بود.

در عید نوروز امسال ۱۳۸۷ به خدمت استاد علامه سید هادی خسروشاهی رفته بودم که ضمن ملاقات، تبریک عید بگویم، از دکتر نصر و خدمات فرهنگی اش سخن گفتم که جناب نصر، جلد سوم سری معارف تشیع علامه طباطبائی را در آمریکا منتشر ساخته و یک نسخه از آن را به وسیله من خدمت علامه طباطبائی فرستاده است.

استاد خسروشاهی از شنیدن این خبر بسیار شاد و مشعوف شد و گفت: من مدت هاست که به دنبال یافتن این کتاب برای نشر در ضمن مجموعه آثار علامه طباطبائی هستم. سپس فرمود که این بنده ترجمه کتاب را به عهده بگیرم تا مجموعه کتاب‌ها و آثار علامه طباطبائی که از سوی «مرکز بررسی‌های اسلامی» و مؤسسه «بوستان کتاب» در حال انتشار است، تکمیل گردد. لذا تصمیم گرفتم که به ترجمه کتاب اقدام نمایم.

...گفتنی است در سال ۱۳۶۵ که در دانشگاه شیراز تدریس می‌کردم تصمیم گرفتم که بامشارکت برادر عزیز دکتر بهنام وصال شیرازی، که از فارغ التحصیلان دانشگاه پنسیلوانیا بود، کتاب انسان و طبیعت Man and Nature استاد دکتر نصر را ترجمه نمایم. لذا با استاد دکتر نصر مکاتبه کردم که اجازت ایشان را در خصوص ترجمه کتاب اخذ کنم. با محبت و سماحت، ضمن نامه‌ای موافقت خود را به من و دکتر وصال اعلام نمودند. اما متأسفانه یا خوش‌بختانه چون دکتر وصال به عنوان استاد تمام وقت در دانشگاه Yale به آمریکا رفت و کار ترجمه آن کتاب ناتمام ماند و از این توفیق محروم شدیم. تا این‌که سرانجام ترجمه کتاب را به وسیله جناب آقای دکتر عبدالرحیم گواهی به نام انسان و طبیعت را پشت ویتترین کتاب فروشی‌ها مشاهده کردم.

و اکنون خوش بختانه به جای آن، توفیق ترجمه کتاب سوم استاد علامه طباطبائی نصیب من گردید.

اینک ترجمه کتاب A shiah Anthology با عنوان گلچینی از معارف تشیع به قلم این جانب و همراهی دختر فاضله ام خانم نعیمه ثقفی (لیسانس زبان) به پایان رسیده و آماده چاپ و نشر است. امید است که خوانندگان به مانند دیگر کتاب‌های علامه طباطبائی، از این کتاب نیز، بهره‌مند شوند. و از استاد سید هادی خسروشاهی هم باید سپاس‌گزار باشم که با پیشنهاد خود مرا به انجام این کار واداشت و سپس خود به ویرایش آن پرداخت. و بدین وسیله توفیق تکمیل مجموعه آثار استاد علامه طباطبائی هم که زیر نظر ایشان انجام می‌گیرد فراهم گردید.

و ما التوفیق الا من عندالله

قم: سید محمد ثقفی

پیش‌گفتار

علی‌رغم مطالعات، تحقیقات و ترجمه‌های بی‌شماری که شرق‌شناسان غربی از منابع گوناگون اسلامی از قرن ۱۹ انجام داده‌اند، توجه بسیار کمی به مجموعه گفته‌های دینی (احادیث)، خطابه‌ها، دعاها، مَثَل‌ها و توضیحات آموزشی شده است، و این مجموعه احادیثی است که رهبران شیعیان ۱۲ امامی، آن‌ها را بیان کرده‌اند.

البته درست است که محتوای بخشی از مجموعه احادیث شیعه، مجموعه احادیث سُنی^۱ را هم در بر می‌گیرد و در تداوم مطالعه احادیث تسنن مجموعه احادیث شیعه نیز مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و به صورت غیر مستقیم با آن سر و کار داشته‌اند، از آن‌جا که احادیث شیعه شکل و عطر خاص خود را دارند، هیچ رابطه و

۱. در مذهب تسنن ۶ مجموعه احادیث - کلاسیک - وجود دارد که از ابتدای جمع‌آوری‌اش در قرن دوم و سوم مورد قبول جامعه اهل تسنن بوده است. این مجموعه عبارت است از: الصحاح الستة، - شش مجموعه صحیح - که هم‌ردیف با اسامی محققین بزرگ حدیث مثل: بخاری، مسلم و غیره است. معروف‌ترین آن‌ها بخاری است که خوش‌بختانه به انگلیسی ترجمه شده است (صحیح بخاری، عربی - انگلیسی، مترجم: محمد محسن خان، دانشگاه اسلامی، مدینه: چاپ دوم، آنکارا ۱۹۷۹). راهنماهای عظیمی از حدیث که mensing, wensinek و دیگران بر پایه این شش مجموعه نوشته‌اند.

مطالعه غیرمستقیم از محتوا و مفهوم آن، نمی‌تواند ترجمه و تحلیل مستقیم این مجموعه را در بر بگیرد. در حقیقت کمی تعجب آور است که به رغم اهمیت بسیار زیاد احادیث شیعه مانند دیگر رشته‌های علوم عقلانی در گسترش الهیات و قوانین (حقوق) شیعه و گذشته از نقش آن در تقوا و زندگی معنوی گفته‌های امامان شیعه تا کنون به انگلیسی ترجمه نشده است. حتی در کُل و به عنوان گروهی جدا از متون مذهبی از یک طبیعت الهام شده در بین مفاهیم عمومی اسلام هم مورد مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین، کتاب حاضر تلاش پیش‌تازانه برای ارائه نمونه‌ای از این مجموعه عظیم متون، به دنیای گفتار انگلیسی است. متون حدیث شیعه (سنت) شامل سخنان پیامبر اسلام که مورد قبول شیعیان است و روایات دوازده امام، از علی بن ابی‌طالب بعد از قرآن از مهم‌ترین متون دینی برای شیعیان به حساب می‌آید.

چنان‌که در اهل تسنن نیز چنین است، در مذهب شیعه احادیث همراه با کتاب وحی (قرآن) اساس همه علوم دینی را در بر می‌گیرد که شامل شریعت، همین‌طور زندگی معنوی او در دو جنبه عقلانی و هم از جنبه دنیایی است. هیچ جنبه‌ای از حقیقت زندگی و تاریخ تشیع بدون ملاحظه این منبع معرفتی که مجموعه‌ای از متون الهام شده است جامع نیست....

به هر حال، آنچه این مجموعه را استثنایی کرده، این است که اگر چه از منظر شیعیان یکی از شالوده‌های اسلام است، انشا و زبانش به بیش از دو قرن نمی‌رسد. در مذهب تسنن، حدیث به سخنان پیامبر گرامی اسلام محدود می‌شود. در حقیقت، کلمه حدیث به سخنان شخص پیامبر اشاره دارد نه شخص دیگری. اما در تشیع اگر چه تمایز مشخصی بین احادیث پیامبر و سخنان ائمه، وجود دارد، هر دو در یک مجموعه قرار می‌گیرند. به این معنا که از منظر تشیع عصر تبلیغی اسلام از دوره‌ای نسبتاً کوتاهی از دوران تبلیغی ادیان فراتر رفته است. البته دلیل این دیدگاه به خاطر

مفهوم امام در اندیشه تشیع است.^۱ «مفهوم تخصصی کلمه امام در تشیع متفاوت است از آنچه در اصطلاح عمومی زبان عربی مورد استفاده می‌باشد، چون امام به معنای رهبر است. امام در نظریه سیاسی تسنن به معنای خلیفه است، اما به طور تخصصی در مذهب تشیع، امام به کسی گفته می‌شود که در خود نور محمدی داشته باشد که از فاطمه (دختر رسول خدا) و علی بن ابی طالب، (اولین امام) به دیگر امامان می‌رسد و به امام مهدی علیه السلام^۲ که از نظرها غایب است و روزی ظهور خواهد کرد، ختم می‌شود.» به دلیل وجود چنین نوری، امام به عنوان معصوم (بی گناه) شناخته می‌شود و دارای اطلاعات کاملی از دستورهای باطنی، مانند امور ظاهری است. ائمه مانند زنجیره‌ای از نورند که از «خورشید نبوت» که اصل آنهاست، ساطع می‌شوند، و هرگز از خورشید جدا نمی‌شوند. هر چه که آنها می‌گویند از گنجینه خطاناپذیر حکمت اشراقی نشئت گرفته است و از آن‌جا که آنها ادامه حقیقت درونی پیامبر مؤید هستند سخنانشان به او بر می‌گردد. به همین دلیل گفتار آنها در مذهب تشیع ادامه حدیث نبوی شمرده می‌شود؛ چنان‌که نور وجود آنها همان تداوم نور نبوی می‌باشد.

در منظر تشیع جدایی موقت ائمه از رسول گرامی اسلام، بر رابطه ذاتی و درویشان با آن حضرت یا بر تداوم نور، نبوت، اصلاً تأثیر ندارد، کما این‌که نور منبع علم پیامبر است همان‌طور منشأ دانش امامان و به صورت اشراقی است. این مفهوم متافیزیکی امتداد انقطاع نیافته الهامی است که در طول دو قرن پس از وجود پیامبر ادامه یافته است و همان دلیل یکی بودن سخنانی است که ریشه آنها به دو قرن پیش - پس از پیامبر - می‌رسد و با احادیثی که از پیامبر اسلام رسیده از یک منبع می‌باشد. هم‌چنین این مطلب باعث تفاوت مفهوم حدیث در دو قلمرو: تشیع و تسنن است. در

۱. به کتاب شیعه در اسلام نوشته علامه طباطبائی، لیدن - آلبانی ۱۹۷۵ م. ص ۱۷۳ مراجعه شود.

۲. تا آن‌جا که ادامه سلسله مربوط به درک اسماعیلیه است متفاوت است، چون برای اسماعیلی‌ها، سلسله ائمه تا امروز قطع نشده و ادامه دارد.

اندیشه شیعه حدیث امامان همان حدیث پیامبر است و برعکس آن، در سنت غیر شیعیان، حدیث با پیامبر پایان می‌پذیرد.

از این که بگذریم، اما مفهوم واقعی حدیث در متون اهل سنت و شیعیان بسیار نزدیک است، زیرا هر دو نوع، به یک واقعیت معنوی مشابهی می‌پردازند. البته سلسه انتقال احادیث (راوی) مورد قبول هر دو مکتب، مشابه نیست. اما علی‌رغم این تفاوت، افرادی که سخنان پیامبر را به تواتر نقل کرده‌اند، احادیث واقعی که در منابع تشیع و تسنن ثبت شده است، شباهت‌هایی زیادی با هم‌دیگر دارند. تفاوت اصلی در توجه شیعه به این جنبه است که ائمه، تداوم پیامبر اسلام هستند و بنابراین احادیث آن‌ها به احادیث پیامبر اضافه می‌شود.

البته سخنان ائمه به چند طریق است و نه تنها ادامه سخن پیامبر بلکه نوعی تفسیر و توضیح احادیث پیامبر با هدف استخراج آموزه‌های درونی اسلام نیز هستند. بیشتر این احادیث مانند برخی از احادیث پیامبر با سیره عملی زندگی و شریعت سروکار دارد. برخی احادیث در رابطه با مسائل متافیزیک‌های خالص هستند، مانند احادیث قدسی. برخی دیگر از سخنان ائمه با جنبه‌های عبادتی زندگی ارتباط دارد و برخی دعا‌های بسیار معروف را در بر می‌گیرد که پس از قرن‌ها، هم سنی‌ها و هم شیعیان از آن‌ها بهره می‌گیرند. بالأخره برخی از سخنان ائمه، با علوم مختلف باطنی ارتباط دارند. از این رو، این احادیث طیف وسیعی از سؤالات را در بر می‌گیرند، از مشکلات دنیوی زندگی روزمره گرفته تا سؤال از عمق حقیقت آن‌ها به خاطر طبیعت ذاتی احادیث، همچون این حقیقت که مکتبی مانند عرفان و تصوف حقیقت باطنی اسلام را نشان می‌دهد و ابعاد درونی اسلام می‌باشد، البته آن‌ها در طول قرن‌ها با نوشته‌های تصوف^۱ آمیخته شده‌اند.

۱. رابطه بین تشیع و تصوف را در مقالات صوفیه، نوشته سید حسین نصر، لندن ۱۹۷۲ ص ۲۰ تا ۱۰۴ جست‌وجو کنید.

در عرفان و تصوف نیز احادیث را به عنوان منبعی از اسرار باطنی می‌شمارند، چون عرفا و صوفیان هم ائمه شیعیان را قطب‌های معنوی زمان خویش می‌دانند. ائمه در سلسله معنوی سلوک مختلف تصوف ظاهر شده‌اند حتی آن‌ها که اغلب در بین سُنی‌ها گسترش یافته‌اند.^۱

به خاطر طبیعت محتوایی آن‌ها این سخنان تقریباً بر هر شاخه از آموزه‌های تشیع مانند زندگی روزانه جامع تأثیر گذارده است.

فقه شیعه علاوه بر قرآن کریم، مستقیماً بر این مبنا پی ریزی شده است. کلام شیعه بدون دانش این سخنان، غیر قابل فهم خواهد بود. تفسیرهای قرآنی شیعه هم از آن‌ها الهام گرفته است، حتی علوم طبیعی مثل تاریخ طبیعی یا کیمیاگری، با استناد به کلام آن‌ها گسترش یافته است و بالأخره این احادیث، به عنوان منابعی برای تفکر در والاترین موضوعات متافیزیکی در طول قرن‌ها، مطرح بوده‌اند و برخی از مکتب‌های فلسفی و متافیزیکی اسلام توسط آن‌ها به طور وسیعی گسترش یافته‌اند. حتی فلسفه متأخر اسلامی چنان‌که با نام صدرالدین شیرازی پیوند خورده است، بدون مراجعه به متون حدیث شیعی، غیر قابل فهم است.^۲

یکی از بزرگ‌ترین کارهای متافیزیکی صدرالدین شیرازی، شرح و تفسیر یکی از مهم‌ترین «کتب اربعه» حدیث شیعه است، یعنی الکافی کلینی.^۳ در میان متون حدیث شیعه برخی کارهای مشخصی وجود دارد که نیاز به توضیح جداگانه دارد. اول از همه

۱. جالب‌ترین نمونه چنین رسوخی را می‌توان در بخشی از دعای معروف امام سوم شیعیان امام حسین (علیه السلام) یافت. هم‌چنین کتاب‌چه‌های دعای شادهیلی به کتاب حضور شادهیلی در تشیع، نوشته W.chittick صوفیا پرنس، ج ۱، ش ۱۹۷۵، ص ۹۷-۱۰۰ مراجعه شود.

۲. در این گروه برای منبع حکمت صدرالدین شیرازی به کتاب صدرالدین شیرازی و عرفان والا، نوشته سید حسین نصر، لندن، بولدر، ۱۹۷۸، فصل ۴ مراجعه نمایید.

۳. این کار بزرگ را H. Corbin به فرانسه ترجمه و چندین سال در پاریس تدریس کرد، اما هرگز چاپ نشد. به کتاب En Islam Iranien و paris و ۱۹۷۱ نوشته Corbin مراجعه شود.

نهج‌البلاغه شریف، فصاحت و بلاغت نامه علی بن ابی طالب است که سید الشریف الرضی عالم بزرگ شیعه (قرن ۴ هـ/۱۰ م) آن را جمع آوری و تنظیم کرده است. با توجه به اهمیت بسیار زیاد این کار در مذهب تشیع، مانند اهمیت آن برای دوست‌داران زبان عربی، جالب توجه است که در زبان‌های اروپایی چقدر کم به آن توجه شده است.^۱

گذشته از این بسیاری از نویسندگان پیش‌تاز در زبان عربی مثل طه حسین و کرد علی در شرح زندگی خود ادعا کرده‌اند که با مطالعه نهج‌البلاغه شیوه نوشتن خود را در عربی به کمال رسانده‌اند، در حالی که اندیشه ورزان شیعه نسلی بعد نسل دیگر، در معنای آن تفکر و آن را تفسیر کرده‌اند.

علاوه بر این، دعاهای کوتاه و مثل‌های این کتاب به طور وسیعی بین مردم گسترش یافته است، هم در ادبیات کلاسیک و هم در ادبیات عامه، نه تنها عربی بلکه در فارسی، و در زبان‌های تحت تأثیر فارسی مثل زبان مردم مسلمان اردو زبان نیز وارد شده است. در نهج‌البلاغه، در کنار پندهای معنوی، اصول اخلاقی و رهنمودهای سیاسی، چندین مبحث قابل توجه در زمینه متافیزیک با توجه به مسئله توحید نیز وجود دارد. این کتاب هم روش خود را برای شرح و بیان دارد و هم واژه‌های فنی دقیق که آن را از دیگر مکتب‌های مختلف اسلام که با متافیزیک ارتباط دارند، متمایز می‌سازد.

محققین غربی مدت زمان بسیاری صحت انتساب آن را به امام اول، نمی‌پذیرفتند

۱. این کار چندین بار، چه به صورت جزئی و چه کلی به زبان هندی و پاکستانی در شبه قاره به فارسی و در ایران ترجمه شده است. اما هیچ کدام از آن‌ها خیلی مناسب نیست. یک ترجمه جدید نیز آقای S.H. Jafri (جفری) آماده کرده که انتظار می‌رود به زودی منتشر شود و ما نیز امیدواریم که شرایط سخت صحت معنا و زیبایی ادبی متن را برآورده کرده باشد. برخی از این دعاها را C. Padwick در کتاب عبادات مسلمانان، 1961, London ترجمه کرده است.

و آن را به سید شریف الرضی منسوب می‌دانستند، در حالی که شیوه کارهای خود سید رضی بسیار متفاوت از نهج البلاغه است، در برخی موارد تا آن‌جا که دیدگاه روایی شیعه مورد توجه واقع شده، با تکرار گفت‌وگویی که نزدیک به ۱۸-۱۹ سال پیش بین علامه طباطبائی محقق برجسته معاصر شیعه که مسئول تألیف گل‌چین حاضر (کتاب حاضر) است و هنری کرین اولین و بهترین دانشمند غربی شیعه صورت گرفت. می‌توان جایگاه نهج البلاغه و نویسندگان آن را بهتر توضیح داد. کرین تا آن‌جا که توانسته بود از تاریخ‌گرایی فاصله گرفته بود. یک بار در طول گفت‌وگوهای منظمی که با علامه طباطبائی در تهران داشت به ایشان گفت: (بنده - نصر - در آن زمان مترجم بودم) محققان غربی ادعا می‌کنند که علی نهج البلاغه را نوشته است. نظر شما چیست و شما فکر می‌کنید چه کسی نهج البلاغه را نوشته است؟ علامه طباطبائی سرش را بلند کرد و با همان حالت مهربان و آرامش پاسخ داد که: «برای ما هر کس که نهج البلاغه را جمع‌آوری کرده، علی است. حتی اگر یک قرن پیش زندگی کرده باشد!» دومین کار قابل توجه در بین مجموعه احادیث شیعه صحیفه سجاده (مجموعه‌ای از امام سجاده) است (امام چهارم، زین العابدین، که سجاده نیز نامیده می‌شود) شاهده‌ای که در حادثه غم‌انگیز و تراژدی کربلا حضور داشت که باید اثر غم‌انگیزی بر روح او داشته باشد. امام چهارم همه زندگی خود را در سمفونی از دعاهایی زیبا تمرکز داده است که باعث شده صحیفه را «زبور» خاندان اهل بیت اسلام بنامند. این دعاها بخشی از زندگی مذهبی روزمره نه تنها شیعیان، بلکه سنی‌ها را نیز تشکیل می‌دهد. آن‌ها (سنی‌ها) بسیاری از این دعاها را در کتاب‌های راهنمایی که در دنیای سنی‌ها بسیار مشهور است می‌یابند.^۱

۱. در سال ۱۳۷۲ همراه برادر عزیز آقای حجت الله جودکی (نماینده فرهنگی ایران در ترکیه) به دیدار رهبر نورچی‌ها در استانبول رفتم... نورچی‌ها - یا نور طلبه سری - پیروان مکتب عرفانی «ملا سعید نورسی» عالم‌گرد

هم‌چنین مجموعه احادیث دیگری که در تشیع قابل توجه است سخنان امامان پنجم، ششم و هفتم است، کسانی که بیشترین روایات از آن‌ها ثبت شده است. این امامان در اواخر دوره بنی‌امیه و اوایل دوره عباسی‌ها می‌زیسته‌اند. زمانی که به دلیل تغییر خلافت، دولت مرکزی ضعیف بود و این امامان می‌توانستند آزادانه‌تر صحبت کنند و شاگردان بیشتری را تربیت کنند. تعداد شاگردانی که امام ششم، امام جعفر صادق تربیت کرده‌اند، - هم شیعه و هم سُنی - حدود ۴ هزار نفر تخمین زده می‌شود. ایشان مجموعه وسیعی از احادیث بسیار در همه زمینه‌ها از رشته حقوق گرفته تا علوم باطنی، پس از خود به یادگار گذاشته است. احادیث پیامبر گرامی اسلام و ائمه، منبعی همیشگی در تعمق و بحث بین عالمان شیعه برای آموزش در طول قرن‌ها بوده است. اما این رَوَند در دوره اخیر تاریخ تشیع، با سید حیدر آملی آغاز شد و به استادان بزرگ صفویه مانند میرداماد و ملاصدرا سوق داده شد و تا امروز ادامه دارد. چون این سخنان هم منبعی دقیق از متافیزیک و فلسفه است و هم فقه و علوم قرآنی. تفاسیر ملاصدرا، قاضی سعید قمی و دیگران، در مجموعه احادیث شیعه، از

→ معروف ترکیه هستند که همبستگی و اتحاد خاصی دارند و اغلب رهبران کنونی اسلامگرایان در این کشور، مانند: نجم نورالدین اربکان، طیب اردوغان، عبدالله گل و دیگران، از شاگردان این مکتب هستند. در مذاکره با مرشد نورجی‌ها عبدالله صدیق، من از [ضرورت] تقریب بین مذاهب اسلامی و شناخت اهل بیت (ع) سخن گفتم... او در پاسخ من گفت: «افندیم! ما نورجی‌ها، در سراسر ترکیه هر روز دعای «جوشن کبیر» را می‌خوانیم که از امام زین‌العابدین (ع) منقول است. بنابراین ما خود را به اهل بیت پیامبر (ع) خیلی نزدیک می‌دانیم و مانند مرشد خود ملاسعید نوری خواستار وحدت مسلمانان و تقریب بین مذاهب اسلامی هستیم.»

او در پایان دیدار، چند نمونه از چاپ‌های گوناگون و متعدد «جوشن کبیر» را که توسط خانه نشر «سوزلر» در استانبول چاپ شده است. Sozler Vavinevi به این جانب و آقای جودکی هدیه کرد... لازم به یادآوری است که یکی از فعالیت‌های قابل تقدیر نورجی‌ها حفظ خط عربی، و تعلیم آن بر فرزندان‌شان، در جلسات خانه‌های خصوصی است که علی‌رغم فشار ۸۰ ساله آتاتورک و حکومت لائیک و ممنوعیت تعلیم و تعلم خط عربی، هم‌چنان در حفظ آن کوشا هستند و ادعیه مورد نظر را، علاوه بر ترجمه ترکی، با خط عربی هم منتشر می‌سازند. اهتمام اهل سنت به ادعیه منقول از ائمه اهل بیت، در بلاد دیگر از جمله «مصر» نیز قابل توجه است. خسروشاهی.

شاه‌کارهای متون اندیشه اسلامی است.^۱ فلسفه و عرفان اخیر اسلامی بدون آن‌ها غیر قابل فهم است.^۲

کتاب حاضر، سومین جلد از سری مجموعه سه گانه‌ای است که سال‌ها پیش با کمک و حمایت پروفیسور کنیث مورگان و پس از آن دانشگاه کالگیت پیشنهاد طراحی و برنامه‌ریزی شد تا یک کار آکادمیک در این زمینه به عمل آید و هدف آن معرفی مذهب تشیع از منظر شیعه، به جهان غرب بود. جلد اول این سری با عنوان شیعه در اسلام نوشته علامه سید محمد حسین طباطبائی است که این جانب آن را به انگلیسی ترجمه و منتشر کرده‌ام.^۳ جلد دوم این سری با عنوان قرآن در اسلام نیز نوشته علامه طباطبائی است که به فارسی در تهران چاپ شد. و بیشتر آن را ما به انگلیسی ترجمه کردیم اما ترجمه آن کامل نشد. و پس از حوادث اخیر در ایران نسخه خطی آن‌چه را ما ترجمه می‌کردیم دیگر در دست‌رسمان نیست، بنابراین دیگر امکان انجام ترجمه انگلیسی جلد دوم را آن‌طور که برنامه‌ریزی کرده بودیم، در حال حاضر نداریم.

۱. به کتاب H. Corbin, En Eslam Iranien مراجعه کنید.

۲. نه تنها ملاصدرا بلکه شاگردانش نیز تحت تأثیر این مجموعه قرار گرفته‌اند. یکی از شاگردان بسیار معروف ملاصدرا، ملامحسن فیض کاشانی است که حکیم، عارف، فیلسوف و از صاحب‌نظران حدیث شیعه بود. کتاب الوافی وی یکی از کتاب‌هایی است که در زمینه احادیث ائمه (شیعیان) و روایات بسیار مورد استفاده شاگردان واقع شده است.

۳. ما در مقدمه آن کتاب‌ها نیز با شرایطی سر و کار داشتیم که به شرح و وصف آن کارها مانند زندگی‌نامه علامه طباطبائی پرداختیم. کتاب شیعه در اسلام را هم انتشارات Allen & Unwin در لندن و هم starte university of new york press در آلبانی منتشر کردند. این کار هم‌چنین به صورت کتاب‌هایی با جلد کاهی در آمریکا چاپ شد. شایان ذکر است که اصل کتاب که به زبان فارسی است برای این پروژه تألیف شده و مقدمه فارسی آن را سید حسین نصر نوشته و یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌ها در زمینه تشیع در ایران بود و چندین بار تجدید چاپ شد.

کتاب حاضر جلد سوم و آخرین بخش از این سری است. پس از یک دوره طولانی مطالعه و بررسی کردن، علامه طباطبائی از میان حجم بسیار زیاد مجموعه احادیث و ادعیه، این کتاب را گل چین کرده است. وظیفه‌ای که به هر کس توصیه می‌کند این است که متون اشراقی، این دانش عظیم را تنها برای خود نگه ندارد. یکی از کسانی که در اتمام این گل چین فعالیت کرد دکتر ویلیام چیتیک بود که در تهران اقامت داشت و در پروژه‌های تحقیقاتی مختلفی با ما همکاری می‌کرد. او وظیفه دشوار ترجمه متون سخت و پیچیده عربی به انگلیسی را بر عهده گرفت. به خاطر سابقه نداشتن ترجمه این متون به زبان‌های اروپایی و طبیعت خود متون، دکتر چیتیک با وظیفه‌ای بسیار سنگین و دشوار روبه‌رو بود. این تنها دانش بسیار وسیع دکتر از عربی و فارسی و آگاهی وی از موضوع و ترکیب آن با صبری عظیم و تحقیق موشکافانه بود که وی را در انجام این مسئولیت سخت و دشوار موفق ساخت. باید به ایشان به خاطر انجام چنین وظیفه بزرگی به هر طریق تبریک گفت....

افتخار به اتمام رساندن کار پروژه و فراهم کردن امکان انتشار آن برای مرکز نشر محمدی باقی خواهد ماند. در ادامه اعتبار این جلد و تأثیر آن در بهتر شناساندن تشیع، باید به «مرکز نشر محمدی» داده شود، چون مسئولیت این جلد، از ابتدا و آغاز کار، به عهده این مرکز بود و من می‌خواهم از وی تشکر کنم، به ویژه wg. cdr. (ret'd) Q. Husayn منشی آماده مرکز، که با عشق صادقانه‌اش به اسلام، ما را قادر ساخت تا این پروژه را تمام کنیم.

هم‌چنین همه شاگردان دروس اسلامی از دکتر چیتیک به خاطر تحقیقات جامع و پیگیری مصراًش در کامل کردن این پروژه سنگین قدردانی می‌کنند. این اثر مخصوصاً در این زمان که انفجار آتش‌فشانی و امواج سهمگین سیاسی در ارتباط با نام اسلام در کُل و به خصوص در جهان تشیع به وجود آمده، بسیار به جاست. با انتشار دانش و اطلاعاتی موثق از دستورهای اسلام، شاید ناآگاهی‌هایی را که

شالوده‌های جامعه بشری و روابط آن‌ها را نابود کرده، از بین ببرد و امکان گفت‌وگوی بین ملت‌ها و جوامع دینی مختلف را فراهم سازد. در پایانِ پانزدهمین قرنی که از ظهور اسلام می‌گذرد شاید این کتاب بتواند در فهم بهتر یکی از منابع بنیادی وحی و دانش نه تنها شیعه، بلکه اسلام را هم کمک کند. والله العلیم.

سید حسین نصر / کمبریج - منچستر

محرم ۱۴۰۰ ق / نوامبر ۱۹۷۹ م

سخن مترجم انگلیسی

در دنیای اسلام کلمه «حدیث» معمولاً به سخنان یا روایاتی که از پیامبر رسیده، گفته می‌شود و مسلمانان از این سخنان، پس از قرآن به عنوان مهم‌ترین منبع در تعلیمات اسلامی استفاده می‌کنند.^۱ کارهای بسیاری بر روی نقش متون و ادبیات حدیث در اسلام، به زبان‌های غربی نوشته شده و ترجمه آثاری مهم نیز در این رابطه صورت گرفته است. اما تقریباً همه تحقیقات غربی به دیدگاه‌ها، منابع و مجموعه‌های سُنی‌ها محدود بوده است. و در عمل هیچ کس توجه جدی به تفاوت بین متون احادیث شیعیان و منابعی که از آن‌ها احادیث شیعه استفاده می‌شود، نداشته است. تفاوت اساسی که بین احادیث تشیع و تسنن وجود دارد، این است که در مذهب تشیع روایات تنها به پیامبر محدود نمی‌شود، بلکه احادیث ائمه (امامان شیعه) را نیز در بر می‌گیرد.

نکته مهم و اساسی که باید به آن اشاره کرد این است که این امر حتی در منابع معتبر جدیدی مثل دائرة المعارف اسلام نیز مورد توجه قرار نگرفته است. در این جا

۱. به موضوع احادیث پیامبر به طور کلی مقاله (حدیث) را در دائرة المعارف اسلام (ویرایش جدید) که کتاب‌شناسی هم در ضمیمه دارد. رجوع شود. (ج ۳، ص ۸-۲۳).

نویسنده مقاله حدیث از این مسئله آگاه بوده که بین شیعه و سنی در این مسئله که به احادیث «روایت» می‌گویند اختلاف وجود دارد، اما او فکر می‌کند که اختلاف آنان در این مسئله است که شیعیان تنها احادیثی را که از خاندان امام علی نقل کنند، قبول دارند، اما این صحیح نیست، چرا که روایات بسیار زیادی از منابع دیگر نیز در کتاب‌های شیعه نقل شده است. آنچه نویسنده به آن اشاره کرده این است که متون احادیثی که شیعیان نقل کرده‌اند، به سخنان پیامبر محدود نمی‌شود، بلکه سخنان امامان را نیز در بر می‌گیرد.

به طور خلاصه، مجموعه احادیث اهل تسنن، مثل البخاری و مسلم، از جمله سخنانی است که از پیامبر و از قول ایشان است. اما مجموعه کتب احادیث تشیع - مثل کافی کلینی - علاوه بر پیامبر، شامل سخنانی است که از ائمه، یا از قول دوازده امام می‌باشد. طبیعتاً شیعیان بین احادیث تفاوت قائل می‌شوند، بنابراین احادیثی که از پیامبر نقل می‌شود از روایان معتبر و ذی صلاح است. اما با وجود این همه احادیث با هم و بر اساس موضوع جمع‌آوری شده‌اند، نه نویسنده و گوینده. معروف‌ترین و معتبرترین مجموعه‌های حدیث در مذهب تشیع چهار کتاب است که از لحاظ اهمیت برای شیعیان، مانند شش جلد کتاب اهل تسنن است. این مجموعه‌ها عبارتند از: الکافی فی علم الدین (کافی در علم دین) نوشته ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی (وفات ۳۲۹ ه.ق / ۹۴۰ م)، من لایحضره الفقیه (نیازهای یک فقیه) نوشته شیخ الصدوق محمد بن علی بابویه القمی (وفات ۳۸۱ ه.ق / ۹۹۱ م) تهذیب الاحکام (تصحیح قوانین) نوشته شیخ الطایفه محمد الطوسی (م ۴۶۰ ه.ق / ۱۰۶۸ م) و الاستبصار فی ما اختلف فیہ من الاخبار (تفکر در روایات مختلف) باز نوشته الطوسی.

کتاب حاضر

خطابه‌ها، سخنان (روایات)، دعاها و نوشته‌هایی که در این کتاب ترجمه شده،

فصلی گسترده از تفکرات معنوی و دینی تشیع است با تأکید بر آنچه از نظر دینی بیشتر اهمیت دارد و محدود به گروهی نیست، بلکه جهانی است. از این رو حتی در منظر غیر مسلمانان نیز قابل درک است.

همان‌طور که علامه طباطبائی در پیش‌گفتار خود اشاره کرده، هدف اصلی ایشان در این گل‌چین، تأکید بر سه بُعد اساسی روایات شیعه است که عبارت است از: ۱. اقرار به یگانگی خداوند (التوحید، با اصول کلامی و متافیزیکی ایمان).

۲. آموزه‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی. ۳. زندگی عبادی، معنوی جامعه.

از این رو این گل‌چین یا کتاب، بر قواعد کلی و اصول اسلام تأکید دارد، در حالی که ایشان ترجیح داده‌اند که به شاخه‌ها و جنبه دوم دین؛ یعنی فروع، نپردازند. به عبارت دیگر در این کتاب به شاخه‌های محکم اصول اساسی و جزئیات کاربرد قوانین الهی (شریعت) در زندگی هر کس، سخن نگفته‌اند. با این حال، جنبه دوم دستورهای دین در آموزه‌های امام علی به مالک‌آشتر به وضوح منعکس شده است یا در درجه پایین‌تر، در دعاها به آن اشاره شده است. با این‌که واضح است اولین رکن اسلام اقرار به ایمان است و با جمله یگانگی الهی آغاز می‌شود، اما محققان غربی می‌خواهند عقاید اسلامی در زمینه وحدانیت خدا را به عنوان تأکیدی نسبتاً ساده‌لوحانه بر وجود توحید خدا توضیح دهند.

شاید یکی از ادله‌ای که باعث شده است نهج‌البلاغه و متون احادیث شیعه به دست فراموشی سپرده شوند یا به عنوان منبعی غیر معتبر تبلیغ شوند، این است که وسعت عقاید و ایده‌های مورد قبول مشترک میان اعراب بادیه‌نشین با دیدگاه‌های فلسفی و متافیزیکی، تناقض دارد. در آن قسمت از این نوشته که راجع به ظرافت‌ها و... باریک‌بینی‌های عرفانی و تصوف است، می‌بینیم که در قرون اولیه اسلام وحدانیت الهی مورد تصدیق قرار می‌گرفته است، اما هنوز کاملاً تحت تأثیر رایحه ویژه معنوی وحی قرار نگرفته بود.

منابع کتاب

در تدوین این گلچین علامه طباطبائی از چهار منبع اصلی استفاده کرده است: نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، بحارالانوار و مفاتیح الجنان. دو منبع اول در مقدمه دکتر نصر مورد بحث قرار گرفت. و بحارالانوار (دریاهای نور) دائرة المعارف شگفت‌انگیزی است که سعی کرده همه احادیث شیعه را جمع‌آوری و بر اساس موضوع دسته‌بندی کند. این اثر را عالم مشهور محمد باقر مجلسی در عصر صفویه جمع‌آوری کرده است. از زمان گردآوری این منبع، اهمیت آن به عنوان منبعی معتبر برای مطالعات شیعی کمتر می‌توانسته مورد تأکید قرار نگیرد.

یکی از نشانه‌های معروفیت آن این است که، علی‌رغم حجم بزرگش، دوبار در قرن ۱۹ به صورت لیتوگراف (چاپ سنگی) منتشر شده است. چاپ جدید آن در ۱۱۰ جلد که هر کدام تقریباً ۴۰۰ صفحه است منتشر شده است. مجلسی این احادیث را از تعداد زیادی از منابع پیشین جمع‌آوری کرده است. برای مثال، ما می‌توانیم تعدادی از کارهایی را که ایجاد این مجموعه مورد استفاده قرار گرفته نام ببریم، کارهایی که خود به صورت مستقل در عصر حاضر چاپ شده‌اند. شیخ صدوق نویسنده یکی از چهار کتاب اصلی احادیث شیعه است که در بالا به آن اشاره شد، تعداد زیادی از مجموعه‌های حدیث معتبر را جمع‌آوری کرده است که هر کدام از آن‌ها در موضوع مشخص و جداگانه‌ای می‌باشد.^۱

۱. شاید مهم‌ترین مجموعه حدیث که تاکنون به طور کامل به انگلیسی ترجمه شده است، مشکوة المصابیح است که J. Robson, Lahore آن را در ۴ جلد در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۵ ترجمه و منتشر کرده است، هم‌چنین می‌توانید به ترجمه بخاری که در یادداشت ۱ در مقدمه آورده شده است، و مسلمان شیعه که (A.K. Siddiqi, A.K. صدیق) لاهور ۱۹۷۲ آن را ترجمه کرده است، مراجعه کنید.

او در کتاب التوحید احادیثی را که راجع به اعتراف به وحدانیت الهی است جمع کرده است. کتاب عیون اخبار الرضا هر چیزی را که درباره امام رضا (امام هشتم) است جمع کرده که مرقدش در مشهد، مقدس ترین مکان برای زائران ایرانی است. این اثر مطالبی راجع به توصیفاتی راجع به مادر ایشان، توضیحاتی در مورد علت انتخاب نام ایشان، سخنانی که از ایشان ثبت شده است، عقایدی درباره مرگ ایشان و معجزاتی که در مرقد ایشان اتفاق افتاده است، در بر می گیرد.

کتاب الخصال شیخ صدوق، اهمیت احادیثی را که بر حسب اعداد از ائمه صادر شده اند شرح می دهد. ایشان همه احادیثی را که به اعداد یک تا دوازده اشاره کرده، در ضمن ۱۲ فصل ثبت کرده اند.

ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نویسنده کتاب الاحتجاج، نظر برخی از هم عصران خود را که ادعا می کردند پیامبر و ائمه خود را درگیر بحث و مناظره نمی کردند، رد می کند. او احادیثی را جمع آوری کرده است که مناظرات پیامبر و ائمه با مخالفان را ثبت می کند.

چهارمین منبعی که علامه طباطبائی از آن در گل چین خود استفاده کرده مفاتیح الجنان است. مجموعه معتبر دعا‌های شیعه از بحار الانوار و منابع دیگر که مرحوم شیخ عباس قمی آن را جمع آوری کرده است. این کتاب شامل دعا‌های روزانه، دعا‌های اتفاقات خاص - مثل تعطیلات مذهبی و سوگواری‌ها - مناجات و عبادات و نیایش برای مناسبت‌ها و لحظات متفاوتی که هر کس ممکن است در زندگی برایش پیش بیاید، و یا دستورهای لازم که برای زیارت قبور پیامبر و هر کدام از ائمه و دعا‌هایی برای هر اتفاقی، می توان از آن‌ها استفاده کرد.^۱

۱. دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۲۴.

ترجمه‌ها

لازم است راجع به روش ترجمه نیز نکاتی را ذکر کنیم. به خاطر مقدس بودن متون و اهمیت بنیادی که به عنوان منابع شاخه تشیع در اسلام دارند، من سعی کرده‌ام به روشی تقریباً تحت‌اللفظی ترجمه کنم.^۱ تا کمترین تفسیر شخصی در آن نفوذ کند. هر چند این روش در ترجمه معایب محرز و بی‌شماری را دارد، اما ضرورت ترجمه صحیح کرد، مهم‌تر از آن است.

از این گذشته، قرآن چندین بار ترجمه شده است، اگر دیگران احساس می‌کنند که متن حاضر نتوانسته کیفیت و خصوصیت ادبی این متون را به درستی ترجمه کند، می‌توانند در ترجمه این متون به انگلیسی کوشش کنند. در یک ترجمه تحت‌اللفظی ضرورت از همه چیز برتر است. چون بیشتر چیزهایی که در این جا ترجمه شده است، به خصوص آن بخش‌هایی که از نهج البلاغه برگرفته شده، در جاهای دیگر هم ترجمه شده است و در کل، نهج البلاغه تغییر نیافته است، قبل از این‌که چنین ترجمه‌های تفسیری تولید شوند و به عنوان تفکرات امامان منعکس شود، ترجمه تحت‌اللفظی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. من هر جا که از ترجمه تحت‌اللفظی قصور داشتم، یا هر جا که نکات مشکلی در متن اصلی بود نکاتی را اضافه کرده‌ام تا ترجمه مطمئنی داشته باشم. چون هیچ ترجمه استاندارد برای برخی از عبارات و اصطلاحات فنی وجود ندارد و هر جا که احساس ضرورت کردم، اصل عربی عبارت را در پرانتز آورده‌ام تا به نفع دانشمندان و عرب‌زبانان نیز باشد! این مسئله در بخش سخت و متافیزیکی اول کتاب (در یگانگی خدا) ثابت است. اگر

۱. شایان ذکر است که ویلیام چیتیک مترجم این اثر به زبان انگلیسی است و درباره ترجمه خود، توضیح می‌دهد.
(خ).

چه عبارات عربی، گيجی و حواس پرتی را برای خوانندگان به دنبال دارد، این تنها راه عملی برای ایجاد ارتباط بین متون حاضر و دانش خوانندگان از زبان عربی است.^۱ در خاتمه از سید حسین نصر که سال‌ها پیش از من خواست تا ترجمه این کار را به عهده بگیرم و در هر مرحله از آن مرا راهنمایی کرد، صمیمانه تشکر می‌کنم. اگر چه مسئولیت هر گونه نادرستی در متن و یادداشت‌ها را برعهده می‌گیرم. البته peterlambornwilson و williams shpall نیز متن دست نوشته را خوانده‌اند و پیشنهادهای با ارزشی کرده‌اند و بدون لطف و تشویق (w.g.cdr(rtd و بنیاد محمد muhammaditrust هرگز این کار، تکمیل، یا منتشر نمی‌شد.

۱. این کلمات و اصطلاحات عربی در ترجمه فارسی حذف شده است، چون همه آنها در زبان فارسی، معادل کامل دارند و نیازی به نقل متن عربی آنها نیست.

یادداشت

اگر کسی متن عقاید و تعلیمات اسلام را با دقت مطالعه کند، با موضوعات متنوع و گسترده‌ای برخورد خواهد کرد.

اول: شبکه‌ای از قوانین و قواعدی که فقه اسلامی را تشکیل می‌دهد و در دست‌رس قرار می‌گیرد. فقه آسایش و حرکت فردی و اجتماعی، فعالیت و موقعیت هر انسان را در هر زمان و هر مکان، تحت هر شرایطی عمومی یا خصوصی که به زندگی فرد مرتبط است، تنظیم می‌کند.

دوم: محدوده وسیعی از بیانات معنوی و اخلاقی که هر نوع فعالیت اخلاقی را می‌سجد، خواه قابل ستایش یا قابل سرزنش باشد و نمونه‌ای را برای جامعه بشر که در خور کمال انسان است، ارائه می‌دهد.

در آخر، در سطح دیدگاه کلی اسلام به اصل هستی و وجود، یک فلسفه عمومی اسلامی، علوم وابسته به آن از کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی معنوی و سرانجام علم خدا در روشن‌ترین بیان ممکن و مستقیم‌ترین روش، ارائه شده است. در سطحی بسیار عمیق‌تر از تحقیق مشخص می‌شود که عناصر (ارکان) متنوع این سنت، با همه پیچیدگی و گوناگونی حیرت‌انگیزشان با یک نوع رابطه متقابل ویژه نظارت می‌شوند. و همه این عناصر در تحلیل آخر، به یک حقیقت ختم می‌شوند: توحید:

اقرار به وحدانیت خدا، که اصل اساسی همه علوم اسلامی است. «یک کلمه خوب مانند یک درخت خوب است ریشه‌های آن در بهشت است، در هر فصلی به اذن پروردگارش ثمره‌اش را می‌دهد.» (ابراهیم، آیه ۲۴)

سخنان و نوشته‌های شریفی که در کار موجود ارائه می‌شود، از سخنان بر جای مانده از برترین شخصیت‌های اسلام و بزرگان از امامان، انتخاب و ترجمه شده است. این سخنان شامل بیاناتی است که اصول توحید را توضیح می‌دهد و پایه‌های بنیادی همه علوم اسلامی و فروع آن را روشن می‌سازد.

این کتاب به طور هم‌زمان شامل اشاراتی دقیق و بسیار خوب به روشی است که علوم باقی مانده مهم تنظیم شده و پیرامون توحید سازمان‌دهی می‌شوند و این‌که: چگونه فضایل اخلاقی بر اساس آن بنا می‌شوند و در آخر: بیان این‌که چگونه جنبه‌های عملی اسلام از این حقیقت (توحید) مشتق و بر اساس آن بنا، نهاده شده‌اند. در پایان، آموزه‌های امام علی علیه السلام به مالک اشتر موقعیت کلی جامعه اسلامی نسبت به کاربرد عملی اسلامی، روشن می‌سازد... همه سخنانی را که در کتاب حاضر ترجمه و نقل می‌شود در دو جمله زیر خلاصه می‌گردد: «اسلام، دینی است که همه چیز را آن طور که هستند می‌بیند.» و: «اسلام یعنی تسلیم حق شدن و از او در عقاید و اعمال، اطاعت کردن.»

قم: سید محمد حسین طباطبائی

بخش اول:

یگانگی خدا

پیرو دین اسلام، ابتدا باید شهادت (تصدیق) به ایمان (اعتقاد) را بپذیرد: لا اله الا الله؛ خدایی نیست جز الله. پذیرفتن وحدانیت خدا، اولین رکن اسلام است. دیگر ارکان، به این رکن بستگی دارند و از آن مشتق می‌شوند. اما جمله: «خدایی نیست جز الله» به چه معناست؟ در اسلام، روش پاسخ‌گویی به این پرسش، میزان عمق درک مؤمن را از دینش، نشان می‌دهد. و همان‌طور که در حدیثی که اغلب در متون اهل حدیث از پیامبر نقل می‌شود، می‌توان گفت که به تعداد مؤمنین، برای درک معنای پذیرش - توحید - «راه و روش» وجود دارد.^۱ تاریخ عقلانی اسلام را، می‌توان آشکار سازی تدریجی روش‌هایی دانست که نسل‌های پی‌در پی، برای درک معنا و مفهوم اعتراف به وحدانیت خدا، به کار می‌گیرند. خداشناسی، فقه، فلسفه، عرفان و حتی برخی رشته‌های علوم طبیعی، همه در جست‌وجوی تعریفی، برای اصول توحید در چند سطح هستند «تا اقرار کنند خدا یکی است». برخی از پربارترین مکتب‌های عقلانی، که سعی کرده معنای توحید را توضیح دهد در بین شیعیان رشد یافته است. برخی مورخان در خارج از اسلام، در جست‌وجوی الهامی از شرح

۱. پیغمبر ﷺ فرمود: راه‌ها به سوی خداوند، مساوی است به شمارش ارواح مردم.

تفاسیر متافیزیکی و فلسفی اسلام از طبیعت وحدانیت خدا بودند. برخی عالمان و پژوهشگران، تمایل دارند که هر چیزی را بیشتر از آنچه ناشی و مشتق می‌شود از نظر خودشان از یک عقیده ساده بدوی به تأثیر بیرونی، ارجاع دهند و منتسب کننده آن‌ها همواره متون حدیث شیعه را که شامل گنجینه‌های غنی حکمت‌اند و مربوط به قرون اولیه اسلام می‌باشند فراموش می‌کنند. یعنی گفته‌های ائمه که نه تنها شیعیان بلکه سنی‌ها نیز صلاحیت و اعتبار آن‌ها را در علوم دینی، تصدیق می‌کنند. حتی سخنان شخص پیامبر را که الهام وحی را در اختیار ائمه قرار می‌دادند فراموش کرده‌اند، به خصوص از بزرگ‌ترین چشمه تعالیم متافیزیکی اسلام، علی بن ابی طالب پسر عمو و داماد پیامبر و اولین امام شیعیان، تا حد زیادی غفلت شده است.

در بخش‌های بعدی که از بحارالانوار انتخاب شده است، در پانزده قسمت - خارج از صدها موردی که می‌توان در منابع شیعه یافت - خواننده می‌تواند ریشه بیشتر تفکرات متافیزیکی اسلامی اخیر را دریابد!

باید توجه داشت نوع احادیث از خود پیامبر تا امام هشتم، که تعداد زیادی از احادیث از آن حضرت، به تواتر رسیده است کمی متفاوت می‌باشند. مهم‌ترین منابع احادیث پیامبر، از احادیث امام اول، پنجم، ششم، هفتم و هشتم، ارائه شده است. موضوع اصلی این گزینش‌ها به طور وسیعی ثابت باقی مانده است. هم پیامبر و هم ائمه، بر غیر قابل قیاس بودن و یا تنزیه و برتری خداوند بر مخلوقات، تأکید داشته‌اند. اگرچه ممکن است، ما تنها بر اساس کلمات خود خدا، یعنی قرآن کریم درباره خدا صحبت کنیم، اما به این معنا نیست که عبارتی که در توصیف مخلوقات به کار می‌رود؛ مانند همان عباراتی است که در مورد خدا استفاده می‌شود. در عین حال این حقیقت که می‌توان کلمات را آن‌طور که شایسته خداوند است، در موردش به کار برد نشان می‌دهد که در بعضی [ارجاعات] و ملاحظات حقیقتاً خداوند با مخلوقاتش قابل قیاس یا مشابه (تشبیه) است از این جهت که چون او مخلوقاتش را آفریده است، پس

مانند خود او هستند. در غیر این صورت، همه کلماتی که در مورد او (خدا) به کار می‌بریم می‌تواند بی‌معنا یا هر کدام هم معنا با دیگری باشد.

اما بُعد دوم حقیقت خداوند که در عرفان بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد، نسبتاً به نفع غیر قابل قیاس بودنش نادیده گرفته می‌شود. ناتوانی انسان در درک خداوند با استفاده از چیزهایی مثل قدرت عقل و احساس، موضوع بعدی این کتاب است. تأکید دائم بر این مسئله بر غیر قابل قیاس بودن خداوند تأکید دارد و اشتباهات مشخصی که افکار مشرکانه و بخشیدن شکل انسانی به او و تصوراتی را که مربوط به دوران جاهلیت قبل از اسلام بوده، توضیح می‌دهد. برای روشن کردن معنای این موضوع، من سعی کرده‌ام تا به تعداد کافی از تفاسیر را ارائه کنم. تفسیر جزئیات احادیث و وظیفه تعداد زیادی از مفسران شیعه در طول قرن‌ها بوده است. هر کلمه و جمله تعداد بی‌شماری از محققین را می‌طلبد که تا دانش خود را نشان دهند. اما برای یک شنونده غربی، فرد تنها می‌تواند امیدوار باشد که به قرآن و متن احادیث نبوی به عنوان مهم‌ترین منابع اشاره کند، منابعی که برای مسلمانان عرب‌زبان کاملاً آشکار و شناخته شده است. سپس سعی کردم به توضیح روش‌هایی بپردازم که مفسرین اخیر به کار برده‌اند تا با نقل و ذکر تعدادی از متون توضیحی با دقت، احادیث را شرح دهند. در بخش اول بیشتر از علامه مجلسی نقل شده است. برخی از این جملات توضیحی، برای درک و فهم متن لازم هستند اما به نظر می‌رسد برخی دیگر جملات به ظاهر نامفهوم می‌نمایند. علت مورد اخیر این است که معمولاً مفسران سعی می‌کنند با ارجاع به جنبه‌های فلسفی و متافیزیک که برای خواننده آشنا است، به توضیح متن بپردازند، اما این جنبه‌ها برای حد متوسط غربی‌ها آشنا و شناخته شده نیست. به هر حال ممکن است این یادداشت‌ها (نکات) روشی را توضیح دهد که متفکران اخیر به کار می‌برده‌اند تا شیوه موجز یک عبارت را به یک سیستم متافیزیکی پیچیده، گسترش و توسعه دهند.

الف) پیامبر

۱. اعتراف (اقرار) ایمان

ابو عبدالله (امام ششم) از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا - درود خدا بر او و خاندانش باد^۱ - در یکی از خطبه‌هایش فرمود: سپاس مخصوص خدایی است که در اولیت‌اش تنها بوده و در ازلیتش در الوهیت بسیار ترسناکانه بلند مرتبه است و در عظمت و قدرتش بسیار بزرگ.^۲ او منشأ هر چیزی است، چون او پدیدآورنده آن است و به وجود می‌آورد چون می‌آفریند بدون مثال و نظیر، چیزهای مقدماتی می‌آفریند. پروردگار ما، فناپذیر و قدیم unstitch است. بهشت و جهنم^۳ را از روی سروری، آقایی، بزرگی لایتنه‌اش خلق کرد. همه چیز را آفرید، چون او از روی علم و قدرت می‌آفریند. و با نور فجر آسمان را شکافت.^۴ بنابراین هیچ کس نمی‌تواند مخلوقاتش را تغییر دهد. نه کاردست او را دگرگون سازد، نه از قانونش جلوگیری کند (رعد، آیه ۴۵)^۵ و نه از دستورش سر باز زند. هیچ راه گریزی از احضار و

۱. در همه این متون بمانند همه نوشته‌های مذهبی مسلمانان، هر جا که نام حضرت محمد که ضمیر وی مربوط به آن حضرت ذکر شود، جمله «صلی الله علیه و آله» اضافه می‌گردد. همین طور در مورد امامان جمله «علیه السلام» گفته می‌شود، این جملات در بسیاری از موارد ترجمه حذف شده است.

۲. مطابق نظر علامه مجلسی، جلال و شکوه و تعالی و الوهیت خداوند مربوط به آفرینش نیست، بلکه پیش از آفرینش نیز وجود داشت (بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۸)، با آن که این اصطلاحات، از جمله اصطلاحات دو جانی است، به طور منطقی با هم استعمال می‌شوند، زیرا مفهوم خالقیت، الوهیت، بدون وجود آفرینش بی معناست. اما به نظر مجلسی این مفاهیم دلالت دارد که خداوند دارای چنین صفاتی بوده است، حتی قبل از آفرینش و مخلوقی که خلق شود. این سخن در مورد یکتایی خداوند نیز گفته می‌شود.

۳. انبیاء، آیه ۳۰: «أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا».

۴. انعام، آیه ۹۷: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ».

۵. آیه در متن کتاب آمده است. مترجم آن را از کتاب تفسیری آبروی و پیکتال نقل کرده است.

فراخواندنش، نیست.^۱ پایانی برای حکومت و وقفه‌ای در مدتش نیست. او به راستی از نخست بوده و برای همیشه خواهد بود. او از مخلوقاتش با نورش در افق، با قدرت بسیارش و در حکومت رفیعش، پنهان و مستور است. او بالای همه چیز و پایین همه چیز است. بنابراین بدون این‌که مخلوقاتش او را ببینند، خود را برای آنان آشکار (تجلی) می‌کند. او برتر از آن است که دیده شود (با چشم به او نگاه شود). او می‌خواهد وقتی که در پس پرده نورش پنهان است، با اقرار به یگانگی او، تشخیص داده شود، در ستایشش بالا برده شود و خود را از مخلوقاتش^۲ پنهان می‌کند. برای آن‌ها رسولانی فرستاد. بنابراین آن‌ها ممکن است ادله قطعی او را در برابر مخلوقاتش^۳ داشته باشند و بنابراین ممکن است رسولانی برای آن‌ها شاهدانی در برابر آن‌ها^۴ باشند. او در میان آن‌ها پیامبرانی فرستاد که حامل اخبار خوب و اخبار برای آن‌ها بود. «هر کسی که هلاک شود با نشانه‌های روشن هلاک گردد و هر کسی که زندگی گردد با نشانه روشن زندگی شود.» (انفال، آیه ۴۲) و بندگان می‌فهمند که کدام‌یک نادان (جاهل) هستند (آن‌ها یا پروردگارشان او را به بزرگی یاد می‌کنند پس از این‌که آن را انکار کردند و به یگانگی‌اش در الوهیت خدا ایمان آوردند، پس از این‌که از روی سرسختی و خیره سری با او مخالفت کردند.

۱. ابراهیم، آیه ۴۴: ﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴾.

۲. علامه مجلسی چند توضیحی در این باره می‌دهد: مخلوقات و آفریده‌ها، به وحدانیت خدا بدون مشارکت با او، شهادت می‌دهد. لذا اگر او، خداوند در عقول و احساس‌ها، حضور و ظهور داشت طبیعی است که با موجودات ممکن مشارکت خواهد بود در یک نوع وحدت غیر واقعی (وحدت اعتباری) لذا اگر وحدت به او نسبت داده شود، تنها به او متعلق نخواهد بود. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۹.

۳. نساء، آیه ۱۶۵: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

۴. بقره، آیه ۱۴۳: ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾.

۲. صفات خدا

ابن عباس نقل می‌کند، که روزی یک یهودی به نام نوثال، در مقابل پیامبر خدا - درود و رحمت خدا بر او - ایستاد و گفت: ای محمد! به راستی از تو در مورد چیزهای معینی می‌پرسم که مدتی است خود را در سینه من پنهان کرده‌اند. اگر تو بدان‌ها پاسخ دهی من به دست تو، به اسلام ایمان می‌آورم.

پیامبر فرمود: پرس، ای ابوعمار!

سپس گفت: ای محمد! خدا را برای من وصف کن.

پیامبر پاسخ داد: همانا خالق را نمی‌توان وصف کرد مگر آن‌طور که خودش توصیف کرده و چگونه فردی، خالق را توصیف کند، در حالی که حواس انسان نمی‌توانند او را درک کنند. پندارها نمی‌توانند او را به دست بیاورند، خاطرات نمی‌توانند او را احاطه کنند و چشم نمی‌تواند او را ببیند (در بزرگی‌د). او بزرگ‌تر از آن است که شرح‌دهندگان او را توصیف کنند. او در - عین - نزدیکی‌اش دور است و در دوری‌اش، نزدیک. او چگونگی را پدید می‌آورد، بنابراین نمی‌توان به او گفت چگونه (کیف)؟ او مشخص می‌کند مکان را، پس نمی‌توان به او گفت از کجا پدید آمده است؟ او چگونگی را به وجود آورده است (کیفیت) بنابراین اوست کسی که ملجأ و پناه ابدی است و جاودانی است. (اخلاص، آیه ۱ - ۲) همان‌طور که او خودش را توصیف کرده است. اما شرح‌دهندگان به توصیف آن نایل نمی‌شوند. او نه زاییده و نه زاییده شده است. و هیچ کس با او برابر نیست. (اخلاص، آیه ۳-۴)

نوثال گفت: تو راست می‌گویی. ای محمد! در مورد گفته‌هایت به من بگو: به راستی او یکتاست و هیچ چیز شبیه او نیست. آیا همان‌طور که خدا یکی است بشر هم یکی نیست؟ و از این رو یگانگی او یکتایی بشر را به یاد نمی‌آورد؟ او پاسخ داد: خدا

یکی است اما مجرد (واحد) است در معنا، در حالی که انسان یکی است اما در معنا دوگانه است، یعنی ترکیبی از: شخص واحد است. شباهت^۱ تنها مربوط به معناهاست. نوٹال گفت: ای محمد! تو صحیح می‌گویی.

ب) علی (علیه السلام) اولین امام

۱. تنزیه خدا

امام علی بن موسی الرضا از اولین امامان به سند خود نقل می‌کند که امام حسین بن علی (سومین امام) فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد کوفه، مردم را مورد خطاب قرار داد و گفت: سپاس مخصوص خداست، که نه از چیزی نشئت (سرچشمه) گرفته و نه موجودات را از چیزی به وجود می‌آورد.^۲ زودگذری (بی‌دوامی) چیزها، ازلی بودن او را گواهی می‌دهند. که با قدرت خود آن‌ها را آفرید؟ او جاودانگی‌اش با نابودی (فنا)ی آن‌ها قابل اثبات است. هیچ جایی از او خالی نیست که او هر موقعیتی را

۱. تشابه، تشبیه، همسانی، یک اصطلاح مهم فنی در کلام اسلامی و تصوف است. به این معنا که «اعتقاد به این‌که صفات خداوند می‌تواند مانند صفات انسان یا مخلوقات باشد، لذا دانشمندان مسلمان، این واژه و اصطلاح را در زبان‌های لاتین به واژه ANThromorphism. انسان‌مداری» ترجمه کرده‌اند. این معنا، غیر قابل قیاس بودن خداوند به انسان و مخلوقات است که در مقدمه به آن اشاره شد، آیات قرآنی بر آن دلالت دارد:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» که صفات خداوند به هیچ وجه شبیه انسان‌ها و مخلوقات نیستند.

امامان تأکید دارند که این تنزیه را توضیح دهند بی آن‌که تشبیهی صورت گیرد.

اما در کلام اخیر و هم‌چنین در تصوف، تلاشی صورت می‌گیرد که میان خداوند و مخلوقات، نسبت‌ها را بسنجد به این ترتیب که حضرت حق نه کاملاً شبیه مخلوق است و نه کاملاً قابل مقایسه و بلکه هم‌زمان و هم‌سان و غیر قابل مقایسه است. مثلاً ابن عربی در کتاب خود فصوص الحکم در فصل سوم این مطلب را آورده است. نک: ویلیام چیتیک، مختصر فصول الحکم، ۱۹۷۵.

۲. به وسیله علامه مجلسی در صفحات ج ۳، ۲۲۳ - ۲۲۴ اشاره شده است. این نظریه نقد در دیدگاه‌های کسانی است که می‌گویند: هر حادث باید از یک محدث (پیشین) به وجود آید.

می‌بیند. هیچ شیئی شبیه او نیست، چون که او با کیفیت توصیف می‌شود. او از هیچ جایی غایب نیست که او با وضعیت شناخته می‌شود.^۱

او در صفات از همگان مجزاست که او منشأ آنهاست، چون ماهیتی که خدا در موجودات قرار داده قابل تغییر است اما ذات خدا قابل تغییر نیست.^۲

با تغییر حالات، از همه تحکیم‌ها خارج است که نمی‌توانند در او تصرف کنند، چون عظیم و مهیب و ترسناک است. تحدید او برای فراست نافذ عقلا و هوشمندان، توصیفش به کیفیت به ژرفای نافذ فکر و تصویرش به جویندگان بصیرت، حرام است.

نه به خاطر این که جایگاه‌های عظمتش او را در بر گرفته، و نه چون میزان بزرگی شأن و اقتدارش را می‌سنجد و اندازه‌گیری می‌کند و نه به خاطر این که معیارهای عظمتش، او را دآوری می‌کند. غیر ممکن است که پندارها و اوهام او را درک کنند، هوش‌ها او را بفهمند و فکرها و ذهن‌ها او را تصور کنند. قدرت دلیل‌ها و عقل‌ها با

۱. واژه‌های «اینیت» «کیفیت» «حیثیت» اگر ادیبانه ترجمه شود باید به مفاهیم: کجایی، چگونگی و در حالی کی، برگردانده گردند.

مجلسی رحمته‌الله، این معانی را چنین توضیح می‌دهد: «به عبارت دیگر، خداوند در جایی قرار نگرفته است که در آن مکان محصور باشد و در جا و مکان دیگری نباشد که در مورد مخلوقات مکان‌دار چنین است. لذا خداوند مانند اشیا و اجسام نیست که در مکان قرار بگیرد.

رابطه با موجود مجرد در همه مکان‌ها یکی است و مساوی است جایی از او خالی نیست، در رابطه با حقیقتی که خداوند در علم خود دارد. در زمینه مفاهیم علیت و معلولیت. او به همه چیز احاطه دارد و در هر جا وجود و حضور دارد.

۲. خداوند غیر قابل دست‌رس اذهان و مغزهاست، یا به جهت این که اگر مغز آدمی، خداوند را درک کنند و بفهمد، در واقع، خداوند مانند هر چیز ممکن دیگر محور صفات متغیر خواهد بود. در نتیجه او نیازمند به سازنده و خالق خواهد بود و یا به جهت این که دلیل (عقلی) به ما می‌گوید که سازنده صفات (آفریده کار) آنها ساخته شده (آفریده) باید متفاوت باشد، لذا خدا نمی‌تواند مانند انسان‌های مخلوق، قابل تصور و درک شود. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۵.

احلام بلند، برای درک او ناامید می‌شوند. اقیانوس‌های دانش اگر در عمق^۱ به او وصل نباشند خشک می‌شوند و زیرکی و تیزبینی اهل منازعه در توصیف قدرتش از بلندی به کوچکی نزول می‌کنند. او واحد است نه از نظر شماره و عدد. او بدون استمرار همیشگی است. بدون پشتیبانی و حمایت قائم است. او نوعی از جنس نیست که دیگر گروه‌ها باید با او در یک تراز قرار بگیرند و شیء نیست که دیگر اشیا باید به او شبیه باشند. و نه شبیه به موجودات است که صفت و ویژگی برای او به کار برد. قدرت ادله در امواج جاری درک او به بی‌راهه می‌روند. ذهن‌ها در احاطه یاد ازلیتش مبهوت و گیج مانده‌اند. هوش‌ها از آگاهی توصیف قدرتش، متوقف شده‌اند. افکار در ژرفای سپهر ملکوت حکومتش، غرق شده‌اند.^۲ «او استاد بخشش است.» در فرّ و شکوه دست‌رسی ناپذیر و حاکم همه چیز است. زمان او را پیر نمی‌کند و توصیفات، او را در بر نمی‌گیرد. سخت‌ترین لجاجت‌ها در محدودیت پایداریشان در برابر او خاشع‌اند. محکم‌ترین ریسمان‌های ایمان، در نهایت پهنه استواری، در برابر او تسلیم‌اند^۳ همه مخلوقات به بزرگی‌اش و عدم اهلیتشان بر قدرتش بر مخلوقات، دلیلی بر ابدیت او است. فنا و نابودی بر جاودانگی‌اش شاهدند. بنابراین هیچ ملجئی از ادراکش، هیچ گریزی از احاطه‌اش، هیچ راهی برای پنهان ماندن از شمارشش و هیچ راه فراری از قدرتش را ندارند. شایسته است کمالش را در خلق مخلوقاتش^۴ به عنوان نشانه و آیه،

۱. کهف، آیه ۱۰۹: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِثَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا».

۲. این جا لازم است به نکته‌ای اشاره شود که تعالی و قدوسیت ماهیت الوهی، با این حقیقت مورد تأکید قرار می‌گیرد که انسان، مات و متحیر است حتی از پایین‌ترین سطح دست‌رسی به ذات خداوند عاجز است. توان و نیروی عقل و دلیل، ذهن بشری، با امواج سهمگین متوقف است. این دلایل نمی‌تواند به جریان اصلی برسند. خداوند از سطح اوهام و عقول متعالی است.

۳. طبق نظر علامه مجلسی، مسئله به اسباب یا درجات فرعون مربوط می‌شود که گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَشْيَابَ * أَشْيَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى».

۴. این واژه «إِتْقَانُ صُنْعٍ» با هم در قرآن به کار رفته است: «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ».

ترکیب سرشتشان به عنوان گواه، حدوث ذاتشان به عنوان دلیلی بر جاودانگی اش و قوانین حکومت، حکومت بر مخلوقاتش را به عنوان یک درس در نظر آورد.^۱ هیچ محدودیتی را نمی‌توان به او نسبت داد، هیچ تشبیهی نمی‌توان برایش آورد و هیچ چیز از او پوشیده نیست. به راستی او متعالی است. برجسته‌تر از تشبیه‌ها و برتر از صفات مخلوقات!

«و من شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز او نیست، بر سیادتش و بزرگی اش ایمان دارم و با هر که منکر او شود مخالفم. گواهی می‌دهم محمد بنده و پیامبر اوست، در بهترین منزل‌ها، زاده شده از شریف‌ترین صُلب‌ها و در پاک‌ترین رَحِم‌ها پدید آمده. خلاصه، از شریف‌ترین انسان‌هاست که از نَسَب من برترند و در اصل از بهترین خاندان‌ها تولد یافته و از غیر قابل دسترس‌ترین قبیله‌ها به وجود آمده است. او از عظیم‌ترین ریشه‌ها و از درختی که خداوند پیامبرانش را از آن می‌سازد و با ایمان‌ترینشان را انتخاب می‌کند خَلَق شده است.^۲ درختی از بهترین نژاد، با قامتی استوار و شاخه‌های بلند، شاخه‌های آباد، میوه‌های رسیده با محتوای عالی، کاشته شده و کِشت گردیده و در منطقه‌ای مقدس. از آن شاخه‌ها و میوه‌ها بیرون آمده است، قوی و غیر قابل یورش می‌شوند و سپس حضرت محمد را بلند و الا مقام ساخت تا این که خداوند بزرگ با روحی با ایمان^۳ نوری منور،^۴ و کتابی آشکار^۵ او را آبرو بخشید. او

۱. این حقیقت که تجلیات و نمایش‌های آفرینش، آیات و نشانه‌های خدا، در قرآن و در اسلام، دلایل اثبات و پایه اساسی جهان‌شناسی اسلامی است. برای انسان مسلمان، این یک امر طبیعی است که نظم و قانون‌مندی طبیعت را به نشان وحدانیت خداوند، باور دارد و به آن اعتقاد می‌ورزد. علم و تمدن در اسلام، دکتر سید حسین نصر، کمبریج، ۱۹۶۸.

۲. طبق نظریه علامه مجلسی: منظور از درخت «شجره» خط نبوتی حضرت ابراهیم علیه السلام است. بعداً خاندان و اهل بیت پیامبر (قریشی و بنی هاشم) بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۷.

توضیح مرحوم مجلسی در رابطه با درخت نبوت و پیامبرانی که از آن روییده‌اند، می‌باشد.

۳. جبرئیل، ملک و فرشته وحی است، شعراء، آیه ۱۹۲-۱۹۳: ﴿وَإِنَّهُ لَنَزَّلُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾.

۴. وحی.

۵. قرآن کریم.

بُراق^۱ را تحت کنترل وی درآورد و فرشته‌ها بر او درود فرستادند.^۲ به وسیله او خداوند شیاطین را وحشت زده، بت‌ها و الهه‌هایی را که پرستیده می‌شدند، سرنگون کرد. عادات و سیره پیامبرش بی‌عیب و عدالت و تصمیماتش دُرست است. او اظهار داشته که از خدایش فرمان می‌گیرد^۳ و آنچه را خدا بر عهده‌اش گذاشته ارائه می‌دهد.^۴ تا این‌که رسالتش را از طریق اعتراف به وحدانیت خدا آشکار سازد و در بین مخلوقات مشخص سازد که هیچ خدایی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد؛ تا یگانگی‌اش مطلق و آقایی‌اش خالص گردد. خداوند استدلال پیامبر را از طریق اعتراف به وحدانیتش روشن ساخت و مرتبه وی را با تسلیم به خودش بالا برد. و خداوند بزرگ و توانا برای پیامبرش از آسودگی، درجه و دارایی خود برگزید. درود خدا بر او و خاندان مطهرش باد.

۲. نفی صفات

علی (علیه السلام) گفت: ستایش مخصوص خداست، ستایشی که گویندگان نمی‌توانند تسلیم او دارند.^۵ شمارندگان نمی‌توانند بخشش او را بشمارند^۶ و تلاش‌گران نتوانند خود را از حق او مُبرّا کنند، آرزوهای بلند درک او را و غیب‌گویان با کیاست دست‌رسی به او را نتوانند. صفاتش حدّ محدودی ندارد. هیچ توصیفی برای او موجود نیست، هیچ زمانی ثابت و هیچ دوره‌ای مبسوط برایش متصور نیست. او با

۱. اسب (مَرکَبی) که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در شب معراج به آسمان‌ها برد.

۲. در خلال سفر آسمانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) (معراج).

۳. حجر، آیه ۹۴: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾.

۴. مائده، آیه ۶۷: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾.

۵. طبق حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: من هرگز نمی‌توانم، تو را تعریف کنم. تو باید خود معرف خود باشی.

۶. ابراهیم، آیه ۳۴: ﴿وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا﴾. نحل، آیه ۱۸: ﴿وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا﴾.

قدرتش سرچشمه مخلوقات است^۱ و با رحمتش بادها را آزاد می‌سازد،^۲ و با سنگ‌ها لرزش زمینش را می‌بندد.^۳

اولین گام در دین، معرفت اوست و کمال معرفت او در تصدیق اوست، کمال تصدیقش ایمان به یگانگی‌اش می‌باشد. کمال ایمان به یگانگی‌اش خلوص نسبت به اوست.^۴ و کمال خلوص نسبت به او نفی صفات از اوست، چون شهادت بر وجود صفت دلیل بر وجود موصوف است و شهادت بر وجود موصوف دلیل بر وجود صفت.

پس هر کس که خدای بلند مرتبه را توصیف کند شریکی به او می‌دهد. هر کس که به او شریکی بدهد اظهار داشته که او دوتاست. هر کس اظهار به دوتا بودن خدا کند او را قسمت کرده است. هر کس او را قسمت کند به او جاهل است (هر کس به او جاهل باشد به او اشاره کرده است).^۵ هر کس به او اشاره کند او را محدود کرده است. هر کس او را محدود کند او را شمرده است. هر کس بگوید، در چه چیزی او هست، دور او حصار کشیده است. هر کس بگوید او بر روی چیزی است، او را (از چیزهای معین) مستثنی کرده است. او وجود است نه نتیجه یک حادث. او موجود است نه این که از عدم آمده باشد. او با همه چیز هست، نه این که همراه آن‌ها باشد و او متفاوت از همه چیز است نه این که از آن‌ها دور باشد. او فعال است، نه در حالت حرکت داشتن و با ابزار. او وجود داشت زمانی که هیچ موجودی نبود تا به واسطه او دیده شود. او تنها بود زمانی که هیچ کس نبود تا با دیگری محرم و صمیمی شود، یا کسی را از دست

۱. اسراء، آیه ۵۱: ﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾.

۲. روم، آیه ۴۶: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُسَلِّطَ الرِّيحَ مَبْشُرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾.

۳. نحل، آیه ۱۵: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛ انبیاء، آیه ۳۱ و لقمان، آیه ۱۰.

۴. مربوط به نکته ۱۸.

۵. این جمله در بحار الانوار موجود نیست اما در نهج البلاغه دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که از متن بوده باشد.

بدهد تا احساس تنهایی کند. او منشأ خلقت است و بدون تأمل و مشورتی از ازلتیش به او بخشیده است. از تجربه یا آزمایش او را بهره‌مند سازد و حرکت را ایجاد کرد یا این‌که با توجهات روح از هم گسیخته شود. او چیزها را به وقتشان به تأخیر می‌اندازد.^۱ اختلافاتشان را اصلاح می‌کند. امیال طبیعی شان را در آن‌ها قرار می‌دهد. و این امیال را به اهدافشان و غایت‌های خود مناسب می‌کند. او پیش از آفرینش آن‌ها به آن‌ها آگاه است، آغاز و انجامشان را احاطه دارد و از روابط و صورت‌هایشان با خبر است.^۲

۳. ریشه‌های استوار معرفت

از ابو عبد الله، امام صادق نقل است که روزی امیرالمؤمنین روی منبر مسجد کوفه صحبت می‌کرد که مردی ایستاد و گفت: «ای امیرمؤمنان! خدای عزوجل را برای ما توصیف کن که شاید محبت (حب) و دانش (معرفت) ما به او زیاد شود.»

امیرالمؤمنین عصبانی شد و فریاد کشید: «همه برای نماز جمع شوید.» مردم آن‌قدر جمع شدند تا مسجد مملو از جمعیت شد. سپس او ایستاد و رنگ چهره‌اش تغییر کرد و گفت: «سپاس مخصوص خداست که نه از بخل داشتن سودی می‌برد و نه با بخشش فقیر می‌شود. در حالی که دیگر بخشنندگان ما از بخشش نقصان می‌یابند. او سرشار از مزایای نعمات و فواید وفور است. به واسطه بخشش، وسایل لازم مخلوقات را تأمین می‌کند. پس او راه طلب را برای کسانی که او را می‌جویند هموار

۱. در اصطلاح آن‌ها، لازم است زبان قرآن به کار رود. آل عمران، آیات ۱۴۵ به بعد.

در متن نهج البلاغه به جای واژه «عهد» واژه «اجل» به کار رفته است که ترجمه را تغییر می‌دهد، ترجمه آن چنین است: «او، همه اشیا را در زمان مخصوص خود، انتقال می‌دهد.»

۲. رابطه این تصور به این سخن که: معادن از بخار زمین ریشه می‌گیرند، بسیار روشن است. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۸.

می‌کند. به کسی که از او درخواست می‌کند بیش از کسی که از او درخواست نمی‌کند نمی‌بخشد. زمان با او تغییر می‌کند نه برای او که بر طبق آن کیفیت او تغییر کند. اگر او به برخی از بندگان همه گونه نقره و شمش‌های طلایی را ببخشد و کیسه‌های مرواریدی مانند صدف‌های دریا به او عطا نماید، به هیچ وجه نه سخاوتش تحت تأثیر قرار می‌گرفت و نه وسعت آن چیزی که با اوست کاهش می‌یافت. خزاین بخشش‌های سخاوت‌مندانه‌ای او با اهداف درخواست کنندگان تهی نمی‌شود و با وجود فراوانیشان در نظر او نمی‌آید، چون او بخشنده‌ای است که از بخشیدن نقصان نمی‌یابد و با اصرار اصرارکنندگان خسیس نمی‌شود و وقتی چیزی را اراده می‌کند فرمانش این است که: باش، آن‌گاه آن چیز موجود می‌شود. (سوره نحل، آیه ۴).

«فرشتگان^۱ بر خلاف نزدیکیشان به عرش بخشاینده‌اش! وسعت عظیم عشق سوزانشان واله اویند، تجلیل‌شان از اقتدار و قدرتش و نزدیکیشان به نادیده‌های حکومتش عظیم است. تنها چیزهایی را می‌دانند که او از کارهایش به آن‌ها تعلیم داده است. اگر چه فرشتگان از نظر سلسله وجودی روحانی هستند این به خاطر آن است که چون خدا آن‌ها را خلق کرده، معرفت او را دارند و می‌گویند: ستایش مخصوص توست، هیچ اندوخته‌ای نداریم جز آنچه تو به ما آموختی.» (بقره، آیه ۳۲).

ای پرسش‌گران! این چگونه سؤالی است؟ کیست؟

ستایش مخصوص اوست و پرستش متعلق به اوست، او به وجود نیامده که

۱. در اندیشه اسلامی، ملائکه یا عنصر ادراک و هوشمندانه خود، موجود پیرامونی و حاشیه‌ای هستند. زیرا ملائکه بعضی از اسماء خدا را آگاهند. در حالی که انسان در محور قرار گرفته است، زیرا که او همه اسماء الهی را آگاه است.

نگاه کنید به اف شئون F:Schuon:

The Transcendence of unity of Religions.

London 1953, pp:70 _ 72.

تغییری در او ممکن باشد. ذاتش با بازگشت به حالات تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد و تغییر شب و روز تا ابد برای او تفاوتی ندارد. اوست که منشأ خلقت است بدون نمونه‌گیری از هیچ الگویی، یا اندازه‌گیری برای تقلید از خدایی دیگر که قبل از او وجود داشته باشد. اوصاف نمی‌توانند او را احاطه نمایند، مبادا که او را با اوصافی که آن را به دست آورده‌اید تعریف نمایید. بدون او، همه چیز عدم است (شوری، آیه ۱۱) او برتر از آن است که با صفات مخلوقات توصیف شود.

چشم‌ها از دست‌رسی یا رسیدن به او عاجزند، شاید او به واسطه این‌که به سادگی دیده شود توصیف گردد و یا او در ذات خود در میان مخلوقاتش شناخته شده باشد که هیچ کس جز خودش این معرفت را ندارد. به واسطه علو و برتری‌اش بر همه چیز، از این‌که در برابر حدس و گمان خیال‌پردازان قرار گیرد به دور است. کُنه عظمتش برتر از آن است که اندیشه ناتوان اندیشه‌گران او را احاطه نماید. او هیچ مشابهی ندارد تا با آنچه را خَلق می‌کند شبیه باشد. او برای کسانی که نسبت به او معرفت دارند فراتر از تشابه و تضاد است.

او مثل و نظیری ندارد که مشابه او باشد و پیش آگاهان و خبرگان اهل معرفت از شبیه و ضد خود، منزّه و پاک است. آن‌هایی که از خدا عدول کرده‌اند و او را شناخته‌اند دروغ‌گویند، زیرا خدا را مانند صنف خودشان تشبیه می‌کنند و در ذهن و خیال خود، او را در جایگاه مخلوقات قرار می‌دهند و با لباس آن‌ها تزئین‌اش می‌نمایند. و او را به اجزا تقسیم می‌کنند که از خیالات و اوهام خود، نتیجه بگیرند. و با آفریده‌های گوناگون که قوای مختلف دارند، اندازه‌گیری‌اش می‌نمایند.^۱ چگونه این ممکن است، کسی که اندازه و مقدارش در روش‌های وهم‌آمیز مخلوقین اندازه‌گیری

۱. درباره ترجمه واژه عقل به معادل‌های لاتینی آن است و تفصیلی درباره عقل و قلب که نیاز خواننده غربی را تأمین می‌کرد.

نشده است چگونه با معیار آن‌ها سنجیده می‌شود؟ یقیناً او از وهم و احاطه عقول به دور است، کسی نمی‌تواند به کُنه ذاتش پی ببرد و با اندازه و معیار تفکر خود، محدودش سازد. حتی ملائکه حضرتش با این که قرب وجود دارند، نمی‌توانند به ملکوت عزت خداوند با حساب‌های خود، احاطه یابند. او برتر از آن است که کُفو و نظیری داشته باشد که شبیه آن شود، زیرا او خدای لطیفی است که اگر او هام مردم بخواهد به عمق و ژرفای غیب ملکوتش، احاطه یابد و اندیشه بشری از خطر وسواس و تردید ادراک علم ذاتش، تسلط یابد و دل‌ها و قلب‌ها به سوی حضرتش، واله و گرایش یابند، قطعاً با کیفیات صفات خود، حضرتش را تصویر خواهند کرد. چشم انداز عقول و اندیشه‌ها، از ورود به تصور ذات او، تنگ و ناتوان است که بتواند به عمق علم الهیاتش نایل شود، هر کسی چنین کند خاسر و پشیمان برمی‌گردد که هرگز نتوانسته است ژرفای علم او، را در یابد^۱... آری، او پریشان و پشیمان بر می‌گردد و اعتراف می‌کند و با زیاده خواهی و زورگویی، نمی‌تواند به کُنه شناخت و معرفت‌اش پی ببرد! هرگز به ذهن و خاطره صاحبان اندیشه خاطره‌ای از اندازه ذات جلالش نمی‌رسد، زیرا قابل مشاهده و اندازه‌گیری نیست که به حس در آید او از دست‌رس نیروهای محدود به دور است، زیرا برخلاف آفریده‌ها است که شبیه یکدیگر باشند. طبیعی است که هرچیزی شبیه معادل و نظیر خود می‌شود و او چنین نیست. چیزی که مثل و معادل ندارد، چگونه به غیر مثال خود، تشبیه می‌شود.

او آغازِ آغازین است که پیش از او چیزی نبوده و آخرینِ آخرها است که پس از او چیزی نخواهد بود.

هرگز دیدِ نگاه‌ها، علو و عظمت جبروتش را درک نمی‌کند، زیرا آن چنان مستور است و زیر حجاب‌ها است که هرگز ذهن و بیننده‌ای نمی‌تواند به عمق ذات او عبور

۱. علامه مجلسی توضیح می‌دهد که: عقل و استدلال عقلی درباره خداوند، انحراف در انحراف است. ص ۲۸۱.

کند و هرگز حصار وجود او به جهت ویژگی‌های ذاتش قابل دست‌رسی نیست. خدایی که همه امور آفرینش از اوست. او سرچشمه همه چیز است و عزت و عظمت جباران در پیش جلال عظمتش^۱ حقیر و کوچک می‌باشد. خدایی که بندگان [واقعی] به عظمتش خاضع اند و دل‌ها به سوی او توجه دارند. شگفتی‌های حکمتش در آفریده‌هایش، نمایان است؛ از این جهت هر آفریده و مخلوقی حجتی به ذات احدیتش می‌باشد و به او منسوب است.

اگر آفریده صامت و ساکتی است، برهان وجودی اش، با تدبیر^۲ عقل، ناطق و گویا است. او آفریده‌ها را با اندازه معینی آفرید و در اندازه‌گیری آن، اتقان داشت. هر چیزی را به لطف تدبیرش در جایگاه خود قرار داد و آن را در جهتی روان ساخت که هرگز چیز محدودی به منزلت او دست نمی‌یابد.^۳ و هرگز به انتهای نسبت او، نمی‌رسد.^۴ هرگز او در اوامر و رَوَند اراده‌اش سخت نمی‌شود، بی آن‌که به مانعی بربخورد به غایتش می‌رسد و به نهایتش اصابت می‌کند و بی کژراهی و اعوجاج، به هدفش می‌رسد،^۵ بی آن‌که در مخالفت امر و دستور وی عناد ورزد.^۶ آفرینش او کامل است و به اطاعات وی اذعان دارد. و به مدت محدودی که برای آن تعیین

۱. این نام خداوند چند بار در قرآن تکرار شده است؛ مانند انعام، آیه ۱۵: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

۲. قرآن معمولاً، ظاهر و باطن را تأیید می‌کند.

سوره رعد آیات ۳ به بعد.

۳. اسراء، آیه ۱۳: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾.

مرحوم مجلسی به دنبال آیه، این حدیث را نقل می‌کند: «کل میسر لما خلق له؛ هر انسانی به آنچه استعداد دارد، آمادگی دارد».

در قرآن نیز چنین آمده است: ﴿فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ (عبس آیات ۱۹ - ۲۰).

۴. نکته‌ای در رابطه اختلاف نسخه مرحوم مجلسی با نهج البلاغه.

۵. ق، آیه ۳۸: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾.

۶. در رابطه نسخه بدل واژه «فكبدة» یا «مقبدة» است.

شده است فرا می‌رسند، بی آن‌که در اجرای اوامرش توقفی صورت گیرد و تعلل ورزیده شود.

خداوند در آفرینش موجودات، همه نیازمندی‌های آنان را بر طرف ساخت و اندازه و حدود اشیا را به انجام رسانید و با قدرت بی انتهایش میان اضداد تلاؤم بخشید و همه اسباب را به قرائن و نزدیکان خود پیوند داد و میان همسان‌ها، تخالف انداخت و اجناس را با اندازه‌ها و غرایز ویژه و شکل‌های مختلف را از هم‌دیگر جدا ساخت. آفریده‌هایی که صنع و آفرینش آن‌ها را استحکام بخشید و آن‌ها را آن‌چنان که می‌خواست آفرید.^۱ علم و دانش حضرتش همه آفریده‌ها را نظم بخشیده و تدبیر و برنامه‌اش هم مخلوقات را در حُسن تدبیر، شامل بوده است.

او برتر از گمان است.

ای پرسشگر! بدان هرکس که خدای متعال را به دگرگونی اعضای مخلوقش تشبیه کند و به التیام حقایق جدایی‌ها که در تدبیر حکمتش محجوب است، شبیه نماید، هرگز نهان دل و قلبش به کُنه معرفت او گره نمی‌خورد و قلب و دل او شاهد یقین را نمی‌بیند، زیرا خداوند مثل و نظیری ندارد و شاید او، هرگز برائت پیروان را نشنیده است که می‌گویند: ﴿تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اِذْ نُسَوِّیْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ﴾؛^۲ به خدا در ضلالت و گمراهی آشکاری بودیم که خدای رب العالمین را با شما شریک و برابر می‌دانستیم (شعراء، آیه ۹۷ - ۹۸).

کسی که خدای ما را با چیزی مماثل بداند، مشرک است و مشرک به او، کفر به همه

۱. باز نسخه بدل «وقتی که او».

۲. این سخنان آن‌هایی است که به وسیله ابلیس اغوا شده‌اند و در دوزخ با هم‌دیگر حرف می‌زنند. و می‌گویند که: ما پیرو شیطان شدیم، دوستان خوب نداشتیم، شاید خدا ما را برگرداند که دوباره در میان مؤمنان زندگی نماییم. انعام، آیه ۲۷: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ اِذْ وَقَفُوا عَلٰی النَّارِ فَقَالُوا لَا بَیِّنَاتٌ لَّنَا وَلَا نَكْذِبُ بِآیَاتِ رَبِّنَا وَنَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾.

آیات محکّمات^۱ او است که به وحدانیت ذاتش دلالت دارند و شواهد روشن یکتایی او هستند. او خدایی است که ذاتش از عقل‌ها به دور است و هرگز در جهت عقل‌ها و اندیشه‌ها قرار نمی‌گیرد که با فکر خود او را تصویر نمایند و هرگز در ظرف دیدگاه و تفکر صاحبان اندیشه^۲ قرار نمی‌گیرد که مورد تصرف شود. او انواع چیزها را بدون تفکر و برنامه قبلی که بدان محتاج باشد، ابداع کرد و نه از روی قریحه و غریزه‌ای که در نهاد او باشد آفرید، و نه از تجربه‌ای که در گذشت روزگاران آزموده باشد خَلق نمود، و نه از یاری و کمک کاری شریک یاری جُست، که او را در آفرینش بدیع موجودات، یاری رساند.

خدایی که اگر، مشرکان که او را با مخلوقات می‌سنجند که در صفاتش محدود باشد و در قُطر و اندازه‌اش محدود دور نیست دیگر خدا موجودی که به ذاته وجود داشت نه به اسباب و ادوات، اگر خدای را چنین فرض نمایند، یقیناً خدای را در حدّ ذات او، تصور نکرده‌اند و به عمق صفاتش نرسیده‌اند. خداوند، خود در تنزیه ذات ربوبی‌اش، در مشارکت بندگان در آفرینش او که کافران چنین پندارند، خود گوید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (زُمر، آیه ۶۷).

و خدا را آن‌چنان که شایسته قدر و منزلتش می‌باشد، قدر ندانستند، حال آن‌که روز قیامت زمین یک‌سره در قبضه علم و قدرت و حکمت اوست و آسمان‌ها در هم پیچیده و در دست توانای اوست. او منزّه و برتر است از آنچه باوی شریک می‌گردانند.

۱. درباره واژه «محکم» و «متشابه» و معانی آن‌هاست. محکم: آن چیزی است که معنای روشن دارد و متشابه به چیزی گویند که مبهم باشد و دارای تفسیرهای مختلف.

۲. مفسران هشدار می‌دهند که ظرافت تطبیق بازتاب با ذهن (آن‌جا که واکنش و بازتاب تحقق می‌یابد). با یک چینه‌دان پرنده، اثرش در خواننده گم نخواهد شد. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۴.

آنچه در قرآن درباره صفات خدا آمده آن‌ها را پیروی کن تا تو را ای پرسشگر! به خدا و شناخت او برساند. آیات قرآن را پیشوای خود قرار بده و از نور هدایت شان، بهره بگیر که هر دو امامت قرآن، و بهره‌گیری از هدایت آن نعمت و حکمتی است که خداوند به تو عطا فرموده است. پس آنچه به تو هدیه کرده‌اند آن را بگیر و از سپاس‌گزاران باش.^۱

آنچه را شیطان به تو نشان داده است که نه در کتاب خدا آمده است و نه در سنت رسول خدا و ائمه هدی اثری از آن‌ها دیده می‌شود، آن‌ها را واگذار و علم و فهمیدن آن‌ها را به خدا واگذار، زیرا که بیان حق خدا به گردن تو است.

ای پرسشگر! بدان که راسخان در علم،^۲ کسانی هستند که خداوند آنان را در فرورفتن و غلتیدن در عمق سدها و پرده‌هایی که در کنار غیب آویزان اند، بی‌نیاز ساخته است.

راسخان در علم، به اعتراف به نادانی و جهل خود به تفسیر غیب پنهان، خود را ملزم ساخته‌اند و به صراحت اقرار کرده‌اند: ﴿أَمَّا بِهٖ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾؛ ما بدان ایمان آوریدم، همه‌اش محکم‌اش و متشابه‌اش از جانب پروردگار است (آل عمران، آیه ۷).

خداوند راسخان در علم را به جهت اعتراف به عجز و ناتوانی خود در عدم احاطه به آنچه نمی‌دانند، مدح کرده است و خداوند، این صفت ترک تعمق در آنچه را به آن تکلیف ندارند، و از آن بحث نمی‌کنند، رسوخ در علم، نامیده است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۱: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

۲. اصطلاحی که در قرآن دوبار ذکر شده است: آل عمران، آیه ۷ و نساء، آیه ۱۶۲: ﴿الزَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾. در فرهنگ عرفان و تشیع، راسخون در علم به کسانی اطلاق می‌شود که به مراتب عالی روحی رسیده‌اند و شایستگی آن را دارند که از اسرار الهی سخن بگویند.

به این مقدار کفایت کن و خدای را به اندازه عقل خود، اندازه گیری مکن که از هلاک شوندگان می شوی.

۴. زیباترین آفریده‌ها

روایت شده است که امام علی علیه السلام این خطبه را در مسجد کوفه القا فرمود. او روی سنگی که جعدة بن هبیره مخزومی^۱ آن را ساخته بود، ایستاد و در حالی که لباسی از پشم در تن داشت و بند شمشیرش از لیف خُرما بود و یک جفت کفش از لیف خُرما، به پا داشت. و نشان سجده بر پیشانی او، همچون داغ شتر بر زانو،^۲ فرمود:

«ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشتن آفریدگان، و پایان کارهای جهان،^۳ او را سپاس می‌گوییم بر احسان وی که فراوان است، و برهان او که رخشان است، و بخشش او که افزون است، و نعمت او که از اندازه برون است. ستایشی که حق او را گزارد، و سپاس او را به جای آرد، و به پاداش او نزدیک کنند.^۴ باشد، و فرونی نعمت او سبب شونده و از او یاری می‌خواهیم، یاری خواستن آن کس که فضل او را امیدوار است،^۵ و بخشش او را در انتظار و دفع زیان را بدو اعتماد دارند و فرونی نعمت او را اقرار آورند به گفتار و کردار برابر او فروتن و خوار؛ و بدو می‌گرویم، گرویدن آن کس که با یقین بدو امید دارد و با ایمان روی به او آرد و برابر او خوار باشد، و بی ریایش به

۱. فرزند خواهر امام علی علیه السلام، ام هانی، دخترابی طالب، برای مطالعه شرح حال او نک: بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۱۳ و لغت‌نامه دهخدا، تهران، (۱۳۲۵-۱۹۴۵).

۲. مرجعی که در حال سجود نماز دیده می‌شود: «بِسْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» (فتح، آیه ۲۹).

۳. قرآن تأکید دارد که «بازگشت همه به سوی خداست:

«وَالِلّٰهِ الْمَصِيرُ»، فاطر، آیه ۱۸؛ بقره، آیه ۱۸ و آل عمران، آیه ۲۸ و هم چنین آیه «وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ». حج، آیه ۴۱ و لقمان، آیه ۲۲، «وَالِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ».

۴. شوری، آیه ۲۶: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ».

۵. فاتحه، آیه ۴: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

یکتایی پرستند، به بزرگی بستاید و با کوشش و رغبت به پناه او آید. او که به بزرگی اش می‌ستاییم. زاده نشده است تا در عزت، وی را شریک شوند؛ و کسی را نزاده است تا چون مُرد میراث خوار بوند، نه وقتی بر او مقدم بوده است نه زمان نه زیادت بر او راه یابد و نه نقصان، بلکه بر خردِها آشکار گردید با نشانه‌های تدبیر درست که به ما نمایاند و قضای مبرم که در آفرینش راند. از نشانه‌های آفرینش او خلقت آسمان‌هاست که بی ستون‌ها^۱ پابرجاست، و بی تکیه گاه برپاست آنان را بخواند و پاسخ گفتند گردن نهاده و فرمان‌پذیر، بی درنگ و کندی و یا تأخیر.^۲ و اگر نه اقرار آسمان‌ها بود به پروردگار، و در بندگی او گردن نهاده و خوار، نه جایگاه عرش خویشان می‌کرد و نه آرמיד نگاه فرشتگان و نه جای بالا رفتن شهادت مؤمنان و عمل صالح آفریدگان.^۳ ستارگان آسمان‌ها را نشانه‌ها ساخت تا سرگشتگان وادی‌ها، راه خود بدان‌ها توانند شناخت. نه سیاهی پرده‌های شب تاریک، درخشش ستارگان را باز دارد و نه پوشش‌های سیاه تیره، رخسندگی ماه را که در آسمان‌ها گسترده است برگرداندن یارد. پس پاک است خدایی که بر او پوشیده نیست سیاهی تیره و تار و نه شب آرام و پایدار نه در گونه‌گون زمین‌های پست و نه در بلندی‌های^۴ به هم نزدیک و پیوست و بانگ تندر که از کرانه آسمان خیزد و آنچه هنگام درخشیدن برق در هم ریزد^۵

۱. رعد، آیه ۲: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾.

۲. نحل، آیه ۴: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.

۳. فاطر، آیه ۱۰: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾.

۴. این جمله در شرح نهج‌الایلاخه، محمدعبد، ج ۲، ص ۱۲۶، به کوه‌هایی که از دور دست به رنگ خاصی دیده می‌شوند، تفسیر شده است.

۵. علامه مجلسی توجه می‌دهد: اگر بگوییم خدای متعال، آنچه را نور روشن و واضح می‌کند و آنچه را روشن نمی‌کند، همه آن‌ها را می‌داند، پس، چرا امام تنها آنچه را روشنایی و نور ندارد، توصیف می‌کند. در پاسخ می‌گوییم: زیرا علم و معرفت خداوند به آنچه روشن نیست، بیشتر و شگفت‌آورتر است. زیرا آنچه روشن و واضح است، حتی انسان‌هایی که دید روشنی دارند، آن‌ها هم می‌توانند آن را ببینند و درک کنند. ج ۳، ص ۳۱۶.

و برگی که فرو ریزد از درختان هنگام فروشدن و برآمدن ستارگان،^۱ از بادهای تندوزان و ریزش باران از آسمان و افتاده نگاه هر قطره را داند که کجاست و کجا بود و از آن برخاست و مورچه خُرد^۲ که از کجا دانه کشد و چسان به لانه بُرد و آنچه پشه را زنده نگه دارد و آنچه آدینه در شکم دارد.^۳ سپاس خدایی را که بوده و هست پیش از آن که کرسی یا عرش و آسمان و زمین و پری و آدمی پدید آمده است. نه وهم درک او تواند و نه فهم اندازه او داند. نه پرسنده‌ای او را از کار باز دارد^۴ و نه عطا خواننده‌ای در خزانه‌ی وی کاهش پدید آرد. بی دیده بیناست و نتوان گفت در کجاست. همتایش نیست تا در کنار او نشیند^۵ و با تمرین و وسیلت نمی‌آفریند.^۶ حواس بدو نتواند رسید و او را با مردمان نتوان سنجید. خدایی که با موسی عَلَيْهِ السَّلَام سخن راند،^۷ آیت‌های بزرگ خود را بدو نمایاند^۸ بی دست‌افزار و اندام، بی جنباندن لب و گشودن و بستن کام.^۹ تو که خود را به رنج افکنده‌ای در وصف پروردگار، اگر راست

۱. راجع به اعتقادات عرب جاهلی است، درباره تأثیر نور ماه در هوا. به دائره‌المعارف اسلام (چاپ جدید) ج ۱، ص ۵۲۳-۵۲۴، ماده: «انواء» مراجعه شود.

۲. بقره، آیه ۲۶: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً﴾.

۳. رعد، آیه ۱۳: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى﴾.

۴. از آن جا که خداوند پیشاپیش به همه نیازهای مردم آگاه است یابه جهت این که در ذات خود همه چیز را شنوا است.

۵. علامه مجلسی توضیح می‌دهد که: خداوند را نمی‌توان با جفت، زوج و یا مثل و ضد یا با صفات زوج‌ها، توصیف کرد، زیرا خداوند هیچ‌گونه ترکیبی ندارد. ج ۳، ص ۳۱۶.

۶. علاج، اگر خداوند به هر چیزی که اراده کند که آن به وجود آید قطعاً آن چیز موجود می‌شود. ﴿يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ بقره، آیه ۱۷ و آل عمران، آیه ۴۷.

۷. نساء، آیه ۱۶۴: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ﴾ الخ.

۸. طه، آیه ۲۳: ﴿لِرَبِّكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى﴾.

۹. توضیحی درباره واژه «ولی».

می‌گویی وصف کن جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب را که در بارگاه قدس به خود لرزانند. خرد‌هاشان سرگشته است و شناختن آفریدگار را چنان که باید نتوانند.^۱ چه آن را به صفت‌ها توان شناخت که پیکری دارد و افزارها به کار آرد و چون زمانش به سر آمد مرگ او را از پا درآرد. پس جز او خدایی نیست که هر تاریکی را به نور خودش روشن کرد، و هر چه را جز به نور او روشن بود به تاریکی درآورد.

۵. یکتایی او

روایت شده است که در روز جنگ جَمَل،^۲ عربی پیش امیرالمؤمنین آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! آیا می‌گویی که خداوند واحد است؟ مردم به او حمله کردند و گفتند: ای اعرابی! نمی‌بینی که امیرالمؤمنین چطور دلش آشفته و پریشان است؟ (و تو این سؤال را می‌کنی؟) امیرالمؤمنین فرمود: آزادش گذارید، آنچه اعرابی می‌خواهد چیزی است که ما از این قوم می‌خواهیم.

سپس فرمود: ای اعرابی! این سخن که خداوند، یکی و واحد است، بر چهار قسم است: دو تفسیر و معنایش به خداوند جایز نیست و نارواست، اما دو معنا و تفسیر دیگر، بر او جایز است.

اما این معنای ناروا: یکی، این سخن گوینده‌ای است که خداوند یکی است و دو تا نیست، یکتایی خداوند را عدد به شمار آورد، زیرا خداوندی که دومی، عدد ۲ ندارد

۱. نامی در کلام الهی است. مؤمنون، آیه ۱۴ و صافات، آیه ۱۲۵: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

۲. جنگ معروف جَمَل که میان طرفداران امام علی (ع) و طلحه و زبیر در بصره اتفاق افتاد (۳۶ هجری) دائرةالمعارف اسلام، ج ۱۱، ص ۴۱۴-۴۱۶. ماده جَمَل.

در باب و زمره عدد وارد نمی‌شود. آیا نمی‌بینی که قرآن شریف: کسانی را که می‌گویند مسیحیان خداوند یکی از سه تا است^۱ (یک اقنوم از سه اقنوم) آن‌ها را کافر به حساب می‌آورد.

معنای دوم این‌که، گوینده‌ای بگوید: خداوند یکی از مردم است و او را یک نوع از جنس، به حساب آورد.^۲ این معنا نیز ناروا است، زیرا این، تشبیه است که خداوند از آن مبرا و منزّه است.

اما دو معنای دیگر که در حقّ او رواست:

۱. این‌که خداوند، یکی است که در میان اشیا و موجودات شبیه و نظیری ندارد. آری، خداوند ما، چنین است.

۲. و دیگر این‌که: خداوند در معنا تک است؛ یعنی نه قابل تقسیم است نه در هستی، نه در عقل و نه در وهم و خیال.^۳ آری، خدای ما، چنین است.^۴

۱. مانده، آیه ۷۳: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

مربوط به مشیت الهی درباره سوء برداشت از تثلیث مسیحیت. به کتاب F.Schuon:

The Transcenduntunity of Religionspp: 40...

۲. نوع اول وحدت، وحدت عددی که رد شده است این اندیشه که خداوند، یک (در برابر ۲) خدا است مانند این‌که بگوییم: این یک گردو، است. البته این نوع وحدت مردود است.

نوع دیگر وحدت، وحدت نوعی است. مانند این‌که می‌گوییم: این یک گربه است. معنای این جمله این است که نوع‌هایی از گربه‌ها وجود دارد.

در نظر علامه مجلسی: وقتی گفته می‌شود که این یک بیزانتین (Byzantina) است به این معنا که این نوع انسان است و این نوعی از انسان‌ها است (ص ۲۰۷) این گفته، تشبیه است، زیرا ما خدا را به هر چیزی که یک است تشبیه می‌کنیم، به این معنا که خدا هم یک نوع از این نوع‌ها است و خدا شبیه دیگر انواع است، سبحانه و تعالی. ۳. از نکته‌ای که مرحوم مجلسی به آن هشدار داد، این معنا فهمیده می‌شود که «معنای وحدت الهی قابل قبول این است که خدا هم یکی است، یعنی که اصلاً دومی وجود ندارد. که شریک او باشد، یا جزء او شود. فقط او به طور حقیقی یکی است. دوم این‌که او هیچ‌گونه جزء ندارد که به هر معنا که باشد (ص ۲۰۷).

۴. نکته‌ای است در رابطه با ترجمه جمله از کتاب شیعه در اسلام مؤلف که چندان مربوط به بحث حاضر نیست.

۶. بصیرت و ژرف بینی

در خطبه‌ای دیگر امیرالمؤمنین فرمود:

اولین عبادت و پرستش خداوند، شناخت او است^۱ و اصل و ریشه معرفت او، توحید و یکتایی او است^۲ و نظام و سازمان یکتایی‌اش این است که صفات را از او نفی کنیم. او برتر از آن است که بندگان او را توصیف کنند، زیرا عقل دلالت دارد هر چیزی صفات انسان‌ها او را تحلیل کند، او مصنوع و مخلوق است تنها خالق و صانع است که مخلوق و مصنوع نیست. صنع آفرینش نشان خالقیت او است و به توان عقل‌ها شناخت خداوند، گره خورده است و با فکر و اندیشه حجت و برهان او، ثابت می‌شود.

خداوند، آفرینش را دلیل وجود و یکتایی‌اش قرار داده که کشف از ربوبیت او دارند.

او واحد فرد است در ازلیتش، شریکی در الوهیت خود ندارد و مثل و نظیری در ربانیتش نیست. به دلیل تضاد میان اشیای متضاد، می‌فهمیم که او ضد ندارد و به تلائم و تقارنش میان اشیای متلائم و متناسب، می‌فهمیم که قرین و مشارکی ندارد.

۷. شهود قلب

روایت شده است: امیرالمؤمنین در مسجد کوفه خطبه می‌خواند، مردی به نام ذعلب، تیز زبان، خطیب و شجاع دل بلند شد و پرسید: یا امیرالمؤمنین! آیا خدایت را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو ای ذعلب! چگونه خدایی را که ندیده‌ام او را می‌پرستم و

۱. نشانه‌ها و آیات خداوند در همه خلقت و هستی، تجلی دارند که در آیات قرآن آمده است. مثلاً: یونس، آیه ۶:

«إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَشْقُونَ».

۲. نکته‌ای درباره ترجمه واژه «وجود» در زبان لاتین است.

عبادت می‌کنم؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: ای ذعلب! خدای را مشاهده چشم‌های سر نتوان دید، او را باید با حقیقت ایمان، در دل مشاهده کرد!

وای بر تو ای ذعلب! خدای، لطیف‌ترین لطیف‌هاست، او را با لطف ظرافت توصیف نمی‌کنند. بزرگ‌ترین بزرگ‌ترها است، او را به عظمت و بزرگی نمی‌شناسند. جلیل‌ترین جلالت‌ها است، او را با غلظت وصف نمی‌کنند.

پیش از هرچیز بود، گفته نمی‌شود که او پیش از اشیا است و بعد از همه اشیا است، گفته نمی‌شود که بعد از همه چیز است.^۱

موجودات را با مشیت خود خواست که بیافریند نه به همت و قصد^۲ و او ادراک و شعور دارد، اما نه با مکر و حيله که کار آدمیان است.

او همراه موجودات است بی آن‌که با آن‌ها آمیخته شود و فاصله داشته باشد. او ظاهر و واضح است نه این‌که ملموس شود. تجلی دارد نه با دیدن چشم و ابزار دید. جدا و فاصله دارد نه با مسافت و دوری. نزدیک و قرین است نه با قرب مکانی. لطیف است نه به جسم و تجسم. موجود است نه بعد از عدم بلکه کلاً او وجود است. فاعل است نه به جبر و اضطرار. مقدر و اندازه‌گیر است نه به حرکت اراده می‌کند نه به همت و قصد شنونده نه به ابزار و بیننده است^۳ نه به ابزار و مکان‌ها احاطه‌اش نمی‌کند،

۱. نکته‌ای در خصوص ترجمه واژه «توحید» است.

۲. یعنی پیشاپیش برنامه نیست که به سوی او همت کند و مقصودش سازد بلکه فعل او خود ابداع و خلق است.

۳. مانند بسیاری از فرموده‌های امامان (علیهم‌السلام) هدف این فراز این است که، تشبیه خداوند به مخلوق‌ها، غیر قابل قیاس بودن. با آن‌هاست. به این معنا که صفات خداوند نبایست با کلمات عادی انسانی فهمیده شود. به طور مثال: وقتی می‌گوییم: «بیرون» «خارج» ما معمولاً آن چیزی را در ادراک ما، بیرون و خارج فهمیده می‌شود، را منظور داریم. در حالی که «خارج بودن خداوند» از نوع دیگری است. مرحوم مجلسی روی این قسمت، توضیح مفصلی می‌دهد.

زمان‌ها همراه و مصاحب او نیست، صفات او را محدود نمی‌سازند و سستی و بی‌خوابی عارضش نمی‌شود وجود او سابق بر زمان است و هستی او مقدم بر نیستی است. ازلیتش، پیش از آغازیدن است.

او مشاعر را شعور می‌دهد، پس خود، شعور به آن معنا، ندارد. او، جواهر را جوهری می‌بخشد، پس خود جوهر ندارد. با ایجاد تضاد میان موجودات، معلوم می‌شود که خود ضد ندارد و تقارن، با ائتلاف دادن میان اشیا معلوم می‌شود که خود قرین ندارد. او نور را ضدّ ظلمت تجلی را ضدّ ابهام، خشکی را ضدّ رطوبت، و سرما را ضدّ حرارت قرار داد. او میان هم سنخ‌ها، ائتلاف ایجاد می‌کند و میان نامتناسخان، فیصله و جدایی می‌افکند و این نحوه ترکیب، تألیف در متجانس و تفریق در متباین، خود دلیل علم و قدرت خداوندی است. و این معنا و مفادّ آیه است که می‌گوید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ ذاریات، آیه ۴۹. و از هر چیزی دو گونه (جفت یکدیگر) آفریدیم، شما شاید یاد کنید و با تفریق آن‌ها میان قبل و بعد معلوم می‌شود که او پیش و پس ندارد. با ایجاد غریزه در صاحبان غریزه معلوم می‌شود که خود ایجاد کننده غریزه ندارد. و انتخاب وقت و زمان، نشان آن است وقت گذار خود صاحب وقت و زمان نیست.

حجاب و پوششی اشیا و عناصر از هم‌دیگر، نشان آن است که میان او و آفریده‌هایش، حجابی نیست جز آفرینش او! او ربّ بی‌مربوب بود، و اله بی‌مألوه، و عالم بود آن‌جا که معلومی نبود، شنونده بود، آن‌جا که مسموعی نبود.

سپس امام این اشعار را انشاد کرد و فرمود:

همواره خدای من با سپاس معروف است.

→ به نظر می‌رسد که ترجمه این نکته در رابطه با خواننده فارسی چندان توضیح دهنده نخواهد بود، بلکه خسته کننده می‌باشد. لذا از ترجمه آن بخش صرف نظر می‌شود.

همواره خدای من با جود موصوف است.

آنجا که نوری نبود که پرتو افکند و نه ظلمتی در آفاق عجین باشد، او نور بود. پس خدای ما، برخلاف کُلّ آفریده‌ها است و برخلاف همه آنچه در وهم می‌گنجد. هر کس که او را با تشبیه و مثل مقایسه کند او سرانجام عاجزانه پشیمان خواهد شد.

خداوند، در اوصاف متعالی، موج قدرتش اوج می‌گیرد، موجی که چشم روح از دیدن آن نابیناست. ای آنکه در دین لجوجانه به عمق می‌پردازی (و با عقل محدود، بی نهایت را می‌کاوی) جدل را کنار بگذار. کسی که در حقّ او شک بورزد، رأی ناصواب آید. با برادر موثق و امین همنشین باش که خدایش را دوست دارد و با کرامات الهی، مکرم و معزز است. همواره راهنمای هدایت، روی زمین، خنده می‌زند و در پهنه آسمان، روشن دل و خوش قلب معروف. راوی گوید: ذعلب پس از شنیدن این خطبه، افتاد و غش کرد و سپس به هوش آمد و گفت: تا به حال چنین سخنی نشنیده بودم.

و لم یزل سیدی بالحمد معروفاً	و لم یزل سیدی بالجود موصوفاً
و کان اذ لیس نورٌ یستضاء به	و لا ظلام علی الآفاق معکوفاً
قربنا بخلاف الخلق کلهم	و کل ما کان فی الاوهام موصوفاً
و من یرده علی التشبیه ممثلاً	یرجع اخوا حصر بالعجز مکتوماً
و فی المعارج یلقى موج قدرته	موجاً یعارض طرف الروح مکفوفاً
فاترک اخوا جدل فی الدین منعمفاً	قد یا شر الشک فیہ الرأی مأؤوفاً
و اصحب اخوا ثقة حباً لِسَیِّدِهِ	و بالکرامات من مولاه محفوفاً
امسی دلیل الهدی فی الارض مبتسماً	و فی السماء جمیل الحال مصروفاً ^۱

ج) امام باقر علیه السلام پنجمین پیشوا

خدای برتر از قیاس

ابوبصیر روایت می‌کند که مردی پیش امام باقر آمد و پرسید:

یا ابا جعفر! از خدایت به من بگو که کی بوده است؟

امام فرمود: وای بر تو، به چیزی که نباشد، می‌گویند که کی بوده است. خداوند تبارک و تعالی، همواره حی بوده، بدون کیفیت و چگونگی، زمانی نبوده است که او نباشد، چگونه باشد، کجا باشد، چه زمانی باشد. در داخل چیزی باشد، روی چیزی باشد و بر مکان خود. جایی معنی کند و ابداع نماید! او، بعد از آنکه چیزی را آفرید، قوی و نیرومند نمی‌شود (مانند انسان‌ها) و نه ضعیف بوده است پیش از آنکه چیزی را به وجود آورد. نه پیش از خلقتش، وحشت داشته و نه شبیه چیزی است که به وجود آورده است.

او، خالی از قدرت آفرینش، پیش از تکوین آن نبوده است و بعد از رفتن آن، خالی از آن باشد (به مانند ممکنات) او همواره حیات داشته بی آنکه از موجودی، حیات بگیرد و خدای و پادشاه توان‌مندی بود، قبل از آنکه چیزی آفریند و پادشاه قدرت‌مندی بود بعد از آنکه جهان را آفرید. بر وجود وهستی اش، کیفیت مطرح نیست. او مکانی ندارد، حدی ندارد، با شبیه و مثل خود، شناخته نمی‌شود. طول بقای او، پیرش نمی‌کند و از چیزی ضعف نشان نمی‌دهد. چیزی او را نمی‌ترساند. همه موجودات از ترس او، لرزانند.

او همواره وجود داشته، با وجود ذاتی نه عارضه‌ای که از دیگری عاریه نماید. وجودش نه قابل وصف است و نه کیفیت قابل تعریف دارد و نه به دنبال چیزی بوده است.

نه مکانی داشته که مجاور چیزی شود. بلکه زنده شناخته شده‌ای بود و پادشاهی

که همواره قدرت و کبریایی دارد. موجودات را با مشیتش آفرید. نه تعریف دارد، نه تبعیض می‌پذیرد و نه فانی می‌شود.

او نخستین است، بدون کیف و آخرین است بدون آئین (مکان). هر چیزی رو به هلاکت و نابودی است جز ذات حضرتش. آفرینش و نظام عالم در دست اوست. تبارک الله رب العالمین.

وای بر تو ای پرسشگر! خدای من، بر اوهام و خیالات نمی‌گنجد و شبهه و تردید برنمی‌دارد. همسایه و مجاور چیزی نیست و چیزی مجاور او نیست. وجود و هستی‌اش، محل عوارض و حوادث نمی‌باشد. از چیزی که انجام می‌دهد، پرسیده نمی‌شود و در محاط و احاطه چیزی قرار نمی‌گیرد! نه خواب عارضش می‌شود و نه چُرت می‌زند.

ملکوت آسمان و زمین از آن اوست. و هم جان‌ها و فوق و زیر زمین، زیر سیطره او است. سبحانه و تعالی.^۱

د) امام جعفر صادق علیه السلام ششمین امام

۱. دیدن خدا

ابی بصیر از امام صادق روایت می‌کند که از حضرتش پرسیدم که: مؤمنان، خداوند را روز قیامت می‌بینند؟ فرمود: بلی او را حتی قبل از روز قیامت هم دیده‌اند! گفتم: کی! گفت: آن وقتی که خداوند به مؤمنان فرمود: «الْأَشْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى؛ آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: بلی (اعراف، آیه ۱۷۲).

سپس، حضرتش ساعتی ساکت شد و فرمود: مؤمنان، خدای را قبل از روز قیامت می‌بینند. آیا تو الان، در این موقع، خدا را نمی‌بینی؟

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۰.

ابوبصیر می‌گوید: گفتم: یا ابن رسول‌الله! فدایت شوم، آیا به تو از آن «رؤیت» حکایت کنم؟ فرمود: نه، زیرا اگر تو آن را بگویی و منکر جاهلی آن را بشنود و معنایش نفهمد، سپس فرض می‌کند که این «گفته ابوبصیر» تشبیه و کفر است. دیدن خدا در دل، مانند دیدن خدا با چشم نیست. خدا منزّه است از آنچه تشبیه گران و ملحدان می‌گویند.^۱

۲. اسمی که باید خدا را با آن نامید

از امام صادق روایت شده است که فرمود:

«نام و اسم خداوند، غیر از ذات حق است. هر چیزی که بر آن اسم چیزی نهاده شود آن مخلوق است. جز ذات خداوند. آنچه زبان‌ها از آن تعبیر می‌آورند و در دست‌های مردم متداول است، آن نیز مخلوق بشری است. خداوند، غایت غایات است و معنای منظور غایت غیر از خود غایت است. غایت، موصوف است و هر موصوفی، مصنوع و مخلوق است. سازنده موجودات به یک تعریف معین، موصوف نمی‌شود. خداوند، به وجود نیامده و تکوین نیافته است، که تکوینش به صنعت دیگری ساخته شود. و به غایت منتهایی نرسیده است که غیر از خودش باشد. کسی که خدا را این چنین بفهمد و درک کند پایش نلغزیده است. این همان توحید خالص است. خدا را چنین معتقد باشید و تصدیقش کنید و با اجازه خودش، او را چنین درک نمایید و بفهمید.

هر کس که خدا را با حجاب و پوشش یا صورت و شکل و مثال بفهمد، او مشرک است، زیرا حجاب و صورت و مثال غیر از خداوند است. خداوند یک ذات یکتا است. چگونه توحیدی اعتقاد دارد آن‌که به غیر از او بشناسد. خدا را کسی شناخته

۱. همان، ج ۴، ص ۴۴-۴۶.

است که با ذات حق، آشنا باشد. هر کس ذات حق را شناسد، او را شناخته است، بلکه دیگری را شناخته است. میان خالق و مخلوق چیزی نیست. خداوند، خالق موجودات و اشیا است نه از چیزی (بلکه به طور ابداعی) با هر اسمی تسمیه گردد و او غیر از اسم خداوند است، زیرا اسم‌ها غیر از خداست. و موصوف غیر از واصف و تعریف کننده است. پس هر کسی گمان کند به چیزی که نمی‌شناسد ایمان دارد، او در شناخت خداوند، گمراه است. هیچ مخلوقی چیزی را درک نمی‌کند، مگر به وسیله خداوند و همین‌طور معرفت خداوند به جز با ذات خداوند، با چیزی میسر نیست. خداوند خالی از مخلوقش هست و مخلوقاتش خالی از خداوند.

خداوند، اگر چیزی را اراده کند که بیافریند، آن طوری که او می‌خواهد (بی آن‌که به زبان دستور فرماید) ایجاد می‌کند.

برای بندگان خداوند به جز ذات حقش پناهی نیست در آنچه مقدر فرموده است و هیچ حُجت و برهانی نیست در مورد آنچه خداوند به آن رضا داده. بندگان خدا، توانایی انجام کاری و نه معالجه حادثه و بیماری ای که در اندام‌شان به وجود آمده است به جز با خواست و اراده خداوند معالجه نمی‌شود.

هر کس گمان کند او به انجام کاری، توان دارد که خداوند نخواسته است و گمان دارد که اراده بنده بر اراده خداوند، غالب آمده، او در اشتباه است. تبارک الله رب العالمین.^۱

ه) امام موسی علیه السلام، هفتمین امام

خدا، قدرتمند و باشکوه

از امام موسی کاظم، عبد صالح خدا، روایت شده است که فرمود: «خداوند که

۱. همان، ج ۴، ص ۱۶۰-۱۶۱.

خدایی به جز او نیست، همواره حی و زنده بود، بدون «چگونگی» و بدون مکان. او، نه در داخل و جزء چیزی بود و نه در روی چیزی. او، بر وجود خود، مکانی نیافریده و نه بعد از آفرینش موجودات، قوی و نیرومند شده. به چیزی شبیه نیست. او ایجادکننده است و هرگز خالی از قدرت نبوده که پیش و بعد از آفرینش آن، نیرومند نباشد. خداوند، خدای حی و زنده‌ای بود، بدون این‌که آن را از شیئی عاریت بگیرد. پادشاه بود، پیش از آن‌که چیزی بیافریند و بعد از خلق آن، همواره قدرت و سلطه داشته و مالک بوده است.

خدای را حد و مرزی نیست و چیزی شبیه‌اش نمی‌باشد. از بقا و پایداری، پیر و ضعیف نمی‌گردد و از کمبود چیزی نمی‌لرزد و از ترس او، همه موجودات و همه می‌کنند. وجود و هستی‌اش قابل وصف نیست و کیفیت و چگونگی‌اش محدود نمی‌باشد. هر چه را آفریده با مشیت و اراده و قدرت‌ش آفریده است. او نخستینِ نخستین‌هاست بدون کَیف و آخرینِ آخرین است بدون مکان. هر چیزی به جز او، رو به هلاک است، خلق و امر و آفرینش جهان به دست قدرت اوست. تبارک الله رب العالمین.^۱

(و) امام رضا (علیه السلام)، هشتمین پیشوا

۱. اقرار به وحدانیت

روایت شده است وقتی مأمون عباسی، خواست که حضرت رضا را به جانشینی برگزیند، بنی‌هاشم را جمع کرد و قصد خود را ابراز داشت که حضرت رضا را ولیعهد نماید. بنی‌هاشم، حسد ورزیدند و گفتند:

ای خلیفه! کسی را به ولایت عهدی انتخاب می‌کنی که چندان آشنایی به تدبیر امور

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۹۸.

ندارد و از شئون اداره کشور به دور است. اگر می‌خواهی، کسی را بفرست که امام بیاید تا عدم آشنایی او را به تدبیر امور، روشن شود که به امام استدلال ورزی! مأمون، پی‌امام فرستاد. حضرت، تشریف آورد (که تا سخن حسودان را بشنود). بنی‌هاشم (عباسیان) گفتند: یا اباالحسن! منبر بروید و نشانه‌ای به ما بنمایید که با آن خدای را عبادت نماییم. امام، بالای منبر به آرامی نشست، کمی به اطراف نگرست بی‌آن‌که حرف زند، سپس حرکتی کرد و راست ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر محمد و اهل بیت، چنین آغاز سخن کرد:

اولین عبادت خداوند، شناخت و معرفت اوست و اصل معرفت خدا، توحید و وحدانیت اوست و نظام توحیدش، نفی کردن صفات (مخلوقات) از حضرتش می‌باشد، زیرا عقل‌ها شهادت می‌دهند که هر صفت و موصوف، مخلوق ذهن است و هر موصوف دلالت دارد که او را خالق است که نه صفت است و نه موصوف. هر صفت و موصوفی هم اقتران دارند و قرین یک‌دیگرند و اقتران (نزدیکی) دلالت بر حدوث دارد. هر حادثه‌ای از ازل نبوده است و او حادث است و از حادث به بار آمده است.

پس هرکس که خدای را با تشبیه (به مخلوق) بشناسد او را نشناخته است. و کسی که او را محدود می‌داند موحد نیست. کسی او را نظیر و مثال قائل است حقیقت او را نشناخته، آن‌که او را محدود داند، به ذاتش تصدیق نکرده و آن‌که به او اشاره می‌کند، بی‌نیازش نمی‌داند.

هر که او را تشبیه نماید، غیر او را قصد کرده و نه کسی که او را تبعیض نماید و تجزیه کند، خاضعش شده است. هر که او را با وهم بیندیشد، او را مقصود دارد. هر چیزی که خود شناخته شود، آن مصنوع و ساخته شده است و هر قائم به دیگری، معلول و وابسته است.

با اِتقان صُنْع او، به او استدلال می‌شود و به وسیله عقل‌ها معرفتش ممکن گردد.

خداوند، با فطرت، حجت خود را اثبات کرده است. آفرینش مخلوقات خود نوعی حجاب است میان او و بندگان و تباین خدا با مخلوقات، دلیل جدایی او از لحاظ ظرف مکانی است. آغاز آفرینش خدا، دلیل آن است که او، آغاز ندارد، زیرا هر آغازگری، از ابتدا و آغاز دیگری، ناتوان است. آفرینش انسان‌ها به وسیله خداوند، دلیل آن است که او خود، وسیله و ابزار ندارد، زیرا ادوات و ابزار، نیاز ابزارگران را نشان می‌دهد. پس اسم‌های او، نوعی تعبیر و بیان انسانی است و افعال و کارهایش نوعی تفهیم است (که علم و قدرت او را می‌فهماند).

ذات او، حقیقت اوست و کُنه او، تفریق و تباین او و با خَلق اوست. پس هر که خدا را وصف کرده به ذات حقیقتش جاهل است و هر که او را مشمول چیز دیگری دانسته، بر او ظلم کرده است، هر کسی از حقیقت کُنه او جست‌وجو کرده، به خطا رفته، هر کسی که گفته: «چگونه» او را تشبیه کرده است. هر که گفته «چرا» او را معلول دانسته و هر که گفته «کی» او را در «زمان»، فرض کرده، هر که گفته «در کجا» او را مظروف ساخته، هر که گفته «به کجا» او را محدود نموده است. هر که گفته: «تا به کجا» او را غایت‌دار کرده (در حالی که او غایة الغایات است) هر که او را غایت‌مند دانسته، برای او، غایت فرض کرده و هر که بر او غایت فرض نموده، تجزیه‌اش کرده است. هر کس او را تجزیه کرده، او را (با صفت انسانی) توصیف کرده و هر کس او را توصیف کرده، الحاد ورزیده است.

خداوند با تغییر پذیری مخلوقات، تغییر نمی‌یابد چنان‌که با تحدید محدود، محدود نمی‌گردد. او، تک است نه به تفسیر عددی. ظاهر است نه به تفسیر تماس و مباشرت. متجلی است نه یا رؤیت چشم و بصر، باطن و درونی است نه به گود بودن، فاصله دارد نه به مسافت، نزدیک است نه به مجاورت، لطیف است نه به تجسم، موجود است نه بعد از عدم. فاعل است نه به جبر و اضطرار، اندازه گیر (تقدیر) است نه به جولان فکر، مدبر است نه به حرکت، مرید است نه به قصد و همت، مشیت دارد

نه به قصد و همت، مدرک است نه به نبض «دست»، بصیر است نه به ابزار. زمان همراه او نیست، مکان شاملش نمی‌گردد. خواب و چُرت زدن، عارضش نمی‌شود، صفات، محدودش نمی‌کند، ابزار و ادوات فایده‌اش نمی‌بخشد. وجودش سابق بر زمان است، هستی‌اش مقدّم بر عدم و نیستی، ازلیتش مقدّم بر آغاز است.

با شعور دادن به مشاعر، نشان آن است که او، جایگاه شعور ندارد و تکوین جواهر، نشان عدم جوهر بودن اوست. تضاد میان اشیا نشان بی‌ضد بودنش و ائتلاف و تقارن میان امور، نشان عدم قرین داشتن اوست.

او، روشنایی را با تاریکی، تجلی را با ایهام، خشکی را با رطوبت، سردی را با حرارت، ضد ساخته است. میان نامتجانس، تألیف و میان هم‌تجانس، تفریق انداخته است، که کننده هر دو یکی است چه تألیف و چه تفریق و این معنای آیه کریمه است: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

با این آیه (قدرت) میان پیش و پس را جدا ساخت که همگان بدانند که او «قبل» و «بعد» ندارد. وجود غرایز شاهد آن که او غریزه ندارد که خود، آن‌ها را آفریده است. وجود غرایز متفاوت، دلیل عدم تفاوت مکنون غرایز است. او، زمان را به وجود آورد که دلیل عدم توقیت و زمانی بودن اوست.

خداوند راست، معنای حقیقی ربوبیت که بی‌مربوب است و حقیقت الوهیت از آن اوست، بی‌آن‌که مألوهی داشته باشد. او، حقیقاً عالم است بی‌آن‌که به موجود دیگر معلوم باشد و خود خالق است و مخلوق کسی نیست، منبع و تأویل شنوایی اوست، بی‌آن‌که مسموع کس دیگری باشد.

این‌طور نیست که از آن وقتی که خلق کرد، استحقاق معنای خالق پیدا کرد و نه با ایجاد مخلوقات، معنای آفرینندگی پیدا نمود. برای او، زمان تحقق تردید زمان ظرفیت و همراهی معنا ندارند.

این حروف و ادوات خودشان را تعریف می‌کنند (و در شرایط محیط انسانی به کار می‌روند).

ابزار به نظایر خود، اشاره دارد و کارکردش در اشیاست. قدیم بودن خدا، استعمال زمان را مانع است و ازلی بودنش، تحقق را کنار زده است. این معانی (در اصطلاح انسانی) با هم‌دیگر افتراق دارند که شاهد و تفاوت گذار است. و با هم مبیانت دارند که دلیل تباین گذار است. و یا همین دلایل، تباین و تألیف، سازنده آن‌ها در پیش عقول تجلی می‌یابد و به همین جهت، قابل رؤیت نیست و از دست‌رس اوهام به دور است. در زمینه این‌ها (تباین و تألف) وجود دیگری ثابت می‌شود و به وجود آن‌ها، استدلال تحقق می‌یابد. با همین تفاوت‌ها، به وحدانیتش، اقرار می‌گردد، زیرا دلالت عقول، تنهابه دلیل تصدیق خداوند است و با اقرار، ایمان انسان تکامل می‌یابد.

دین‌داری اصیل

قطعاً دین‌داری بعد از معرفت خداوند است و معرفت جز از طریق اخلاص حاصل نمی‌شود و قطعاً اخلاص با تشبیه، سازگاری ندارد. و اگر صفات بر خداوند ثابت شود، هرگز توان نفی شرک وجود ندارد. هر چه را مخلوق دارد، خالق فاقد آن است. (نیازمندی-احتیاج) هر چه در مخلوق امکان دارد، در خالق مُحال است.

برای خداوند، حرکت و سکون معنا ندارد. چیزی که او خود آن‌ها را به وجود آورده است، چگونه شامل او می‌شود. یا به او برگردد، آنچه او، خود آغاز کرده است. اگر چنین باشد، ذات خداوند محلّ حوادث می‌شود و کُنه ذاتش تجزیه می‌گردد (تعالی الله عن هذا) دیگر در این صورت، ازلیت معنا ندارد و خداوند با مخلوقش تفاوتی نمی‌کند.

اگر درباره او استعمال واژه «وراء» (عقب) به کار رَوَد قطعاً استعمال واژه «پیش» (آمام) نیز جایز می‌باشد. اگر بگوییم او تمام است، پس استعمال واژه «نقصان» نیز معنا دارد.

موجودی که ازلی است چگونه از پذیرش حوادث امتناع دارد. چگونه موجودات را انشا می‌کند، موجودی که از انشا امتناع نورزد؟ در این صورت او، مصنوع و ساخته است (نه صانع و خالق) و خود دلیل می‌شود، پیش از آن‌که مدلول باشد. (قطعاً در گفتار مُحال، حجت و حجیتی نیست و نه در پرستش از او، پاسخی ممکن است.

چیزی که آغاز ندارد، باید نقطه شروع و آغاز داشته باشد. خدایی نیست جز خدای واحد لایزال. مشرکان دروغ می‌گویند و در گمراهی به سر می‌برند و همواره خاسر و زیان‌کارند. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.^۱

۲. چرا خداوند پنهان و محجوب است؟

محمد بن عبدالله خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السلام، نقل می‌کند که مردی از زندیقان وارد حضور امام شد، عده‌ای نیز در آن جا حضور داشتند. امام به او فرمود: فرض کن که گفته شما درست باشد (و قطعاً چنین نیست) آیا ما و شما، با هم مساوی نیستیم؟ آن وقت نماز ما روزه ما، زکات ما و اقرار ما به وحدانیت خدا (که شما به این‌ها قائل نیستید) ضرری به ما نمی‌زند. مرد ساکت بود. امام پرسید: اما اگر گفته ما صادق باشد (که جهان خدایی دارد و روزه و نماز و... واجب است که تو انجام نداده‌ای). آیا آن وقت شما خسارت نمی‌بینید و هلاک نمی‌شوید؟ و ما نجات می‌یابیم و رستگار می‌شویم؟

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۲۸ - ۲۳۰.

زندیق گفت: خدا تو را رحمت کند، مرا واقف کن که او چگونه و کجاست؟
امام فرمود: وای بر تو، آن معنایی که تو در ذهن داری (که خداوند مکان دارد...) غلط است. او مکان‌ها را آفریده است و خود قبل از مکان وجود داشت و کیفیت‌ها را ایجاد کرده خود بی «کیف» است. او با چگونگی و کیفیت و مکان را آفرید. او چیز (شیء) نیست که با حواس ادراک شود.

امام فرمود: وای بر تو. وقتی حواس تو از ادراک خداوند، ناتوان و عاجز ماندند، ربوبیت او را انکار کردی! اما آن جایی که حواس (ظاهری) ما از ادراک حسی خداوند، عاجز ماندند ما، یقین به وجود او کردیم که او خدای ماست. او شیء (چیز) است نه مانند اشیاء.

مرد گفت: بگو: او کی و چه زمانی بوده است؟
امام: تو بگو که خداوند کی نبوده است، تا من بگویم که کی بوده است.
مرد: دلیلش چیست؟

امام: من وقتی که به جسمم نگاه کردم، دیدم نه زاید است و نه ناقص، در عرض، در طول، در دفع فضولات، در جذب منافع. فهمیدم که برای این ساختمان (اورگانیزم) یک سازنده وجود دارد، پس به وجود او اقرار کردم با چیزهای دیگر که می‌بینم از قبیل دَوْرانِ فَلَک به قدرت الهی، ایجاد ابرها، جریان خورشید و ماه و ستارگان و دیگر آیات و نشانه‌های خداوند که در جهان می‌بینیم، فهمیدم که جهان مدبری دارد که آن را ایجاد کرده است.

زندیق گفت: پس چرا پنهان مانده است؟
امام: پنهان ماندن خداوند به جهت کثرت گناهانی است که مرتکب شده‌اند. برای خداوند در تمام لحظات شب و روز هیچ چیز مخفی و پنهان نیست.

زندیق: پس چرا حواس او را درک نمی‌کنند؟
امام: به جهت تفاوتی که میان او و خَلق او وجود دارد که با حواس خود، خودی و

دیگران را می‌بینند. اما خداوند برتر از آن است که به چشم دیده شود یا وهم و گمانی او را احاطه کنند، یا عقلی او را ضبط و تشخیص دهد؟

زندیق: پس خدا را بر من تعریف کن.

امام: او حد و تعریف ندارد.

زندیق: علت چیست؟

امام: زیرا هر تعریف شده به آنچه تعریف می‌شود محدود می‌باشد اگر (آن شیء) قابل تعریف باشد احتمال زاید شدن دارد که چیزی بر او اضافه شود. یا چیزی از آن کم شود و ناقص گردد. خداوند نه محدود است نه زاید است نه ناقص است نه تجزیه بردار و نه به وهم می‌آید.

زندیق: پس سخن خود را تفسیر کنید که می‌گویید: او لطیف است و سمیع و بصیر، علیم و حکیم.

آیا شنیدن به جز با گوش، دیدن با چشم، لطف (ظرافت) با کارکرد دستان، حکمت با صنعت، ممکن است؟

امام: اگر لطف و لطیف را در انسان‌ها به کار بریم، قطعاً آن درباره «صنعت» است. آیا ندیده‌ای که مردی چیزی را می‌سازد و آن را ظریف می‌سازد. لذا این چنین می‌گویند: فلانی چه ظریف کار است!

این سخن را چگونه در مورد خالق بزرگوار می‌توان گفت او لطیف است، زیرا آفریده خلق کرده است، که هم لطیف است و هم با عظمت. حیوانات را آفریده است و در آن‌ها روح را با جسم‌شان ترکیب داده است.

اجناس را آفریده است که با هم‌دیگر تباین دارند. در شکل و صورت اساساً هیچ جزئی و بخشی با جزء دیگر تشابه ندارد. هر کدام از این آثار شگفت‌انگیز لطفی از الطاف خداوند خبیر است که در ترکیب شکل و صورت آفریده است.

ما به درختان نگاه می‌کنیم و میوه‌های آن‌ها را که بعضی خوردنی‌اند و برخی

خوردنی نیستند. می‌گوییم خالق ما لطیف است. او این چنین لطیف است نه آنچه دربارۀ مردم در مورد صنایع شان گفته می‌شود. او، شنواست، زیرا هیچ چیزی از اصوات مخلوقات از عرش گرفته تا فرش، بر او مخفی نیست، از اتم گرفته تا جسم بزرگ (کهکشان) در صحرا، در دریا، در همه جا زبان این موجودات بر خداوند، اشتباه نمی‌شود. این جاست که می‌گوییم، او شنواست نه با گوش و می‌گوییم او، بیناست نه با چشم. زیرا او اثر یک گرد ریز را در شب ظلمانی در وسط یک سنگ صخره سیاه می‌بیند و لرزش پای مورچه‌ای را در شب تاریک می‌بیند و منافع و مضار آن‌ها را اثر جفت‌گیری آن‌ها را در نسل‌هاشان می‌بیند. این جا است که می‌گوییم خداوند بیناست نه مانند بینایی بندگان.

امام هم‌چنان افاضه می‌فرمود تا این‌که مرد، اسلام آورد.^۱

بخش دوم:

حکومت و زمامداری

حاکم و جامعه

ایمان به توحید خدا و پذیرفتن محمد ﷺ به عنوان پیامبر او، نتایج و آثار بی‌شماری، همراه خود دارند. اگر قرآن کلام خداوند است و محمد پیامبر برگزیده او است که از روی هوا و هوس، حرف نمی‌زند....

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (النجم، آیه ۳).

همه آموزش‌ها و احکامشان در مورد همه موضوعات، اجرا و اطاعت شود. در مواجهه و رودر رویی با چنین حقایق ایمانی، مسلمانان به سرعت علم پیچیده شریعت یا «حقوق الهی» را توسعه دادند؛ علمی که با همه جوانب رفتار انسان از جمله روابط سیاسی، ارتباط دارند.

یکی از قدیمی‌ترین و بهترین شرح و بیان آموزش‌های بیرونی و درونی اسلام که در رابطه با حکومت و زمامداری و نقش آن در جامعه، مطرح است، عهدنامه و دستورالعمل حکومتی امام علی به فرماندارش مالک بن حارث نخعی، معروف به اشتر^۱ در مصر است. (اشتر مردی را گویند که در چشمش،

۱. مقاله «الاشتر» در دائرةالمعارف اسلام مطالعه شود.

مژه‌هایش، وارونگی باشد؛ آن هم به جهت زخمی بود که در جنگ به او اصابت کرده بود).

مالک، یکی از نخستین مسلمانان بود که در صف اول آن‌ها قرار داشت و یکی از یاران با وفا و امین علی بن ابی طالب بود. مالک، تأکید داشت که امام با معاویه، در جنگ صفین، جنگ را ادامه دهد و آن را متارکه نکند.

سرانجام، مالک در سال ۳۷-۳۸ (بعد از مدت کوتاهی از خلافت علی) در راه خود، در فرمانداری مصر، به وسیله معاویه با زهر کشته شد.

از آن‌جایی که عهدنامه مالک اشتر، بخشی از نهج‌البلاغه امام را تشکیل می‌دهد، به وسیله بسیاری از مفسران و دانشمندان مسلمان، مورد مطالعه و تفسیر قرار گرفته و بیش از ۱۰۰ شرح و تفسیر تاکنون در این باره نوشته شده است.

من به دو شرح و تفسیر بسیار مشهور نهج‌البلاغه، بیشتر تأکید کرده‌ام:

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۵ ق) مورخ دوره عباسی که در دربار خلافت، مورد عنایت بوده است. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، یکی از باسابقه‌ترین شروح نهج‌البلاغه است و در عین حال با استحکام و دقت که در بیان شروح نهج‌البلاغه وجود دارد.

شرح نهج‌البلاغه او، مورد استفاده و اخذ و اقتباس دیگر مفسران و شارحان بعدی در فرهنگ اسلامی قرار گرفته است.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن میثم بحرانی، عالم مشهور و معروف فقیه و متکلم شیعی (متوفای ۶۷۹ هـ)

به علاوه از نکات و دیدگاه‌های شیخ محمد عبده عالم اصلاحی قرن نوزده مسلمانان و متوفای ۱۹۰۵ استفاده کرده‌ام. به اضافه چندین شرح و تفسیر دیگر که در پاورقی‌ها به آن اشارت شده است.

عهدنامه مالک اشتر

امام علی (ع) این عهدنامه را به فرماندار خود (مالک اشتر) در مصر نوشت، پس از آن که حکومت محمد بن ابی بکر در مصر به اغتشاش کشید و امام، مالک را به جای او فرستاد.

عهدنامه از طولانی ترین عهدنامه های سیاسی است که تا به حال در عرصه ادبیات سیاسی، تحریر یافته است، به خصوص این که در میان نامه های [سیاسی] امام، این عهدنامه از کیفیت خوب و بالایی برخوردار است.

بخش اول (مقدمه)^۱

به نام خداوند بخشنده مهربان

این فرمانی است از بنده خدا، علی، امیرمؤمنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می گمارد تا خراج آن را فراهم آرد،^۲ و پیکار کردن با دشمنان و سامان دادن کار مردم مصر و آباد کردن شهرهای آن.

او را فرمان می دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن اطاعت خدا بر دیگر کارها، و پیروی آنچه در کتاب خود فرمود، از واجب و سنت ها^۳ که کسی جز با پیروی آن راه نیک بختی را نیپیمود. و جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود و این که خدای

۱. تقسیم بخش ها و عناوین آن ها: ۲، ۳، ۴ از تفسیر ابن میثم گرفته شده است.

۲. خراج زمین بر حسب محصول زمین گرفته می شد. دائرةالمعارف اسلام - چاپ جدید - ج ۳، ص ۵۶-۱۰۳.

۳. «فرائض و سنن» فرائض آن اعمالی را گویند که به دستور خداوند واجب می باشند - مانند نماز پنج گانه و روزه ماه رمضان، «سنن» دستورهایی هستند که از پیامبر اسلام رسیده (قول و فعل و تقریر آن حضرت) هر دوی این اعمال (فرائض و سنن) در قرآن نیز آمده است.

سبحان را یاری کند به دل و دست و زبان^۱، چه او (جل اسمه) یاری هر که او را یار باشد را پذیرفته است^۲ و ارجمندی آن کس که دین او را ارجمند سازد، به عهده گرفته. و او را می‌فرماید تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و هنگام سرکشی‌ها به فرمانش آرد، که «همانا نفس به بدی و می‌دارد، جز که خدا رحمت آرد»^۳.

در رابطه با دستورها و کارکردهای درست

«و مالک! بدان که من تو را به شهرهایی می‌فرستم که دست‌خوش دگرگونی‌ها، گردیده. گاه داد و گاهی ستم دیده و مردم در کارهای تو، چنان می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو، آن می‌گویند که درباره آنان می‌گویی و نیکوکاران را به نام نیکی، توان شناخت که خدا از ایشان بر زبان‌های بندگانش جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته خود را کردار نیک بدان و هوای خویش را در اختیارگیر و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آنچه برای روا نیست، رها مگردان، که بخل ورزیدن بر نفس، دادِ آن را دادن است، در آنچه دولت دارد، یا ناخوش می‌انگارد. و مهربانی بر رعیت را برای دل خود، پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان را و مهربانی کردن با همگان، و مباش هم‌چون جانوری شکاری که خورد نشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته‌ای دیگر در آفرینش با تو همانند. گناهی از ایشان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود. به خطاشان منکر و از گناهشان درگذر، چنان‌که دوست داری خدا بر تو ببخشد»

۱. با قلب «اعتقاد و جازم» با دست از طریق جهاد مقدس در راه خدا که با زبان یا گفتن حقیقت، تعریف معروف و

انکار منکر - ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۳۱.

۲. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

۳. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (یوسف، آیه ۵۳).

و گناهت را عفو فرماید، تو برترِ آنانی و آن که بر تو ولایت دارد از تو برتر است، و خدا از آن که تو را ولایت داد بالاتر. و او، ساختن کارشان را از تو خواست و آنان را وسیلت آزمایش تو ساخت و خود را آماده جنگ با خدا مکن که کیفر او را نتوانی یافت. و در بخشش و آموزش از او بی نیازی نخواهی یافت و بر بخشش پشیمان مشو و بر کیفرشادی مکن و به خشمی که توانی، خود را از آن برهانی، مشتتاب و مگو مرا گمارده‌اند و من می‌فرمایم و اطاعت امر را می‌پایم. چه، این، کار دل را سیاه کند و دین را پژمرده و تباه و موجب زوال نعمت است و نزدیکی بلا و آفت. و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از تو است بنگر. که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست، که چنین نگرستن سرکشی تو را می‌خواهاند و تیزی تو را فرو می‌نشانند و خرد رفته ات را به جای، باز می‌گرداند.

پرهیز که در بزرگی فروختن، خدا^۱ را هم‌نبرد خوانی و در کبریا و عظمت خود را همانند او، دانی که خدا هر کسی را خوار می‌سازد و هر خودبینی را بی‌مقدار.

دادِ خدا و مردم و خویشاوندان نزدیکت را از خود بده و آن کس را که از رعیت خویش دوست می‌داری، که اگر دادِ آنان را ندهی، ستم‌کاری و آن که بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگان، دشمن او بود^۲ و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیر و او، با خدا سرِ جنگ دارد تا آن گاه که باز گردد و توبه آرد. و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت را دگرگون ندارد و کیفر او را نزدیک نیارد که خدا شنوای

۱. با او مخالفت کن نه از طریق اعمال نافرمانی و سرپیچی. ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۳۵.

۲. خدا را عبادت کن که بر تو واجب ساخته و از طریق درخواست‌هایی از طریق عقل و سنت از تو خواسته است؛

ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۳۵.

دعای ستم‌دیدگان است و در کمین ستم‌کاران. و باید از کارها، آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فروماند و عدالت را فراگیرتر بود.^۱ و رعیت را دلپذیرتر، که ناخشنودی همگان، خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند و خشم نزدیکان، خشنودی همگان را زیانی نرساند و هنگام فراخی زندگانی سنگینی بار نزدیکان بر والی، از همه افراد رعیت^۲ بیشتر است و در روز گرفتاری یاری آنان، از همه کمتر و انصاف را از همه ناخوش‌تر دارند و چون درخواست کنند، فزون‌تر از دیگران سِتْهَند و هنگام عطا سپاس از همه کمتر گزارند و چون به آنان ندهند، دیرتر از همه عذر پذیرند و در سختی روزگار، شکیبایی را از همه کمتر پیشه گیرند و همانا آنان که دین را پشتیبانند و موجب انبوهی مسلمانان و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو، به آنان بود و میل به سوی ایشان. و از رعیت آن را از خود دورتر دار و با او دشمن باش که عیب مردم را بیشتر جوید که همه مردم را عیب‌هاست و والی از هرکس سزاوارتر به پوشیدن آن‌هاست.^۳ پس مبادا آنچه را بر تو نهان است، آشکار گردانی و باید، آن را که برایت پیداست بیوشانی، و داوری در آنچه از تو نهان است با خدای جهان است. پس چندان توانی، زشتی را بیوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند، بر تو بیوشاند. گره هر کینه را که از مردم داری

۱. «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ»؛ حتماً خدای تو در کمین‌گاه کافران است. (فجر، آیه ۱۴).

۲. «اوسطها فی الحق» به اصل نظریه «اعتدال» اشاره دارد. برخی از مفسران آن را به نظریه ارسطویی «وسط و طرفین» برگردانده‌اند. و مَثَل «خیر الامور اوسطها» را شاهد می‌آورند. توفیق الفکیکی: «الواعی و الرعیه»، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۱، النجف، ۱۹۴۰.

۳. بنابه گفته ابن ابی الحدید، این جمله بر مبنای آیه قرآنی: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». البقره، آیه ۲۶۸.

او توضیح می‌دهد که مفسران قرآن می‌گویند: منظور از «الفحشاء» در این جا «پستی و دنانت» است و معنای این‌که شیطان به شما، وعده فقر می‌دهد، یعنی این‌که تو فقیر خواهی شد اگر ثروت خود را بذل و بخشش کنی. ج ۱۷، ص ۴۱.

بگشای و رشته هر دشمنی را پاره نمای. خود را از آنچه برایت آشکار نیست ناآگاه و شتابان، گفته سخن چین را مپذیر - که سخن چینی نرد خیانت بازد، هرچند خود را همانند خیرخواهان سازد.

و بخیل را در رأی زنی خود در میاور که تو را از نیکوکاری بازگرداند و از درویشی می ترساند^۱ و نه ترسو را تا در کارها سست نماید و نه آزمند را تا حرص ستم را برایت بیاراید، که بخل و ترس و آز، سرشت‌هایی جدا جداست که فراهم آورنده آن‌ها، بدگمانی به خداست.^۲

بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آن که در گناهان آنان شرکت نموده پس مبادا، چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گناه کارانند و ستم‌کاران را کمک کار و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و گذاردن کار چون آنان بود و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. آن که ستم‌کاری را در ستم یار نبوده و گناه‌کاری را در گناهش مددکار. بار اینان بر تو سبک‌تر است و یاری ایشان بهتر و مهربانی‌شان بیشتر و دوستی‌شان با جز تو کمتر. پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس‌هایت بپذیر. و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید و در آنچه کنی یا گویی - و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کمتر یاری ات کند. و به پارسایان و راست‌گویان بپیوند و آنان را چنان پرور که تو را فراوان نستایند و با ستودن بیهوده

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۲.

۲. ابن ابی الحدید، تأکید دارد: اگر انسان به خدایش با اطمینان و اخلاص، اعتماد کند، او خواهد فهمید که زندگی اش گسترش می‌یابد، زندگی روزانه‌اش تأمین می‌شود، ثروت و فقر او، مقدر است، هیچ چیزی جز فرمان و حکم خدا اتفاق نمی‌افتد. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۴۴.

و ابن میثم بحرانی اشاره می‌کند که: «عدم اعتماد به خداوند با عدم معرفت او آغاز می‌شود. فردی که از جود و بخشش و اعانه غفلت ورزد، او نخواهد فهمید که در راهش چه صرف باید بکند، لذا او لثیمانه مانع فقر و تنگ‌دستی خود می‌شود. این چنین آدم‌ها، همواره صفات آدم‌های طمع‌کار و لثیم را دارند.»

از کاری که نکرده‌ای خاطرت را شاد ننمایند که ستودن فراوان، خودپسندی آرَد و به سرکشی وا دارد.^۱

و مبادا نکوکار و بدکردار در دیده ات برابر آید، که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم کند، بدکردار را به بدی و ادا نماید، و درباره هر یک از آنان، آن را عهده دار باش که او بر عهده خود گرفت.^۲ بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد، چون نیکی که در حقّ آنان کند و بارشان را سبک دارد و ناخوش نشمردن از ایشان، آنچه را حقی در آن ندارد بر آنان.

پس رفتار تو چنان باید که خوش گمانی رعیت برایت فراهم آید، که این رنج دراز را از تو می‌زداید و به خوش گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو بدو نیکی رسیده و بدگمانی‌ات بدان بیشتر باید که از تو بدی دیده.^۳

۱. مطابق نظر ابن میثم، این جمله بخشی از توصیف آن اشخاص استثنایی و مقربانی است که خیلی نافذ و مؤثرند. به این معنا که حاکم باید این اشخاص را تحت نظر داشته باشد و آن‌ها را باز دارد که او (حاکم) را تعریف و بی‌جا او را مدح کند و با گشاده دستی و بی‌حد و حساب او را خشنود سازند که جملات و گفتارهای اشتباه او را درست نشان دهند، یا به او کارهایی را که انجام نداده است، نسبت دهند و یا واردارش کنند که مقصر و معیوب معرفی شود. سپس ابن میثم آیه ۱۸۸ از سوره آل عمران را شاهد می‌آورد: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرُحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يُفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ ای پیغمبر! مپندار آن‌هایی که به کردار زشت خود شاد مانند و دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده‌ای که در آنان نیست، آن‌ها را ستایش کنند. البته گمان مدار که از عذاب الهی رهایی دارند، آن‌ها را عذابی دردناک خواهد بود.

۲. آدم خطاکار شایستگی کفر را دارد و آدم درست‌کار شایستگی پاداش را. محمد عبده، ج ۳، ص ۹۸.

۳. ابن ابی الحدید به دنبال این جمله، چنین تفسیر می‌کند:

کسی که به تو خوبی کند، به تو اعتماد دارد و آن‌که در حقّ تو بدی کند از تو خجل و شرم‌منده می‌شود. به جهت این‌که وقتی که به کسی خوبی می‌کنی و آن را تکرار می‌نمایی، به این عقیده خواهی رسید که او مانند تو است و هر دو با هم برابری، و این عقیده به آن‌جا می‌کشد که او را دوست داشته باشی. انسان به طور فطری و طبیعی همانند کسی است که او را دوست دارد. وقتی او (برادرت) را دوست داشته باشی، آن وقت احساس خواهی کرد که به او اطمینان داری و به او اعتماد می‌کنی عکس قضیه نیز در مورد بدی و بدکردن چنین است، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۴۷.

و آیین پسندیده‌ای بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار نموده‌اند و مردم بدان وسيلت به هم پیوسته‌اند و رعیت با یکدیگر سازش کرده‌اند و آیینی را منه که چیزی از سنت‌های نیک گذشته را زیان رساند، تا پاداش از آن نهاده سنت باشد و گناه شکستن آن، بر تو ماند. و با دانشمندان فراوان گفت‌وگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آنچه کار شهرهای را استوار سازد و نظمی را که مردم، پیش از تو، بر آن بوده‌اند برقرار.^۱

در رابطه با طبقات مردم

و بدان که رعیت را صنف‌ها است که کار برخی جز به برخی دیگر راست نیاید و به برخی از برخی دیگر بی نیازی نشاید، از آنان^۲ سپاهیان خدایند^۳ و دبیران که در نوشتن نامه‌های عمومی و یا محرمانه انجام وظیفه نمایند^۴ و از آن‌ها داورانند که کار به عدالت دارند^۵ و عاملان اند که کار خود را به انصاف و مدارا دانند.^۶ و از آنان

۱. او به انسان دستور می‌دهد که معلومات و مطالعاتش را با مصاحبت دانشمندان، افزایش دهد. به طور مثال، او، مطالعات و معلومات خود را در مورد احکام و دستورهای شریعت و قوانین دین افزایش دهد و او با مناظره و گفت‌وگوی خود با دانشمندان و کسانی که علم خودشان را از خداوند دریافت می‌کنند و عارفان به خداوند و کسانی که از اسرار مخلوقات و زمین خداوند آگاهی دارند، معلومات خود را بیشتر خواهد کرد. «ابن میثم.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۲.

۳. همان.

۴. همان.

۵. کاتبان و منشی‌ها، کسانی هستند که مستقیماً درباره با حاکم مطرح اند و نامه‌های اداری و دستورهای او را می‌نویسند. در واقع این کارمندان (کاتبان) امور اداری دیوان حاکم را اداره می‌نمایند» ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۷۶.

۶. نهج البلاغه، نامه ۵۲.

۷. قاضی عدل یعنی داور.

۸. نهج البلاغه، نامه ۵۲.

۹. کارگزاران (عاملان) مجریان رسمی امور هستند که به طور عام، کارهای امور عامه، اهداف و آرمان‌ها و منافع

اهل جزیه^۱ و خراج اند از ذمیان^۲ و مسلمانان. و بازرگانانند و صنعتگران طبقه فرودین از حاجتمندان و درویشان. و خدا نصیب هر دسته را معین کرده و میزان واجب آن را در کتاب خود یا سنت پیامبرش ﷺ نگاشته که پیمانی از جانب خداست و نگه داری شده نزد ماست.^۳

پس سپاهیان به فرمان خدا رعیت را دژهای استوارند و والیان را زینت و وقار. دین به آنان ارجمند است و راه هایی گزند و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نمی گیرد و کار سپاهیان جز با خراجی که خدا برای آنان معین فرموده، درستی نپذیرد. تا بدان در جهاد با دشمن خود نیرومند شوند و کار خود را بدان سامان دهند. و آنان را از خراج، آن اندازه باید که نیازمندیشان را کفایت نماید. و این دو دسته - رعیت و سپاهیان - بر پای نماند جز با سومین دسته از مردمان که قاضیان اند و عاملان و نویسندگان دیوان، که کار عقدها را استوار می کنند^۴

→ عمومی موقوفات دینی و... را انجام می دهند. ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۹.

برای مطالعه بیشتر در مورد «عامل» نک: دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، ج ۱، ص ۴۳۵.

۱. جزیه = مالیات سرانه است که پیروان دیگر ادیان، به حاکم پردازند.

۲. اهل الذمة = کسانی هستند که در کشور اسلامی زندگی می کنند و از نظر تأمین جانی و مالی، مورد حمایت اسلام می باشند به شرط این که رعایت امنیت اسلامی را بنمایند و به اجانب و بیگانگان جاسوسی نکرده و جزیه پرداخت نمایند.

۳. میثاق میان خداوند و انسان «عهد» در بیشتر آیات قرآن آمده است و نقش عمده در اندیشه اسلامی دارد. برخی آیات قرآن درباره «میثاق و عهد» را یادآوری می کنیم ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَهْدَ﴾؛ تنها عقلاوند که به عهد خدا وفا می کنند و هم پیمان حق را نمی شکنند (رعد، آیه ۲۰). ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾؛ و همه به عهد خود وفا کنید، البته از عهد و پیمان سؤال خواهد شد (اسراء، آیه ۳۴). ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس، آیه ۵۹-۶۰).

۴. یکی از مفسران، چنین توضیح می دهد:

«مالیات زمین مطابق یک قرارداد میان صاحب ملک و حاکم اسلامی پرداخته می شود. لذا ضروری است که اسناد مالیات باید نوشته شود و تعیین گردد. لذا ماموران دولتی و مستوفیان باید مالیات زمین ها را مطابق قرار داد

و آنچه سود مسلمانان است فراهم می‌آورند و در کارهای خصوصی و عمومی مورد اعتمادند.

و کار این جمله، استوار نشود جز با بازرگانان و صنعت‌گران که فراهم می‌شوند و با سودی که به سودی که به دست می‌آرند، بازارها را بر پا می‌دارند و کار مردم را کفایت می‌کنند در آنچه دیگران مانند آن نتوانند.

سپس طبقه فُرو دین اند: از نیازمندان و درویشان که سزاوار است بخشیدن به آنان و یاری کردن ایشان. و برای هر یک از آنان نزد خدا - از غنیمت - گشایشی است و هر یک را بر والی حقی، چندان که کارشان را سامان دهد و والی چنان که باید از عهده آنچه خدا بر او واجب کرده، برنیاید، جز با کوشش و از خدا یاری جُستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن. و شکیبایی در انجام کار، بر او آسان باشد یا دشوار. پس از سپاهیان خود، کسی را بگمارد که خیرخواهی وی برای خدا و رسول او و امام^۱ خود، بیشتر دانی و دامن او را پاک‌تر و بردباری‌اش برتر که دیر به خشم آید و زود به پذیرفتن پوزش گراید و بر ناتوان رحمت آرد و با قوی دستان برآید. و آن کس که درشتی او را بر نینگیزاند و ناتوانی وی را بر جای نشانند و از آنان که گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسایند و از سابقتی نیکو برخوردار. پس دلیران و رزم‌آوران و بخشندگان و جوان‌مردان که اینان بزرگواری را در خود فراهم کرده‌اند و نیکویی‌ها را گرد آورده.^۲ پس در کارهای آنان چنان بیندیش که پدر و مادر درباره فرزند خویش و مبدا آنچه، آنان را بدان نیرومند می‌کنی در دیده‌ات بزرگ نماید و نیکویی است درباره

→ کترات، دریافت نماید و بگیرد. زیرا ممکن است میان صاحبان زمین و مأموران دولتی اختلاف بروز نماید، در این صورت باید به دادگاه و قاضی مراجعه کرده و مورد اختلاف را حل کرد»

میرزا حبیب الله هاشمی، منهاج البرائة فی شرح نهج البلاغه، تهران ۱۹۷۰ - ۱۹۶۹ - ۱۳۸۹، ج ۲۰، ص ۲۰۰.

۱. خود امام علی (ع).

۲. تبصره سربازان «ترجمه ضمیر» مال آن‌ها است که در متن آمده است.

ایشان هر چند اندک باشد، خُرد نیاید. که آن نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمانشان را درباره‌ات نیکو گرداند و رسیدگی به کارهای خُرد آنان را به اعتماد و اِرسی کارها، و امگذار که اندک لطف تو را جایی است و از آن سود بگیرند و بسیار آن را جایی که از آن بی نیاز بتواند.

و باید گزیده‌ترین سران سپاه^۱ نزد تو آن بود که با سپاهیان یار باشد و آنان را کمک کار و از آنچه دارد بر آنان ببخشاید. چندان که خود و کسانشان را که به جای نهاده‌اند شاید. تا عزم همگی شان در جهاد یا دشمن فراهم آید. چه مهربانی تو، به آنان دل‌هاشان را بر تو مهربان نماید.^۲ و آنچه بیشتر در شهرها و میان رعیت،^۳ دوستی پدید شدن است و دوستی آنان، آشکارا نگردد جز آن‌گاه که دل ایشان بی‌گزند شود و خیرخواهی شان راست نباید. جز این‌که با والیان یک دل و مهربان باشند و دوام حکومت آنان را سنگین نشمارند و گفت‌وگو از دیرماندن آنان را بر سرکار، واگذارند. پس امیدشان را برآر و ستودنشان را به نیکی پیوسته دار و رنج کسانی را که کوشش کرده‌اند، بر زبان آر، که فراوان کار نیکوی آنان را یاد کردن، دلیر را برانگیزاند و ترسان بد دل را به کوشش مایل گرداند، ان شاء الله. نیز مقدار رنج هر یک را در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار، و در پاداش او به اندازه رنجی که دیده و زحمتی که کشیده، تقصیر میار، و مبادا بزرگی کسی موجب شود که رنج اندک او را بزرگ شماری و فُرودی رتبه مردی سبب شود، کوشش سترگ وی را خوار به حساب آری.

و آن‌جا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها ناآشکار، به خدا و

۱. خلایف جمع «خلیفه» شامل زنان و کودکان و طبقه ضعیف می‌شود، آن‌ها که با مردان به سفر می‌روند.

۲. نوع گرایش و تمایل به ارتش به معنای آن است، بهترین فرمانده را برای آنان انتخاب کنی، که سبب شود سربازان را به محبت و ولایت زمام‌دار برانگیزاند. ابن میثم.

۳. مطابق نظر ابن ابی الحدید، مفهوم دلالت دارد که واژه موضوعات، به سربازان متعلق است.

رسولش باز آر، چه خدای تعالی مردمی را که دوست‌دار راهنمایی‌شان بوده گفته است:

«ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و رسول و خداوندان امر خویش را فرمان برید، پس اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزیدید، آن را به خدا و رسول بازگردانید» و بازگرداندن به خدا، گرفتن محکم کتاب او، قرآن است.^۱ و بازگرداندن به رسول، گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگان است.^۲

و برای میان مردم از رعیت خود، آن را گزین که نزد تو برترین است. آن‌که کارها بر او دشوار نگردد و ستیز خصمان، وی را به لجاجت نکشاند و در خطا پایدار نبود،^۳ و چون حق را شناخت در بازگشت بدان در نماند و نفس او به طمع ننگرد و تا رسیدن به حق، به اندک شناخت، بسنده نکند و در شبهت‌ها درنگش از همه بیش باشد و حجت را بیش از همه به کار برد و از آور شد صاحبان دعوی کمتر به ستوه آید و در آشکار گشتن کارها شکیاتر بود و چون حکم روشن باشد، در داوری قاطع‌تر.^۴ آن‌کس که ستایش

۱. در این مورد نقطه ۴۸ ملاحظه شود.

۲. مفسران این را توضیح می‌دهند که امت از آن بخش از سنت پیامبر پیروی نمایند که مورد اتفاق و اجماع است، نه بخش‌هایی که مورد خلاف می‌باشد.

۳. تحکم الخصمین = مطابق نظر ابن ابی الحدید، فعل تحکم این‌جا به معنای این است: پرخاشگری و خشونت کردن یا لجاجت کردن است. ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۵۹.
اما ابن میثم بحرانی چنین معنایی کند که قاضی کسی باشد که بر تلاش‌های خود در معلوم کردن حقیقت به وسیله لجاجت از دادخواهان، سرباز زند و امتناع ورزد.

گفته می‌شود که این یک اشاره و تلمیح است به شخصی که دادخواهان باید از او راضی باشند.
۴. ابن ابی الحدید، توضیح می‌دهد که هر وقت که به قاضی یک موقعیت بالائی داده شود، خواسته‌های حاکم و زمامدار همانند عامه مردم باید او صلابت و متانت داشته باشد و حق هیچیک را (با تملق و جاپلوسی یا مهمل کاری و اهمیت ندادن) پایمال نکند و کسی را بهتان نزند و افتراء نگوید، فارغ از ترس حکومت و احترام گذاری به شخصی که مورد داوری او در محکمه او است. ج ۳، ص ۲۰۵.

فراوان، وی به خودبینی نکشانند و خوش آمد گویی او را بر نینگیزانند، و اینان اندک‌اند.^۱

پس داوری چنین کس را فراوان تیمار دار و در بخشش بدو گشاده دستی به کار آر، چندان که نیاز وی به مردمان کم افتد و رتبت او را نزد خود، چندان بالابر که از نزدیکانت کسی، درباره وی طمع نکند و از گزند مردمان نزد تو ایمن ماند.^۲ در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار بود.^۳ در آن، کار از روی هوس می‌راندند و به نام دین دنیا را می‌خوردند.

انتخاب عاملان (سیاسی)

سپس در کار عاملان خود بیندیش و پس آزمودن به کارشان بگمار و به میل خود و بی مشورت دیگران به کاری مخصوصشان مدار که به هوای خود رفتن و برای

۱. به نظر ابن ابی الحدید، فرموده‌های امام علیه السلام، به قاضیان و حاکمان عثمان اشاره دارد. در دوره خلافت عثمان و قاضیان به درستی و حقیقت داوری نکردند، بلکه طبق نظر و هوس بازی عثمان و به جهت به دست آوردن ثروت دنیا قضاوت انجام می‌گرفت. برخی مردم و نویسندگان می‌گویند: این حوادث اتفاق افتاد به جهت این‌که عثمان بسیار ضعیف بود و خویشاوندان او توانستند روی او، نفوذ نمایند. آن‌ها امور حکومتی را مختل می‌کردند، بدون این‌که عثمان اطلاع داشته باشد، لذا گناه این اعمال به گردن آن‌ها است و عثمان از عمل کرده‌های آنان مبرا است. ج ۱۷، ص ۶۰ و هم‌چنین به کتاب شیعه در اسلام مراجعه شود. ص ۴۶-۴۸.

۲. ابن ابی الحدید به جای ضمیر «هُمَا» تثنیه «هُم» جمع خوانده است به این‌طور که «کارگزاران با انواع سرکوب و ریاکاری هم آغوش بودند. ابن ابی الحدید جمله را مربوط به همه کارگزاران سه خلیفه متعلق می‌داند. الهاشمی، میرزا حبیب الله، مباحثی را مطرح می‌کند که این تفسیر و توضیح را تأکید نماید و اثبات کند. منهج البراهنه، ج ۲۰، ص ۲۴۶-۲۴۹.

۳. اگر کارگزاران حیا و تقوا نداشته باشند، کافی نیست، - لذا حیا پایه و اساس مردانگی و مروت است چنان‌که پیغمبر فرمود: «حیا باعث نیکی می‌شود. کسی که حیا ندارد، او دین و تقوا ندارد و به بهشت وارد نخواهد شد». الفکیکی: الراعی و الراعیه، ج ۲، ص ۳۸.

دیگران ننگریستن ستم‌گری بود و خیانت، و عاملانی این چنین را در میان کسانی جو که تجربت دارند و حیا از خاندان‌های پارسا که در مسلمانی^۱ قدمی بیشتر دارد - و دل‌بستگی بیشتر - اخلاق آنان گرامی‌تر است و آبروشان محفوظ و طمعشان کمتر و عاقبت نگری شان فزون‌تر، پس روزی اینان را فراخ دار که فراخی روزی نیروشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی نیازیشان بود، تا دست به مالی که در اختیار دارند، نگشایند و حجتی بود بر آنان، اگر فرمانت را نپذیر هستند، یا در امانت خیانت ورزیده پس بر کارهای آنان مراقبت دار و جاسوسی راست‌گو و وفاپیشه بر ایشان بگمار که مراقبت نهانی تو در کارها شان، وادار کننده آنها است به رعایت امانت و مهربانی بر رعیت و خود را از کارکنانت واپای. اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود و گزارش جاسوسان تو بر آن خیانت هم‌داستان بود، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و آنچه به دست آورده، بستان.

سپس او را خوار بدار و خیانت‌کار شمار و طوق بدنامی را در گردنش درآر. و در کار خراج چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن است، چه صلاح خراج و خراج دهندگان به صلاح دیگران است و کار دیگران سامان نگیرد، تا کار خراج‌دهندگان سامان نپذیرد، که مردمان همگان، هزینه خوار خراجند و خراج‌دهندگان. و باید نگریستن است، به آبادانی زمین، بیشتر از ستدن خراج بود، که ستدن خراج جز با آبادانی میسر نشود و آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد و کارش جز اندکی راست نیاید، و اگر از سنگینی - مالیات - شکایت کردند، یا از آفتی که - به کشت^۲ - رسیده، و یا آبی که از

۱. به طور مثال خانواده‌هایی که ابتدا به اسلام وارد شدند (خانواده مسلمانان پیشین و با سابقه). آن‌هم به این جهت است که درست‌کاری و راست‌کرداری خانواده، سبب می‌شود که مردان آن خانواده خوب تربیت یابند و رشد نمایند. سابقه پیشین داشتن در اسلام معرف شرافت و شخصیت است. به صفحه ۳۹ مرجع قبلی مراجعه شود.
۲. یا به جهت نتیجه مالیات بر زمین و یا به جهت ظلم و ستم جمع‌آوران مالیات. ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۷۲.

کشت‌هاشان بریده، یا باران بدان‌ها نباریده یا - بذر زمین - بر اثر غرق شدن یا بی‌آبی تباه گردیده، بار آنان را سبک گردان، چندان که می‌دانی کارشان سامان پذیرد، بدان. و آنچه بدان، بار آنان را سبک گردانی بر تو گران نیاید، چه آنان اندوخته بود که به تو بازش دهند، با آبادانی که در شهرهایت کنند و آرایشی که به ولایت‌ها دهند را نیز ستایش آنان را به خود کشانده‌ای و شادمانی که عدالت را میانشان گسترانده‌ای، حالی که تکیه بر فزونی قوت آنان خواهی داشت، بدانچه نزدشان اندوخته‌ای، از آسایشی که برایشان اندوخته‌ای و اطمینانشان که با هدایت خود به دست آورده و مدارایی که کرده‌ای و بسا که در آینده کاری پدید آید که چون آن را به عهده آنان گذاری با خاطر خوش بپذیرند - و خرده نگیرند - که چون - شهرها - آبادان بود. هر چه بر عهده مردم آن نهی برد و زمین جز با تنگ‌دستی ساکنان آن، ویران نشود. مردم شهرها، هنگامی تنگ‌دست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال،^۱ آرند و از ماندن خود، برسرکار اطمینان ندارند و از آنچه مایه غیرت است کمتر سود بردارند.

پس درباره کاتبان خود، بنگر،^۲ و بهترینشان را بر سر کار بیاور، و نامه‌هایی را که در

۱. ابن ابی الحدید، دو توضیح و تفسیر بر این بخش پیشنهاد می‌کند:

۱. مطابق تفسیر اول، واژه‌های: «اِظْنَهُمْ بِالْبَقَاءِ» باید چنین ترجمه شود که: «آنها به غلط در باره «پایداری» و بقا فکر می‌کنند» به این معنا که آنها خیال می‌کنند زندگی و وجودشان پایدار خواهد ماند و آنها مرگ و نابودی را فراموش می‌کنند. من در ترجمه به انگلیسی - چبتیک، معنای دوم را ترجیح می‌دهم.

۲. آنها تصور می‌کنند که باقی‌مانده و جای‌گزین خواهند شد به این جهت آنها فرصت‌ها را می‌دزدند و ثروت جمع می‌کنند و نشان می‌دهند که به تنعم و کامروایی زمین توجه دارند. ج ۱۷، ص ۷۳.

۲. بدان که کاتب و نویسنده مُجاز که به وسیله فرمانده با ایمان تعیین شود، امروزه به صورت عام «وزیر» خوانده می‌شود. وزیر، شخصی است که با اداره امور از شخص حاکم مأمور شود. نماینده رسمی حکومت می‌باشد. نامه‌های حکومت و دیوان اداری برای او فرستاده شده و پاسخ آنها به وسیله وزیر داده می‌شود.

او (وزیر) دستورهای حکومتی را صادر می‌کند. ناظر بزرگ آنهاست.

در واقع او منشی و سرپرست کاتبان و منشیان حکومتی است و به این علت، وزیر نامیده می‌شود که هم

آن تدبیرها و رازها نهان است، از میان جمع کاتبان به کسی مخصوص دار که صالح‌تر از دیگران است. کسی که مکرمت - در حق وی - او را به طغیان نکشاند و بر تو دیر نگرداند، آنان که در جمع حاضران مخالفت تواند و غفلتش سبب نشود که در رساندن نامه‌های عاملان به تو و نوشتن پاسخ درست آن‌ها از تو، به آنان سهل‌انگاری کند و در آنچه برای تو می‌گیرد و آنچه از جانب تو می‌دهد فروگذاری. پیمانی را که به - سود - تو بسته، سست نگرداند و در به هم زدن پیمانی که به زیان توست در نماند. و قدر خود را در کارها بداند، چه آن که قدر خود را نداند، در شناختن قدر جز خود، نادان‌تر بود و در ماند.

و در گزیدن این کاتبان تنها به فراست و اطمینان و خوش‌گمانی خود، اعتماد مکن که مردم برای جلب نظر والیان به آراستن ظاهر می‌پردازند، و خوش‌خدمتی را پیشه می‌سازند اما در پس آن، نه خیرخواهی است و نه از امانت‌نشان. لیکن آنان را بیازمای به خدمتی که برای والیان نیکوکار پیش از تو عهده دار بودند، آن کس را جست‌وجو کن که میان همگان اثری نیکو نهاده و به امانت از همه شناخته‌تر است - و امتحان خود را داده - که این نشانه خیرخواهی تو برای - دین - خداست و برای کسی که کار او بر عهده شماست. و بر سر هر یک از کارهایت مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان سازد و نه بسیاری آن، وی را پریشان، و هر عیب که در کاتبان توست و تو از آن غافل شوی به عهده تو ماند.

دیگر این‌که، نیکی به بازرگان و صنعت‌گران را بر خود بپذیر و سفارش کردن به

→ مسئولیت‌های حکومتی را به عهده دارد.

گفته می‌شود که وزیر، سه حق قانونی در برابر شاه دارد:

۱. عبا را از دوش شاه (خلیفه) بر می‌دارد.

۲. تفهیم اتهام خائن و خودفروخته.

۳. و اسرار را به شاه گفتن و به اطلاع وی رساندن. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۷۹.

نیکویی درباره آنان را به عهده گیر.^۱ چه کسی که بر جای بود و چه آن که با مال خود از این سو بدان سو، رَوَد و با دسترنج خود کسب کند،^۲ که آنان مایه‌های منفعت‌اند و پدیدآورندگان وسیلت‌های آسایش و راحت. و آورنده آن از جاهای دور دست و دشوار، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار.

جایی که مردمان در آن جا گرد نیایند و در رفتن بدان جا، دلیری ننمایند. این بازرگانان مردمی آرامند و نمی‌ستیزند و آشتی جویند و فتنه‌ای نمی‌انگیزند.^۳ به کار آنان بنگر، چه در آن جا باشند که خود به سر می‌بری و یا در شهرهای دیگر. و با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانی که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند و سدّ خود را می‌کشند و کالا را به هر بها که خواهند می‌فروشند و این سودجویی و گران‌فروشی زیادی است برای همگان، و عیب است بر والیان. پس بایدت از احتکار منع نمود که رسول خدا ﷺ از آن منع فرمود.^۴ و باید خرید و فروش

۱. ابن ابی الحدید توضیح می‌دهد که دو گروه نخستین این گروه‌ها تاجران‌اند (آن‌هایی که مستقیم مال التجاره می‌فروشند و یا آن‌هایی که با کالاهایشان به مسافرت می‌روند).

سومین گروه، حرفه گران و صنعت‌گران است. ج ۱۷، ص ۸۴.

۲. ترجمه این جمله (به بیان مترجم، چبتیک) تقریباً آزاد است و از توضیح ابن ابی الحدید اقتباس شده است: «بپذیر، شور و مشورت مرا درباره با تاجران و صنعت‌گران بپذیر، و مشورت دیگران را در رابطه با آن‌ها نادیده بگیر و لغو کن. ج ۱۷، ص ۸۳-۸۴.

۳. این ترجمه ادبی است از توضیح و تفسیر ابن ابی الحدید که به شرح زیر می‌باشد:

سپس امام می‌گوید، مطمئناً آن‌ها افراد شریفی هستند، البته گفته می‌شود که تاجران و صنعت‌گران نیز چنین هستند. امام یاری و علاقه مالک اشتر را به آن‌ها، تحریک می‌کند و می‌گوید که تاجران و صنعت‌گران مانند مستوفیان و خراج‌بگیران و فرماندهان ارتش نیستند. باید آن‌ها مورد حمایت قرار گیرند، پشتیبانی شوند و مورد عنایت باشند.

از آن‌جا هیچ نوع خطر و بلایی از آنان متوجه دولت نمی‌باشد و نه درباره ثروت و اموال شان، بی وفا و نمک شناس باشند. (که در مورد خراج‌بگیران وضع چنین است) و نه درباره حکومت که آن‌ها ممکن است خرابی ایجاد کنند (چنان که وضع در مورد فرماندهان ارتش چنین است) ج ۱۷، ص ۸۴.

۴. مطابق روایت حضرت جعفر صادق (ششمین پیشوای مذهب شیعه ۱۲ امامی، بنیان‌گذار مکتب فقهی جعفری)

آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخ‌های - رایج بازار - نه به زیان فروشنده و نه خریدار.^۱ و آن که پس از منع تو دست به احتکار زند او را کیفر ده و عبرت دیگران گردان، و در کیفر او اسراف مکن.

طبقات فرودست

سپس خدا را، خدا را در طبقه فرودین از مردم، آنان که راه چاره ندانند و از درویشان و نیازمندان و بینوایان و از بیماری بر جای ماندگانند، که در این طبقه مستمندی است، خواهند، و مستحق عطایی است به روی خود نیاورنده. و برای خدا حقی از خود را که به آنان اختصاص داده و نگهداری آن را به عهده است نهاده پاس دار، و بخشی از بیت المال است و بخشی از غله‌های زمین‌های خالصه^۲ را در هر شهر به آنان واگذار، که دوردست‌ترین آنان را همان باید که برای نزدیکان

→ مکروه است احتکار کردن و مردم را بی آذوقه گذاشتن و پیامبر ﷺ فرموده است: احتکار حرام است. و این نظریه دومی، صحیح است.

رحمت خدا بر کسی که کالا وارد می‌کند و لعنت خدا بر کسی که آن را احتکار می‌نماید.
مطمئناً احتکار در دو صورت و شرط حرام است. به طور مثال: غذا و طعام (گندم، جو، خرما، رطب، کشمش، کره خالص، نمک) ذخیره شود و به انتظار بالا رفتن قیمت باشد.
۲. اگر پخش‌کننده و توزیع‌کننده دیگری نباشد که کالا را از او بخرند - و یا پیش او پیدا شود.

الفکیکی: الراعی و الراعیه: ج ۲، ص ۱۶۵.

۱. مطفین، آیه ۱ - ۲: ﴿وَيُلْ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾؛ وای بر کم‌فروشان! آنان که چون به کیل یا وزن چیزی از مردم بستانند، تمام بستانند و چون چیزی بدهند (در کیل و وزن) به مردم کم دهند.

۲. مربوط به آیه ۴۱ سوره انفال: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ بدانید آنچه از چیزی غنیمت به دست آورید و سود بگیرید، خمس آن برای خدا و رسول و خویشان او، یتیمان، فقیران و در راه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه به بنده ما (محمد ﷺ) در روزی دو سپاه اسلام و کفر در جنگ بدر رو به رو شدند و خدا نازل فرمود، ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیز توانا است.

است^۱ و آنچه بر عهده تو نهاده‌اند، رعایت حق ایشان است. پس مبادا فرو رفتن در نعمت، از پرداختن به آنان باز دارد که ضایع گذاردنت کاری، خود را به خاطر استوار کردن کاری بزرگ و مهم، عذری برای نیارد پس، از رسیدگی به کارشان دریغ مدار و روی ترش بدانان میار و به کارهای کسی که به تو دست‌رسی ندارد بنگر - آنان که در دیده‌ها خوارند و مردم خردشان می‌شمارند و کسی را بدو اعتماد داری، برای تفقد آن جماعت بگذار که از خدا ترسان باشد و از فروتنان، تا در خواست‌های آنان را به تو رساند.

و با آنان چنان رفتار کن که چون خدا را دیدی،^۲ جای عذرت بماند که این گروه از میان مردمان به انصاف نیازمندترند از دیگران، و در گزارد حق همگان، تو را چنان باید که عذرت در پیش‌گاه خدا پذیرفته آید.

یتیمان را عهده دار باش و کهن‌سالانی را که چاره‌ای ندارند و دست سؤال پیش نمی‌آرند، و این کار بر والیان گران‌بار است و گزاردن حق همه جا دشوار، بود که خدا آن را سبک گرداند بر مردمی که عاقبت جویند و خود را به شکیبایی وامی‌دارند و به وعده راست خدا درباره خویش اطمینان دارند.

در دستورها و منهیات

و بخشی از وقت خود را خاصّ کسانی کن که به تو نیاز دارند. خود را برای کار

۱. به عبارت دیگر، همه مسلمانان فقیر در سهام خود، مساوی‌اند. آن‌جا دور و نزدیک تفاوت ندارد. به آن‌که نزدیک تو، یا خویشاوندانت است، ترجیح نده به آن‌که نزدیک تو است، بدون هیچ ارتباطی با تو، یا به هر دلیلی که به سوی تو روی آورده است یا ممکن است به این معنا باشد که تولیدات زمینی را به عنوان سرزمین تولیدی، در منطقه معین مشخص شده است، باید تولیدات این زمین به نیازمندان آن منطقه تقسیم شود.

حق تولید زمین همانند شخص است نزدیک باشد یا دور. ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۸۶-۸۷.
۲. ملاقات با خدا در چند آیه قرآن آمده است: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ﴾؛ آن‌هایی که لقاء الله را تکذیب کردند، و البته زیان‌کار شدند.

آنان فارغ دار. در مجلسی عمومی بنشین تا در آن فروتنی کنی خدایی را که تو را آفرید. و سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسبانند، از آنان بازدار، تا سخن‌گوی آن، مردم با تو گفت‌وگو کند بی درماندگی درگفتار که من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که فرمود: «هرگز امتی را پاک - از گناه نخوانند که در آن امت - بی آن‌که بترسند و - درگفتار درمانند و حق ناتوان را از توانا نستانند» و درستی کردن و درست سخن نگفتن آنان را بر خود هموار کن و تنگ‌خویی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خود بران، تا خدا بدین کار، درهای رحمت خود را بر روی تو بگشاید و تو را پاداش فرمان‌بری عطا فرماید. و آنچه می‌بخشی چنان بخش که بر تو گوارا افتد و آنچه باز می‌داری با مهربانی و پوزش‌خواهی همراه بود. نیز بر عهده تو کارهاست که خود باید آن را انجام دهی، از آن جمله پاسخ گفتن عاملان توست آن‌جا که کاتبان درمانند و رساندن آن را در نامه نتوانند. دیگر نیاز مردم را بر آوردن در همان روز که به تو عرضه دارند و یارانت در انجام تقاضای آنان گرانی کنند و عذری آرند.^۱ و کار هر روز را در همان روز بران، که هر روز را کاری است مخصوص بدان، و برای آنچه میان تو و خداست، نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار، هر چند همه کارها، در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود.^۲

و باید گزارد واجباتی که خاص خداست - و در پی ادای آنی - از آن جمله بود که دلت را برای آن خالص می‌گردانی.

پس در بخشی از شب و روز، تن خود را خاص - پرستش - خدا گردان. آنچه را به خدا نزدیک کند به درستی به انجام رسان، بی هیچ کاهش و نقصان و هر چند - تو را

۱. کمک‌های دست‌یاران ضروری است، با تسریع در انتقال اعتراض به حاکم، آن‌ها دوست دارند که توجه به دست‌یاران را، به تعویق اندازند یا به جهت به دست آوردن منافع شخصی و یا به جهت اعتراض به اقتدار آن‌ها.

محمد عبده، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. اعمال واجبه؛ مانند نمازهای پنج‌گانه روز.

دشوار آید و تنت بفرساید -^۱ و چون با مردمان نمازگزاری، چنان گزار که نه آنان را برمانی و نه نماز را ضایع گردانی، چه میان مردم کسی بود که بیمار است یا حاجتی دارد و گرفتار است. من از رسول خدا ﷺ آن‌گاه که مرا به یمن فرستاد. پرسیدم: با مردم چگونه نماز گزارم؟

فرمود: در حدّ توانایی ناتوانانِ آنان بگزار و بر مؤمنان رحمت آر.

و پس از این همه، فراوان خود را از رعیت خویش، پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه‌ای است از تنگ‌خویی و کم‌اطلاعی در کارها، و نهان شدن از رعیت، والیان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است، باز دارد. پس کار بزرگ نزد آنان، خُرد به شمار آید و کار خُرد، بزرگ نماید، زیبا زشت شود و زشت، زیبا و باطل به لباس حق در آید. همانا والی انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده دارند، نداند. و حق را نشانه‌ای نبود، تا بدان راست از دروغ شناخته شود و تو به هر حال، یکی از دو کس خواهی بود: یا مردی که نفس او، در اجرای حق سخاوتمند است، پس چرا خود را بی‌وشانی و حقّ واجبی را که بر عهده توست، نرسانی؟ یا کار نیکی را نکنی که کردن آن توانی؟ یا به بازداشتن حقّ گرفتاری، در این صورت مردمان به زودی خود را از درخواست از تو باز دارند، چه از بخشش تو نومیدند - و چاره ندارند - یا این که بیشتر نیازمندی مردمان بر تو رنجی ندارد، چرا که شکایت از ستم است و عدالت خواستن یا در معاملتی انصاف جُستن.

نیز والی را نزدیکان است و خویشاوندان که خوی برتری جُستن دارند و گردن فرازی کردن و در معاملت، انصاف را کمتر به کار بستن. ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن بر آر و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی

۱. ارجاع به بدن معمولاً در اعمال عبادی روزانه مشروع و واجب است. ابن ابی الحدید، نزدیک‌ترین معنا را توضیح می‌دهد.

حتی اگر (عبادت) آدمی را خسته کند و به بدن آسیب رساند و قدرت و توان آدمی را بکاهد. ج ۱۷، ص ۹۰.

را به بخشش وامگذار، و مبادا در تو طمع کنند یا بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند،^۱ در بهره که در آب دارند و یا کاری که باید با هم به انجام برسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند^۲ پس بر آنان تنها گوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند.^۳

لیکن زنهار! زنهار! از دشمن خود، پس: از آشتی بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد و کمین خود بگشاید. پس دور اندیش شو! و به راه خوش گمانی مرو.^۴ اگر با دشمنت، پیمان نهادی و در ذمه خود، او را امان دادی به عهد خویش وفا کن^۵ و آنچه را در ذمه داری ادا و خود را چون سپری برابر پیمانت برپا، چه مردم بر هیچ چیز از واجب‌های خدا، چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت هم‌داستان نباشند با همه هواهای گونه‌گون که دارند، و رأی‌های مخالف یکدیگر که در میان آرند.^۶ و مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می‌شمردند چه زیان پایان پیمان شکنی را بردند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای خیانت مکن و پیمانی را که بسته‌ای مشکن و دشمنت را که در پیمان تو است، مفریب که جز نادان بدبخت بر خدا دلیری نکند، و خدا پیمان و زینهار خود را امانی قرار داده و از در رحمت به

۱. واژه «اعتقاد - عقده - در ترجمه انگلیسی به معنای «انعقاد یک کنترات و قرارداد» ترجمه شود. مفسران همانند ابن ابی الحدید (ج ۱۷، ص ۹۷) ابن میثم و محمد عبده (ج ۳، ص ۱۱) واژه «تملیک دیه» را چنین معنا کرده‌اند.

۲. نزدیک باشد یا دور هر کسی که باشد، کسی باشد که سبب غلط کاری در داور شود.

۳. بدان که تو در دنیای آخرت پاداش خواهی گرفت.

۴. به این معنا که: حتی اگر تو، خودت بمیری و نابود شوی هرگز بی‌وفایی و ریاکاری انجام نده. ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۰۷.

۵. اهمیت توجه به میثاق‌ها و قرار دادها و معمولاً به آیات قرآن بر می‌گردد.

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»؛ چون

عهدی بستید به آن وفا کنید و هرگز سوگند و پیمان را که مؤکد و استوار کردید، مشکنید، چرا که خدا بر خود گواه و ناظر گرفته و خدا به هر چه می‌کنید، آگاه است (نحل، آیه ۹۱).

۶. و همین‌طور سوره انعام، آیه ۱۵۳؛ رعد، آیه ۲۰ و سوره اسراء، آیه ۳۶.

بندگان، رعایت آن را برعهده همگان نهاده و چون حریمی استوارش ساخته تا در استواری آن بیارمند و رخت به پناه آن کشند.

پس در پیمان نه خیانتی توان کرد و نه فریبی داد و نه مکاری پیش آورد و پیمانی مبنی که آن را تأویلی توان کرد^۱ - یا رخنه‌ای در آن پدید آورد - و چون پیمان استوار شد و عهدت برقرار - راه خیانت مپوی - و برای به هم زدنش اختلاف معنای لفظ را مجوی^۲ و مبادا سختی پیمانی که بر عهده ات فتاده و عهد خدا آن را برگردنت نهاده، سربردارد و تو را - به ناحق - بر به هم زدن آن پیمان وا دارد که شکیبایی کردنت در کار دشواری که گشایش آن را امیدواری، و پایان نیکویی اش را در انتظار، بهتر از مکاری است که از کیفر آن ترسانی و این که خدا تو را چنان بازخواست کند که درخواست بخشش او را در دنیا و آخرت نتوانی.

و بهره‌یز از خون‌ها و ریختن آن به ناروا، که چیزی چون ریختن خون به ناحق - آدمی - را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند و نعمت را نبرد و رشته عمر را نبرد و خداوند سبحان، روز رستاخیز، نخستین داوری که میان بندگان کند، در خون‌هایی باشد که از یکدیگر ریخته‌اند.^۳

۱. مطابق نظر ابن ابی الحدید (ج ۱۷، ص ۱۰۹) در جمله در قرابت و نزدیکی آن‌ها ممکن است، گسترش یابند و مقتدر شود. چنین توضیح می‌دهد: هنگامی که در نزدیکی کسی سکنا گزینی و اقامت کنی. آن‌ها ممکن است از تحقیق در نیازها و خواسته‌ها، صرف نظر کنند.

محمد عبده توضیح می‌دهد که فعل «یستفیدون» به معنای «به سرعت پناه و ملجأ شدن» تفسیر کرده است. ج ۳، ص ۱۱۸. اما معنای اول مناسب به نظر می‌آید.

۲. لحن القول - ابن میثم چنین تفسیر می‌کند: مبهم، دو پهلو، پنهان کاری، یا اشاره، تلمیح.

ابن ابی الحدید هم همین‌طور معنا می‌کند:

او (امام) مالک را نهی کرد وقتی که میان خود و دشمن قراردادی امضا کند و سپس آن را بشکند با معنای پنهان و مخفی، تفسیر کردن و یا با فحوای کلمات بازی کردن و یا بگوید که من منظورم چنین و چنان بود، من معنایی واضح و روشنی در ذهن نداشتم. ج ۱۷، ص ۱۰۹.

۳. ابن ابی الحدید، حدیث زیرین را از پیامبر نقل می‌کند در روز رستاخیز، نخستین چیزی که خداوند مورد داوری قرار خواهد داد، خون ناحقی است که ریخته شده است. ج ۱۷، ص ۱۱۱.

پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام، نیرومند مکن، که خون به حرام ریختن، قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند، بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند.

و به کشتن به ناحق تو را نزد من و خدا عذری به کار نیاید^۱ چه در آن قصاص باید، و اگر دچار خطا گشتی و تازیانه یا شمشیر یا دست از فرمان، بیرون شد و - به ناخواه، کسی را کشتی - چه در مُشت زدن و بالاتر بیم کشتن است، مبدا نخوت دولت تو را وادارد که خود را برتر دانی و خون بهای کشته را خاندانش نرسانی.^۲

و پرهیز از خودپسندیدن و به خودپسندی مطمئن بودن^۳ و ستایش را دوست داشتن که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان است تا بتازد و گرده نیکوکاران را نابود سازد.

و پرهیز که با نیکی خود بر رعیت منت گذاری یا آنچه را کرده‌ای بزرگ شماری، یا

۱. سپس امام، مالک اشتر را نصیحت می‌کند در رابطه با خون‌ریزی و آدم کشی که انتقام و قصاص را به دنبال دارد. قصاص بدنی (فیزیکی) یا به عبارت دیگر، کشتن بین‌المللی، قصاص را ضروری می‌کند، آن هم به طور نابود کردن و اعدام فیزیکی (بدنی) چنان‌که قاتل و بدن مقتول را کشته و نابود می‌کند.

اشاره امام، تهدید و ترساندن مالک است که با این عبارات بیان کرده است. این عبارات بسیار مؤثر و نافذ است از این‌که این‌طور بیان شود «مطمئن در قصاص، واقع بینی وجود دارد» شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۱۱.
۲. مانند قصاص در قتل و کشتن عام، به عنوان کیفر قاتل جبران و پرداخت خسارت در مورد قتل غیر عمدی، در شریعت اسلام، تعیین شده است.

در قرآن سوره نساء، آیه ۹۲ چنین آمده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ؛ هیچ مؤمنی حق ندارد که مؤمن دیگری به خطا بکشد، اگر مؤمنی را به خطا بکشد، به کفاره آن بنده مؤمنی آزاد کند و خون بهای آن را به صاحبش تسلیم کند.
«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَفَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید خواهد ماند و خداوند به او غضبناک است.

۳. ابن ابی‌الحدید چندین حدیث از پیامبر نقل می‌کند:

سه خطر مهلک وجود دارد: ۱. در بخل و تنگ نظری. ۲. بوالهوسی و شهوت‌رانی. ۳. خودستایی و تکبر. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۱۴.

آنان را وعده‌ای دهی و در وعده خلاف آری، که منت نهادن، ارج نیکی را ببرد.^۱ و کار را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند و خلاف وعده، خشم خدا و مردم را برانگیزاند و خدای تعالی فرموده است: «بزرگ دشمنی است نزد خدا که بگویند و نکنند.»

و پرهیز از شتاب در کارهایی که هنگام انجام آن نرسیده یا سستی در آن چون انجامش ممکن گردیده، یا ستیزیدن در کارهایی که راه راست در آن با پایدار است یا سستی ورزیدن آن‌گاه که آشکار است. پس هر چیز را در جای آن بدار و هر کاری را به هنگام آن بگذار.

و پرهیز از آن‌که چیزی را به خود مخصوص داری که - بهره - همه مردم در آن یک‌سان است، و از غفلت در آنچه بدان توجه باید، و در دیده‌ها نمایان است. چه آن را که به ناروا ستنده باشی، از چنگ تو در آرند، و به زودی پرده کارها از پیش دیده ات بردارند،^۲ و داد از تو بستانند و به ستم دیده رسانند. هنگام خشم، خویشتن دار باش و تندی و سرکشی میار و دست قهر پیش مدار و تیزی زبان بگذار و از این جمله خودداری کن، یا سخن ناسنجیده، بر زبان نیاوردن و در قهر تأخیر کردن، تا خشم آرام شود و عنان اختیار به دستت آید و چنین قدرتی بر خود نیابی جز که فراوان به یاد آری که در راه بازگشت به سوی کردگاری.^۳

۱. در قرآن سوره بقره آیه ۲۶۴ چنین می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾؛ ایمان‌داران! صدقات خود را با منت و اذیت کردن باطل نکنید.

۲. ابن ابی‌الحدید، هشدار می‌دهد: به طور مثال: اگر به فرماندار اشاره شود که یکی از خواسته‌های مورد علاقه او، که یک عمل مذموم پنهانی انجام دهد و بعداً آن را انکار کند این عمل به نفع کسی است که عمل را برای او انجام می‌دهد اما نه به نفع خودکننده کار، همان، ج ۱۷، ص ۱۱۶.

۳. سوره ق، آیات ۱۹-۲۲: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ *

و بر تو واجب است به خاطر داشتن آنچه بر - والیان - پیش از تو رفته است، از حکومت عدلی که کرده‌اند و سنت نیکویی که نهاده‌اند یا اثری که از پیامبر ما ﷺ به جاست یا واجبی که در کتاب خداست.

پس اقتدا کنی بدانچه دیدید بدان ما رفتار کردیم و بکوشی در پیروی آنچه در این عهدنامه بر عهده تو نهادیم و من در آن حجت خود را بر تو استوار داشتم. تا چون نفس تو خواهد، در پی هوای خود رود، تو را بهانه‌ای نبود،^۱ و من از خدا می‌خواهم با رحمتی فراگیر که او راست و قدرت بزرگ او بر انجام هرگونه درخواست، که من و تو را توفیق دهد، در آنچه خشنودی او در آن بود. از داشتن عذری آشکار در پیشگاه او و آفریدگانش و اگذاردن نام نیکو میان بندگانش و آثار نیک در شهرها و تمامی نعمت و فراوانی کرامت. و این که کار من و تو را به سعادت به پایان رساند و شهادت نصیبمان گرداند. که ما آن را خواهیم و درود بر فرستاده خدا و خاندان پاک و پاکیزه‌اش و سلام فراوان. والسلام.

→ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ؛ هنگام بی‌هوشی و سختی مرگ به حق و حقیقت فرارسید و آری همان مرگی که از آن دوری می‌جستی - و آنگاه در صور بدمند و ندا کنند، این است روز وعده گاه - و در هر نفسی فرشته‌ای برای حساب به محشر کشاند. فرشته‌ای که بر نیک و بدش گواهی دهد.

۱. اما کسی که از خدایش بترسد و نفس را از هوا باز دارد، بهشت جایگاه است.

بخش سوم:

زندگی معنوی: دعا و تضرع به درگاه خداوند

زندگی معنوی

برای مسلمانان امری که همراه با اقرار به وحدانیت خداست، دعا به درگاه اوست. بُعد ظاهری این دعاها دستورهایی است که دین مبین (شریعت) در مورد نحوه عبادت صادر کرده است، نمازهای یومیه، خواه واجب یا مستحب، روزه گرفتن، زیارت، صدقه دادن و غیره. اما بُعد درونی دعاها برای مسلمانان بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان فهمید. برخلاف بُعد ظاهری آن نمی‌توان این دعاها را در چند جمله تعریف کرد. بلکه تنها باید با مطالعه زندگی و پرتو معنوی انسان‌های مقدس و اولیا، آن را درک کرد. برخی از نگاه‌های اجمالی صمیمی روح انسان‌های متقی در تضرع‌ها یافت می‌شود.^۱

دعا، در اسلام به ۴ شکل اصلی تقسیم می‌شود:

دعای شرعی (صلوة)، استدعا (دعا)، مناجات و عبادت تهلیل دار (ورد) و نیایش (ذکر). یک مسلمان می‌تواند بگوید که شکل اول (متعارف) (نماز شرعی)، مخصوصاً نوع واجبش به مثابه مراسم عشای ربانی در مسیحیت است. نوع دوم معادل

۱. ر. ک: muslim Devotions, C. padwick (ادعیه مسلمین) لندن، ۱۹۶۱.

«دعای فردی» یا به طور ساده‌تر همان چیزی که در مسیحیت هم دعا گفته می‌شود. نمازهای واجب یومیه باید هر روز در زمان مشخص و بر طبق دستورهای تعیین شده دقیقی ادا شود. در حالی که شکل مستحب آن نیز از همین الگوی دقیق و مشخص تبعیت می‌کند (ایستادن (قیام)، خم شدن (رکوع)، به خاک افتادن (سجده)، نشستن و غیره). اما یک مسلمان ممکن است خدا را در هر زمان و هر حالتی بدون هیچ قاعده و الگویی عبادت کند. درخواست از خدا کاملاً اختیاری و داوطلبانه است. اگر چه دعا‌های دسته جمعی و نیایش‌ها - یعنی از برخواندن اوراد قرآنی یا یک یا چند اسم خدا - یا چیزهایی مثل این‌ها همه اختیاری هستند، آن طور هم بی‌قانون نیستند و باید از الگویی پیروی کنند و آن هم این است که مثل نمازهای یومیه باید به زبان عربی باشند. اوراد را هر مسلمان متقی ممکن است بخواند در حالی که نیایش‌ها را منحصراً صوفی‌ها می‌خوانند.

اگر چه دعاها از اولیای گران‌قدر صدر اسلام بر جای مانده است و از نوع نمازها و دعا‌های اختیاری هستند همواره یک عنصر مشترک دارند، از آن‌جا که همه آن‌ها باید به عربی و از برخوانده شوند (اگر چه آن‌ها می‌توانند به هر زبانی ساخته شوند)، به طور وسیعی از تصویر قرآن الهام گرفته‌اند و با سوره‌ها و دستورهای قرآنی آمیخته‌اند. هم‌چنین این دعاها معمولاً ریتمیک اغلب - همان‌طور که در ۴ دعای ترجمه شده در این جا می‌بینید - در آن‌ها قافیه نثری (سجع) به کار رفته است. از این رو من در این قسمت خطوط ترجمه را هم‌آهنگ با متون اصلی مسجع آورده‌ام تا معنای بهتری از سبک آن داشته باشیم.

نویسنده اولین دعا، سومین امام، امام حسین است که در کربلا شهید شد و احتمالاً مهم‌ترین امام در بین عموم شیعیان است. مطمئناً ایام سوگواری او (تاسوعا و عاشورا، نهمین و دهمین روز محرم) هنوز هم از تعطیلات رسمی در تقویم شیعیان است. امام حسین علیه السلام این دعا را که از معروف‌ترین دعا‌های وقایع سالانه شیعیان است - یک سال

در طول زیارت مکه (سفر حج) در روز عرفه (نهمین روز ذی الحجه) خواند و از آن به بعد شیعیان با تقوا آن را می خوانند. در آن روز حُجَّاج (زُؤار) در کوه عرفه مشغول خواندن نماز، تلاوت قرآن، خواندن اذکار، اوراد و دعا می شوند. در دعای امام علیه السلام روح آن روز به خوبی بیان شده است.

دعای دوم و سوم را از صحیفه سجادیه امام چهارم که در مقدمه به آن اشاره شد آورده ایم.

دعای چهارم و آخرین دعا از امام دوازدهم است چه دومین نایبش، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، بوده که تا زمان مرگش به عنوان سخن گوی آن حضرت عمل می کرده است.

(۳۰۴ هـ/۷-۹۱۶ م یا ۳۰۵ هـ/۸-۹۱۷ م) در این جا لازم است برای آنان که با تعالیم تشیع آشنایی ندارند توضیح دهم که پس از این که امام دوازدهم در سنین جوانی در سال (۲۶۰ هـ/۴-۸۷۳ م) به غیبت رفتند و از انظار مردم پنهان شدند، به طور پی در پی ارتباط خود را با ۴ نفر حفظ کردند تا این که آخرین نفر در سال ۳۲۹/۹۴۰-۱ در گذشت. از آن پس غیبت کبرای ایشان آغاز شد. او دوباره ظاهر نخواهد شد تا در روز قیامت.^۱

دعای عرفه امام حسین علیه السلام

ستایش مخصوص خدایی است که هیچ کس از حکمش سرنمی تواند کشید و بخشش او را منع نتواند کرد. هیچ صُنعی در آفرینش مانند صُنع او نتواند ساخت، و اوست بخشنده بی پایان و انواع بدایع مخلوقات را بیافرید.

۱. نک: شیعه در اسلام، ص ۲۱۰ - ۲۱۱.

و به حکمت بالغه صنایع را متقن فرمود. نه چیزی در جهان پدید آید که از نظر عنایتش هرگز پنهان گردد و نه آنچه نزدش ودیعه نهند هیچ‌گاه نابود شود.^۱

عمل هرکس را پاداش دهد و امور اهل قناعت را اصلاح کند، به حال هرکس که به درگاهش تضرع و زاری کند ترحم فرماید.

هر منفعت را به خَلق نازل گرداند، چنان‌که کتاب جامع را با نور اشراق ایمان نازل فرمود.

اوست که دعای بندگان را می‌شنود (مستجاب می‌کند)، گرفتاری هایشان را دفع می‌کند، قامتشان را بالا می‌برد و گردن‌کشان را سرکوب می‌کند.

پس غیر از او خدایی نیست، مثل و ماندی ندارد و او را عدیل نباشد. شنوای دعای خَلق و بینای امور عالم است (شوری - آیه ۱۱) به دقایق اشیا بصیر و آگاه است و بر هر چیز توانایی و قدرت کامل دارد. (مائده، آیه ۱۲۰). ای خداوند! من اشتیاق دارم و به یکتایی‌ات گواه و به ربوبیتت معترفم و می‌دانم که تو مربی و پروردگار منی و بازگشت من به سوی توست.^۲

تو در اول که من نابود بودم به من نعمت وجود بخشیدی^۳ و مرا از خاک بیافریدی آن‌گاه در صُلب پدرانم جای دادی و از حوادث زمان و موانع دهر و اختلاف و تغییرات روزگاران مرا محفوظ داشتی تا آن‌که پی در پی از یکایک پشت پدرانم به رَحِم مادران انتقال یافتم در آن ایام پیشین و دوران گذشته و از آن‌جا که با من رأفت و

۱. مقایسه شود با قرآن، مَزمل، آیه ۲۰: «به خدا قرض دهید (= در راه او انفاق نمایند) و (بدانید) آن‌چه را از کارهای نیک برای خود از پیش می‌فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگ‌ترین پاداش خواهید یافت.

۲. مقایسه شود با غافر، آیه ۴۳. در جایی دیگر، ریشه‌ای دیگر از فعل (رجوع کردن، بازگشت) استفاده شده است. قرآن در یکی از آیه‌هایی که اغلب در جهان اسلام شنیده می‌شود می‌گوید: ما از آنِ خداایم و به سوی او باز می‌گردیم (بقره، آیه ۱۵۶).

۳. مقایسه شود با انسان، آیه ۱: «آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی هیچ لایق ذکر نبود.»

مهربانی داشتی و نظر لطف و احسان، مرا در دور سلطنت پیشوایان کفر و ضلالت که عهد تو را شکستند و رسولانت را تکذیب کردند به دنیا نیاوردی.^۱

ولیکن زمانی به وجود آوردی که از برکت پیشوای توحید، حضرت خاتم پیغمبران مقام هدایت که در علم ازلیت مقرر بود بر من میسر فرمودی و در این عصر هدایت، مرا پرورش دادی و از این پیش هم پیوسته با من نیکویی و مهربانی کردی و به نعمت فراوانم متنعم ساختی.

تا آن‌گاه که آفرینشم به مشیت از آب نطفه فرمودی^۲ و در ظلمات سه گانه در میان لحم و دم مسکن دادی.^۳

نه مرا از کیفیت خلقتم آگاه ساختی^۴ و نه کاری در آفرینشم به من واگذار کردی تا آن‌که مرا بر آن رتبه معرفت و هدایات علم ازلی با خَلْقَتِ کامل و آراسته به دنیا آوردی.

در گهواره که کودکی ناتوان بودم مرا نگه داشتی و از شیر مادر غذایی گوارا روزی‌ام کردی و دل‌های دایگان را به من مهربان ساختی. مادران مهربان را برای محافظتم از آسیب جن و شیطان برگماشتی و از عیب و نقصان خلقتم پیراستی. به هر حال بسی بلند مرتبه خدای مهربانی! پس آن‌گاه که زبانم به سخن گشودی و

۱. گناه شکستن عهد خدا، اغلب در قرآن توصیف شده است؛ برای مثال در بقره، آیه ۲۷: «کسانی که عهد خدا را پس از محکم بستن می‌شکنند... ایشان به حقیقت زیان‌کارند».

و تکذیب کردن پیامبران اغلب از بزرگ‌ترین گناهان اقوام گذشته شمرده؛ برای مثال در فرقان، آیه ۳۷: «و قوم نوح چون رسولان حق را تکذیب کردند...»

۲. مقایسه شود با قیامت، آیه ۳۶-۳۷: «آیا انسان گمان می‌کند بی هدف رها می‌شود؟ آیا آدمی قطره آب نطفه نبود که (در رَحِم) ریزند؟»

۳. نک: زمر، آیه ۱۶: «و شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکی‌های سه گانه (مَشِیمه، رَحِم و بطن) می‌بخشد.»

۴. مقایسه شود با کُف، آیه ۵۱: «من هرگز در وقت آفرینش آسمان‌ها، زمین و یا خلقت خودشان آن‌ها حاضر و گواه نساختم...»

نعمت بی حدّت بر من تمام کردی و در هر سال به تربیت فزون‌تر شدم و خلقتم مقام کمال یافت و قوای جسم و جانم به حدّ اعتدال رسید. پس حجت را بر من الزام نمودی.

و معرفت خود را به قلبم الهام فرمودی و در عجایب حکمت‌های خویش چشم عقلم را حیران ساختی و مرا بیدار و هشیار کردی تا در آسمان و زمین، بدایع مخلوقات را مشاهده کنم^۱ و مرا به یاد خود و شکر نعمت‌های بی حدّ خویش متذکر ساختی.

فرض نمودی بر من طاعت و عبادت را. و فهم علوم و حقایقی که پیمبرانت به وحی آوردند به من عطا فرمودی و روح بزرگ مرا برای فهم پذیرفتن عطا کردی و به سعه صدر در یافتن مقام رضا و تسلیم را بر من آسان کردی و در تمام این رحمت‌ها بر من اعانت و لطف خود منت گذاری.

سپس که مرا از بهترین خاک بیافریدی^۲ و برای آسایش من به یک نوع نعمت راضی نشدی، بلکه به انواع نعمت‌های بی‌شمار مرا متنعم ساختی و به هرگونه طعام و لباس و اثاث زندگی برخوردارم کردی و همه صرف لطف بی حدّ و احسان نامنتهای تو بود.

چون هرگونه نعمت را بر من تمام کردی و هرگونه رنج و بلا را از من برطرف نمودی باز جهل و بی‌باکی من تو را مانع از این لطف بزرگ نشد که دلالت کند و به هر چه سبب خشم و غضب توست و به مقام قرب خود موفق سازی و با همه بی‌باکی و گناه باز هر وقت تو را خواندم اجابت کردی و چون از تو درخواستی کردم عطا فرمودی.

۱. مقایسه شود با نحل، آیه ۱۳: «و نیز آنچه در زمین برای شما آفرید و به انواع گوناگون و اشکال رنگارنگ درآورد و همه را مسخر شما کردم؛ همانا در این کار هم آیت و نشانه‌ای (از الهیت) بر مردم هشیار پدیدار است.»
 ۲. نک: نسل امام از پیامبر. با کتاب اول از علی بالای صفحه ۲۹ مقایسه شود.

اگر تو را اطاعت کردم پاداش کامل دادی و اگر شکرت به جای آوردم بر نعمتم افزودی.^۱ همه این لطف‌ها را فرمودی تا نعمت و احسانت را بر من به حد کمال رسانی.

زهی پاک و منزّه خدایی که پدیدآورنده آفرینش و بازگرداننده خلقی،^۲ ستوده صفات و با مجد و عزتی، نام‌های مقدست پاک و نعمت‌هایت بزرگ.

پروردگارا! چه نوع از نعمت‌های بی حسابت به ذکر و شمار توان آورد؟^۳ کدام یک از عطا‌هایت را به وظیفه شکرش قیام توان کرد؟ در صورتی که نعمتت بیش از آن است که حساب دانان به شمار آرند یا حافظان به آن دانا شوند و باز پروردگارا! آن رنج و زیان‌ها را که از من به مرحمتت دفع کردی بیش از آن همه نعمت و عافیت است که به ظاهر مشاهده می‌کنم.

و من گواهی می‌دهم برای خدا از خلوص و حقیقت ایمانم به عهد قلبم که از فرایض مقام یقین من است و توحیدی خالص و پاک از شایبه و از باطن سرّ ضمیرم و از رشته‌های بینش نور چشم و اسرار نقش‌های جبینم و شکاف راه‌های نفّس‌هایم و مخزن محفظه شامه‌ام و روزنه‌های وصول امواج صوتی به صماخ و استخوان سامعه‌ام و آنچه را دو لبم از بر هم نهادن می‌پوشاند و به حرکات بی شمار زبانم و محلّ ارتباط فک بالا و فک پایینم و مکان روییدن دندان و عصب قوه ذائقه که جایگاه ادراک گوارایی طعام و شراب است و آن استخوان که رأس من بر آن استوار است و وسعت گاهی که مکان رشته‌های اعصاب گردن من است و آنچه فضای سینه من بر آن محیط

۱. مقایسه شود با ابراهیم، آیه ۷: «(و باز به خاطر آرید) وقتی که خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت به جای آرید بر نعمت شما می‌افزایم....»

۲. مقایسه شود با روم، آیه ۱۱: «خداست که خلق را نخست (از عدم) پدید آورد و باز (پس از مرگ و فنا) بازگرداند و همه به حضرت او بازگردانیده می‌شوید» و هم چنین عنکبوت، آیه ۱۹ و روم، آیه ۲۷.

۳. مقایسه شود با ابراهیم، آیه ۳۴ و نحل، آیه ۱۸: «و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شماره کنید هرگز نتوانید.»

است و آن جا که رشته رگ و تنم حمایل است و آن جا که پرده قلبم^۱ و قطعات اطراف جگرم بدان مرتبط است و دنده‌های استخوان و غضروف پهلوی و سربندهای مفاصل من و قبض (و بسط) قوای عامله من، سرانگشتان من، گوشت و خون، موی و پوست، اعصاب و ورید (نای)^۲ و شریان من، استخوان و مغز و رگ و پی‌های من و تمام اندامم، انساج پرده‌ها و غشاهایی که دوران شیرخوارگی ام منسوج شده و آنچه زمین از من در پشت خود برداشته است. خواب و بیداری من و آرامش و جنبش من، رکوع و سجود من که از بسیاری آن‌ها اگر به قصد و کوشش در ضبط آن‌ها عمری بپردازم طول مدت عصرها و بلکه قرن‌ها اگر عمر کنم شکر یکی از آن نعمت‌ها را نتوانم کرد مگر باز به نعمت دیگر که آن نیز بر من شکر سرازیر نو و ستایشی تازه واجب گرداند.

آری و اگر من و تمام حساب دانان عالم خلقت بخواهیم نهایت نعمت هایت را گذشته و حال و آینده را احصا و شماره کنیم هرگز بر حساب و شماره‌اش و درک نهایتش قادر نخواهیم بود.

هیئات! کجا توانیم در صورتی که تو خود در کتاب ناطق قرآن بیان فرمودی که: اگر خواهید که نعمت‌های خدا را به شمار آید هرگز نتوانید و البته کتاب و اخبار تو، ای خدا! صدق و حقیقت است.

سخنی است که به پیمبران و رسولان الهام شده و از مقام وحیت نازل گردیده است و دین خود را به آن وحی و روی آن کتاب تشریع کردی و علاوه بر این که من، ای خدا! شهادت می‌دهم با تمام توجه و کمال جدیت و به قدر طاعت و طاقتم، وسعت فکر و معرفتم و با مقام ایمان و یقین می‌گویم که (حمد و ستایش مخصوص خدایی

۱. پرده قلب (حجاب القلب) همان غشای خارجی قلب است.

۲. در برخی از نسخه‌های مفتاح الجنان نامی ذکر نشده.

است که فرزند ندارد تا وارثی برای او باشد و شریکی در سلطنت ندارد تا در ابداع و اختراعش کسی مخالفت و ضدیت کند (اسراء، آیه ۱۱۱) و قدرت کامله‌اش در صنع و ابداع محتاج به معاونت کسی نیست تا او را یاری کند.^۱

منزه است خدای یکتایی که «اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او بودند، قطعاً فساد می‌شد و از هم می‌گسیختند» (انبیاء، آیه ۲۲).

منزه است خدای یگانه یکتا که غنی بالذات است «فرزندی ندارد و خود فرزند کسی نباشد و هیچ‌کس مثل و مانند او نیست» (توحید، آیه ۲-۴) ستایش خدای را آن گونه ستایش که فرشتگان مقرب و انبیای مرسل کنند و درود به حبیب برگزیده او، محمد خاتم پیغمبرانش و بر آل او که همه پاکان و پاکیزگان عالم و بندگان خاصّ خالص اویند.

- پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال و اهتمام نمودن در دعا و آب از دیده‌های مبارکش جاری بود، پس گفت:

ای خدا! به من آن مقام ترس و خشیت از جلال و عظمت را عطا کن که گویا تو را می‌بینم^۲ و مرا به تقوا و طاعتت سعادت بخش و به عصیانیت شقاوت‌مند مگردان و قضا و قدرّت را بر من خیر و مبارک ساز، تا در خوش و ناخوش مقدرات آنچه دیر می‌خواهی بر من زودتر دوست ندارم و آنچه زودتر می‌خواهی دیرتر مایل نباشم.

خدایا! مرا به بی‌نیازی در نفس، یقین در قلب، اخلاص در عمل، نور در چشم و

۱. مقایسه شود با مریم، آیات ۸۸ - ۹۱: «و کافران گفتند که خدای رحمان فرزند برگرفته، همانا شما سخنی زشت و منکر بر زبان آوردید. نزدیک است از این گفته زشت و عقیده باطل آسمان‌ها از هم فروریزد و زمین بشکافتد و کوه‌ها متلاشی گردد، چرا که برای خدای مهربان فرزندی قائل شدند.»

۲. در حدیثی معروف راجع به احسان یا (تقوای معنوی) گفته شده است که «تقوای معنوی (روحانی) آن است که باید خدا را به گونه‌ای عبادت کرد که گویی او را می‌بینید و اگر شما او را نمی‌بینید با این حال او شما را می‌بیند.»

بصیرت در دین عطا فرما و به اعضا و جوارحم بهره‌مند کن و گوش و چشم را دو وارث من گردان.

بر هر کس که به من ظلم می‌کند مرا یاری فرما و انتقام و تسلطم را نمودار ساز و بدان تسلط بر ظالم مرا دل‌شاد گردان.

ای خدا! تو غم‌هایم بر طرف و عیب‌هایم مستور ساز و از خطاهایم درگذر و شیطانم را بران^۱ و ذمه‌ام [از هر حقوق] برهان و ای خدای من! در دنیا و آخرت به من عالی‌ترین درجه را عطا فرما.

ای خدا! تو را ستایش می‌کنم که به قدرت کامله مرا آفریدی. پس آنگاه شنوا و بینا گردانیدی و تو را ستایش می‌کنم که چون مرا آفریدی از لطف و عنایتی که به من داشتی خلقتم را نیکو آراستی در صورتی که از وجود من بی‌نیاز بودی. پروردگارا! چون مرا ایجاد کردی فطرت و طبیعتم را مقام اعتدال بخشیدی.

پروردگارا! چنان‌که مرا خلق کردی و صورتم زیبا نگاشتی؛^۲

پروردگارا! چنان‌که مرا مراقبت کردی و توفیق دادی؛

پروردگارا! چنان‌که به من انعام فرمودی و هدایت‌م کردی؛

پروردگارا! چنان‌که مرا برگزیدی و از هر چیزم عطا نمودی؛

پروردگارا! چنان‌که مرا غذا دادی و سیرابم کردی؛^۳

پروردگارا! چنان‌که مرا بی‌نیاز گردانیدی^۴ و سرمایه و عزت بخشیدی

۱. مقایسه شود با زخرف، آیه ۳۶: «و هرکس از یاد خدا روی گرداند شیطان را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست.»

۲. مقایسه شود با تغابن، آیه ۳: «و شما آدمیان را به زیباترین صورت برنگاشت.» هم‌چنین غافر، آیه ۶۴.

۳. مقایسه شود با شعراء، آیه ۷۹: «همان کسی که مرا آفرید و پیوسته راهنماییم می‌کند و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید.»

۴. مقایسه شود با نجم، آیه ۴۸: «و این‌که اوست که بی‌نیاز کرد و سرمایه باقی بخشید.»

پروردگارا! چنان‌که مرا به لباس کرامت خاص در پوشانیدی و از مصنوعات به حدّ کافی در دست‌رس من نهادی، چنان‌که این موهبت‌ها فرمودی هم درود فرست بر محمد و آل محمد و در سختی‌های روزگاران و حوادث‌شان و روزان مرا یاری کن و از هول و خطرهای دنیا و غم و اندوه آخرتم نجات بخش و از شر اعمال ستم‌کاران روی زمین محفوظم دار.

ای خدا! تو از هرچه بترسم کفایت کن و از آنچه هراسانم نگاهم دار و در جان و دین محافظتم فرما و در سفر نگه‌داری کن و در اهل و مال مرا جانشین عطا کن. در آنچه نصیبم کردی برکت بخش و مرا در پیش خود خوار و در چشم مردم بزرگ ساز و از شرّ جن و انس سلامت‌م دار و به گناهانم رسوا مگردان. به اندیشه‌های باطنی‌ام مفتضح و به عمل ناشایسته‌ام مبتلا مساز، نعمت‌هایت را از من مگیر و مرا به غیر خودت واگذار مکن.

ای خدا! مرا به که وامی‌گذاری؟ به خویش و نزدیکان که از من، علاقه بُرند؟ یا به دور و بیگانگان که با من خشونت و نفرت آغازند؟ یا به آنان که مرا ضعیف و ناتوان خواهند؟ در صورتی که تو پروردگار من و مالک امورم هستی. به تو از غربت و ذلت خود شکایت می‌کنم. از دوری منزل شکایت می‌کنم و از ذلت و خواری‌ام در مقابل کسی که او را مالک امر من گردانیدی به تو می‌نالم.

ای خدا! پس تو بر من قهر و غضب نکن که باک از چیزی غیر معصیت تو ندارم - آن هم از ذات منزّه سهل است.^۱ که لطف و عافیت مرا وسیع‌تر است.

پس، از تو، ای پروردگار من! درخواست می‌کنم و به نور جمالت بر زمین و آسمان تابش کرده و ظلمت را از جهان برانداخته و اصلاح امر اولین و آخرین بدان بسته است که مرا در حال قهر و غضبت نمیرانی^۲ و خشم به من نازل نگردانی

۱. در برخی از نُسخ در این جا عبارت «غیر از تو» اضافه کرده‌اند.

۲. مقایسه شود با توبه، آیه ۵۵: «و (فزونی) اموال و اولاد آن‌ها، تو را در شگفتی فرو بُرد؛ خدا می‌خواهد آنان را به وسیله آن، در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند.»

که می‌توانی از خشم به لطف بازآیی و از من خشنود شوی، پیش از آن‌که غضب فرمایی.

عالم را خدایی جز تو نیست که خدای مکه^۱ و مشعر الحرام^۲ و بیت العتیق^۳ و در آن حرم برکت و رحمت فرود آوردی و آن‌جا را مقام امن و امان برای مردم قراردادی^۴ ای آن‌که به حلم، از گناهان بزرگ بندگان درگذشتی و از فضل، نعمت را بر خلق به حد کمال رسانیدی و عطا‌های بزرگ به کرم عطا کردی.

ای ذخیره روز سختی من!

ای همدم وقت تنهایی من!

ای فریادرس من هنگام رنج و بلا!

ای ولی نعمت من، ای خدای من! و خدای پدران من ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب!^۵

و ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل!^۶

و ای پروردگار محمد، خاتم انبیا و آل برگزیده پاکش!

ای خدای فرستنده کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان!^۷

۱. یعنی مکه و سرزمین‌های اطراف آن.

۲. مشعر الحرام: معروف به مزدلفه. جایی است که حُجَّاج بعد از روز عرفه شب را در آن‌جا سپری می‌کنند. نک: بقره، آیه ۱۹۸: «و هنگامی که از عرفات بازگشتید خدا را در «مشعر الحرام» یاد کنید.»

۳. یعنی خانه کعبه، که با مراجعه به احادیث که حضرت ابراهیم آن را بنا کرده است به آن بیت‌العتیق (خانه قدیمی) هم گفته می‌شود. هم‌چنین در سوره حج، آیات ۲۹ و ۳۳ و سوره ابراهیم، آیات ۳۵-۳۷ هم آمده است.

۴. مقایسه شود با قرآن، بقره، آیه ۱۲۵: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محلّ بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم.»

۵. منبعی دیگر برای این‌که خون پیامبر از نسل پیامبرانی است که به ابراهیم می‌رسند.

۶. براساس احادیث اسلامی، اسرافیل نام فرشته‌ای است که در روز قیامت در شیپور می‌دمد.

۷. میزان (الفرقان) یکی از نام‌های قرآن است که بارها در متن خود قرآن ذکر شده؛ مثل آل عمران، آیه ۴ و فرقان، آیه ۱.

و فرستنده کهیعیص و طه و یس و تمام قرآن حکیم!^۱
ای خدا! تویی پناهم. هرگاه طرق زندگانی با همه وسعت بر من مشکل شود و
زمین باهمه فراخی بر من تنگ گردد، اگر رحمت شامل حالم نگردد مسلّم از اهل
هلاکت خواهم بود و تویی که از لغزشم برمی گردانی و گناهانم مستور می سازی که
اگر پرده پوشی تو نبود^۲ البته رسوا و مفتضح می گردیدم.
و تو با یاریات مرا بر دشمنان ظفر می بخشی.^۳ که اگر نصرت نبود مغلوب دشمن
می شدم.^۴

ای آن که ذات خود را به علوّ مقام و رفعت، مخصوص گردانیدی و دوست دارانت
را به عزت خود عزیز ساختی! ای آن که پادشاهان را به درگاهت طوق مذلت به گردن
نهادی که سخت از قهر و سطوت هراسان و ترسانند! ای آن که بر نگاه گوشه چشم ها و اسرار
پنهان در دل ها و حوادث آینه سلسله زمان و دور روزگاران بر همه آگاهی! (غافر، آیه ۱۹)
ای آن که چگونگی آن ذات پنهان را کسی جز او آگاهی ندارد!
ای آن که حقیقت او را جز او هیچ کس نمی داند!
ای آن که بر او غیر او کس آگاه نیست!
ای آن که زمین را در آب فروبردی و هوا را به آسمان سد بستی!
ای آن که او را گرامی ترین نام هاست!^۵

۱. کهیعیص، حروف عربی هستند که در ابتدای نوزدهمین سوره قرآن (مریم) آورده شده اند. هم چنین حروف طه و یس به ترتیب در ابتدای سوره های طه و یس آمده اند که این سوره ها نامشان از آن ها گرفته شده است. قرآن حکیم نامی است که در سوره یس آیه ۲ آمده است.
۲. ستار، «کسی که (گناهان و تقصیرها) را می پوشاند» یکی از نام های خداست.
۳. آل عمران، آیه ۱۳: «خدا توانایی و یاری دهد به هر که بخواهد.»
۴. آل عمران، آیه ۱۶۰: «اگر خدا شما را یاری کند محال است کسی بر شما غالب آید.»
۵. اکرم الاسماء. اسماء الحسنی از نام های خداست که بارها در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است؛ مثل اعراف، آیه ۱۸۰ و طه، آیه ۸.

ای صاحب کَرَمی که هرگز احسانش منقطع نشود!

ای آن‌که قافله (مصر) را برای [نجات] یوسف در بیابان قفر نگاه داشتی و از قعر چاهش برآوردی و پس از بندگی به اوج شاهی رسانیدی!

ای که یوسف را به یعقوب بازگردانیدی! پس از آن‌که دو چشمش از اندوه سفید گشت و غم دل پنهان می‌داشت.^۱ (یوسف، آیه ۸۴)

ای بر طرف‌کننده رنج و آلام ایوب^۲ و نگه‌دارنده دو دست ابراهیم خلیل در پیری و پایان عمر از ذبح فرزندش اسمعیل!^۳

ای آن‌که دعای زکریا را مستجاب کردی و یحیی را در پیری به او عطا فرمودی و او را تنها و بی کس (و وارث) نگذاشتی!^۴ ای آن‌که یونس را از شکم ماهی بیرون آوردی!^۵ ای آن‌که دریا را برای بنی اسرائیل شکافتی و آنان را نجات دادی و فرعون و سپاهش را غرق دریای هلاکت نمودی!^۶

ای آن‌که بادها را به بشارت پیشاپیش (باران) رحمت فرستادی!^۷ ای آن‌که در کیفر معصیت کاران خَلق تعجیل نفرمایی!^۸ ای آن‌که ساحران عصر موسی را بعد از مدت‌ها کفر و انکار از عذاب نجات بخشیدی! در صورتی که دائم به نعمت متنعم بودند و

۱. برای داستان یوسف در قرآن، نک: سوره ۱۲ (یوسف).

۲. انبیاء، آیه ۸۳ - ۸۴ و ص، آیات ۴۲ - ۴۵.

۳. صافات، آیات ۱۰۲ - ۱۰۵ و ابراهیم، آیه ۳۹.

۴. انبیاء، آیه ۸۹ و ۹۰.

۵. داستان یونس و ماهی را در قرآن سوره ۶۸ (قلم) آیات ۴۸ - ۵۰ را ملاحظه کنید.

۶. شعراء، آیات ۶۳ - ۶۶ و....

۷. فرقان، آیه ۴۸: «و او خدایی است که بادها را برای بشارت پیشاپیش باران رحمت خود فرستاد. و از آسمان آبی طاهر و مطهر نازل کردیم. هم‌چنین اعراف، آیه ۵۷ و روم، آیه ۴۶ را ملاحظه کنید.

۸. کهف، آیه ۵۸: «و خدای تو بسیار آمرزنده و بی‌نهایت دارای کَرَم و رحمت است، اگر خواهد تا خلق را به کردارشان مؤاخذه کند همانا در عذابشان تعجیل و تسریع کند ولیکن برای (عذاب) آنان وقت معین مقرر است که از آن هرگز پناه و گریزگاهی نخواهند یافت.»

روزی‌ات را خوردند و غیر تو را پرستیدند و به دشمنی خدا و شکر به او برخاستند و پیمبرانش را انکار کردند.^۱

ای خدا! ای خدا! ای پدیدآورنده بی سابقه، ای که بی مثلی و مانند نداری، ای ذات دائم ابدی! که هرگز فناپذیری، ای زنده ازلی! هنگامی که هیچ زنده‌ای نبود، ای زنده کُنِ مردگان،^۲ ای آن‌که هر کس را با هر چه کسب و کار کند نگهداری کنی (رعد، آیه ۳۳) ای آن‌که من شکرت را اندک کنم و باز از نعمت محروم نساختی و خطای بزرگ و بسیار کردم و مرا رسوا نکردی و مرا در حال عصیان بسیار دیدی و بی‌آبرویم فرمودی! ای آن‌که مرا در کودکی (از آفات) حفظ فرمودی! ای آن‌که مرا در پیری روزی دادی! ای آن‌که الطاف و نعمت هایش شمرده نشده و سپاس گفته نشود! ای آن‌که با من به خیر و احسان روی آورده، من در عوض زشتی و عصیان نمودم! ای آن‌که مرا به مقام ایمان هدایت کردی پیش از آن‌که به شکر نعمت شناساگردم! ای آن‌که در حال مرض تو را خواندم و مرا شفا بخشیدی و در حال برهنگی خواندم، پوشانیدی و در حال گرسنگی خواندم، طعام دادی و سیرابم نمودی و در ذلت خواندم، عزیز فرمودی و در نادانی، مقام معرفت^۳ رسانیدی و در تنهایی، جمعیتم دادی، و غایب از اهل وطن شدم به وطن بازم گردانیدی و در فقر و بینوایی خواندم غنی گردانیدی، یاری طلبیدم مظفر و منصورم ساختی و در حال غنا بودم دارایی‌ام بازنگرفتی و اگر از خواندنت در این احوال خودداری کردم باز به ابتدا احسان فرمودی. پس ستایش و سپاس مخصوص توست، ای آن‌که عذر لغزش‌هایم پذیرفتی و غم و اندوهم بر طرف ساختی و دعایم اجابت فرمودی و گناهانم بخشیدی و به

۱. نک: داستان موسی و ساحران که بارها در قرآن به آن اشاره شده است، مخصوصاً اعراف، آیات ۱۱۱-۱۲۶؛ طه آیات ۶۲-۷۳؛ نور، آیات ۳۶-۵۱.

۲. یکی از اسمای الهی در قرآن، سوره ۳۰ (روم) آیه ۵۰ و سوره ۴۱ (فصلت) آیه ۳۹.

۳. آل عمران، آیه ۲۶: «هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی خوار گردانی.»

مطلوبم رسانیدی و بر دشمن یاری و نصرتم دادی. به هر حال نعمت و احسان‌ها و عطا‌های گرامی‌ات را هرگز به شمار نتوانم آورد^۱ ای مولای من!

تویی که عطا فرمودی، تویی که فقرا را غنی ساختی، تویی که سرمایه دادی،^۲ تویی که پناه دادی،^۳ تویی که امور بندگان را کفایت کردی، تویی که هدایت کردی، تویی که خوبان را عصمت از گناه کرامت کردی، تویی که گناهان را مستور ساختی، تویی که گناهان را آمرزیدی، تویی که عذر گناهان را پذیرفتی، تویی که تمکن و جاه بخشیدی،^۴ تویی که عزت و جلال دادی، تویی که اعانت فرمودی، تویی که مدد فرمودی، تویی که تأیید توانایی دادی، تویی که یاری فرمودی، تویی که بیماران را شفا دادی، تویی که عافیت بخشیدی، تویی که اکرام فرمودی، تویی که برتری دادی، سپس حمد و ستایش مخصوص توست و شکر و ستایش دائم، تو را سزااست.

باز ای خدای من به گناهانم مُقر و معترفم. پس تو، به کَرَم، از من درگذر. من آن بنده‌ام که بد کردم، من همانم که خطا کردم، من همانم که اهتمام به عصیان کردم، من همانم که نادانی کردم، من همانم که غفلت ورزیدم، من همانم که سهو کردم، من همانم که به خود اعتماد کردم و من همانم که [به خواهش دل] اعتماد کردم، من همانم که وعده کردم و مخالفت نمودم و من همانم که عهد خود شکستم، من همانم که اقرار کردم، من همانم که اعتراف به نعمت و عطایت برخود کردم و باز به گناهان رجوع نمودم. پس چون معترف و تائبم، از آن گناهان درگذر.

ای خدایی که گناهان بندگان هیچ تو را زیان نخواهد داشت و از طاعتشان هم

۱. دوباره به قرآن سوره ۱۴ (ابراہیم) آیه ۳۴ و سوره ۱۶ (نحل) آیه ۱۸ رجوع کنید.

۲. نجم، آیه ۴۸: «و هم اوست که بندگان را بی نیاز کند و سرمایه (هر سعادت) بخشد».

۳. ضحی، آیه ۶: «آیا خدا تو را یتیم نیافت که در پناه خود جای داد؟»

۴. اعراف، آیه ۱۰: «و همانا ما شما (فرزندان آدم) را در زمین تمکین و اقتدار بخشیدیم و...»

البته بی نیاز خواهی بود و هم آنان که عملی شایسته می‌کنند به توفیق و اعانت و رحمت می‌کنند، سپس ای خدای من و مولای من! ستایش مخصوص توست.

ای خدا! تو مرا امر کردی و من عصیان امرت کردم، تو نهی کردی و من مرتکب نهیت شدم، اکنون نه کسی که گناهانم مبرا و پاک سازد و نه صاحب قدرتی که از او بر دفع عذاب یاری طلبم. پس با چه وسیله روبه سوی تو آورم؟ آیا به قوه شنوایی یا بینایی؟ یا به وسیله زبان معذرت بخواهم؟ یا به دست و پا خدمتی توانم؟ آیا این قوا و اعضا که مراست همه نعمت‌های تو نیست و به همه آن‌ها معصیت نکردم.

ای مولای من! پس تو را بر من اتمام حجت است^۱ و راه اعتراض بسته‌ای، کسی که مرا از زجر پدران و مادران هم مستور و محفوظ داشتی و از سرزنش خویشان و برادران و قهر و عقاب‌شان نگره داری فرمودی و اگر اینان ای مولای من! چنان‌که تو مطلقاً بر زشتی و رسوایی‌های من مطلع می‌بودند ابداً مهلت نمی‌دادند و مرا از خود می‌رانند و به کلی از من می‌بریدند.

باری، من همین بنده [پرگناه] که در حضورت ای سید من! سرافکنده و خوار و ذلیل و عاجز و ناچیزم. نه بر تبرئه خود عذری توانم آورد و نه بر نجات خود صاحب قدرتی که از او یاری طلبم و نه حجت و دلیلی که به آن متمسک شوم و نه توانم گفت که من این گناه نکرده‌ام و این کار زشت را به جا نیاورده‌ام.

و اگر انکار کنم، ای مولای من! آن انکار به حال من نفعی نخواهد داشت. چگونه از انکار خود سود یابم؟ در صورتی که تمام اعضا و جوارحم بر هر چه کرده‌ام به یقین و بی هیچ شک و ریب، همه بر ضد من گواهند^۲ و تو محققاً از امور بزرگ از من سؤال

۱. انعام، آیه ۱۴۹: «برای خدا دلیل قاطع و رسا است.»

۲. فصلت، آیه ۱۹ - ۲۰: «و روزی که همه دشمنان خدا را گرد آورده و به سوی آتش دوزخ کشانند و صفوف پیشین را نگه می‌دارند (تا صف‌های بعد به آن‌ها ملحق شوند) وقتی به آن می‌رسند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهند.»

خواهی کرد و تو البته حاکمی به عدل و هرگز جور و جفا به کسی نخواهی کرد. و همان عدل تو مرا هلاک خواهد کرد و از عدل تو باز به عدل کُلّ تو پناه می‌طلبم. پس هرگاه عذاب کسی به کیفر گناهان من است و پس از اتمام حجت بر من است و اگر بر من بیخشی از حلم و جود و کرم توست.

هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستم‌کارانم (انبیاء، آیه ۸۷).
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، من از درگاه لطفت، مغفرت و آمرزش می‌خواهم.

هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من از یکتا پرستانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من از قهرت سخت ترسانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من از سطوت سخت بیم‌ناک و هراسانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من به درگاه کرم‌ت از امیدوارانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو و من به شهود جمالت از مشتاقانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من به یکتایی‌ات مُقَرَّر و معترفم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من به درگاهت از سائلان و فقیرانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من تو را تسبیح و تنزیه گویانم.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، و من از تکبیرگویان مقام کبریایی توام.
هیچ خدایی جز تو نیست، منزهی تو، که خدای من و خدای پدران پیشین من هستی.

ای خدای من! این است ثنا و ستایش من در پیشگاه مجد و عزت و اخلاص من در ذکرِ مقامِ توحید و یکتایی‌ات و اقرار و اعتراف من به نعمت‌هایی که به شمار آوردم. گرچه معترفم که نعمت‌هایت را از بس زیاد و فراوان و هویداست در وجود حادث من سبقت داشته آن نعمت‌ها را به شمار نتوانم آورد که از عهد ازل مرا منظور داشتی و با آن نعمت‌ها از بدو خلقت و اول زندگانی و احتیاجم رابه غنا و بی‌نیازی

مبدل ساختی و رنج و آلم را از من فرمودی و اسباب و وسایل آسایش، عطا کردی و دفع هر سختی نمودی و از هر غم و اندوهم رهانندی و عافیت در تن و سلامت در دین بخشیدی.

باری، ای مُنعم حقیقی! نعمتت بر من آن قدر بسیار و بی حد و شمار است که اگر خلق اولین و آخرین مرا بر ذکر آن نعمت‌ها کمک کنند باز نه من و نه تمام اولین و آخرین برشمارش قادرند.

ای ذات پاک بلند مرتبه، پروردگار بزرگ، کریم مهربان! نعمت هایت به شمار نیاید و ثنایت را جز تو کس نتواند و نعمت هایت را سپاس‌گزاری و پاداش ندارد. درود فرست بر محمد و آل محمد و نعمتت را بر ما به حد کمال رسان و ما را به طاعتت سعادت‌مند گردان. تو منزّه از شرک و شریکی و هیچ‌خدایی جز تو نیست.

ای خدا! البته تو دعای بندگان مضطر و پریشان را اجابت کنی^۱ و هر رنج و آلم را برطرف گردانی و غم‌دیدگان را به فریادرسی و بیماران را شفابخشی، فقیران را غنی گردانی و جبران حال شکسته دلان کنی، به کودکان ترحم و به بزرگان یاری فرمایی. نه جز تو کسی را یار و یابوری و نه فوق تو در عالم‌قادری است و تو بلند مرتبه و بزرگ‌خدایی و بس.

ای خدایی که اسیران و زندانیان را از حبس آزاد کنی و به طفل صغیر روزی بخشی!

ای پناه هر دل‌ترسان که به تو پناهنده شود!

ای خدای یکتایی که هیچ شریک و مددکاری نیست! درود فرست بر محمد و آل محمد و در این آخر روز، هر نعمت که به هر یک از بندگان عطا می‌کنی، به من

۱. نمل، آیه ۶۲: «یا چه کسی است که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را بر طرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد.»

بهترین آن عطا کن از انواع نعمت ظاهر که به خَلق می‌بخشی و نعمت باطن که همی تجدید می‌کنی و تازه می‌گردانی و بلیه و مصیبت‌ها که بر طرف می‌سازی و اندوه و غمی که زایل می‌کنی و دعایی که مستجاب می‌گردانی، عمل نیکی از لطف می‌پذیری و کار زشتی که می‌پوشانی که البته تو با لطف ازلی و علم ذاتی بر تمام امور آگاهی و بر کلیه اشیا قادری.

ای خدا! تو نزدیک‌ترین کسی که از او مسئلت توان کرد و زودتر از همه کس دعای ما را اجابت می‌کنی و بخشنده کرم و بزرگواری‌ات بیشتر و عطایت وسیع‌تر است، سائلان را بهتر از هر کس اجابت کنی که در دنیا و آخرت به خَلق بالطف و بخششی و در دو عالم بر بندگان مهربانی. مقصود بی مثل و مانندی و جز تو آرزویی نداریم.

هر وقت دعا کردم اجابت فرمودی و مسئلت نمودم عطا فرمودی، اظهار شوق نمودم با من مهربانی کردی، بر مهالک و سختی‌ها بر تو اعتماد کردم مرا نجات دادی، هرگاه به درگاهت زاری کردم مرا کفایت فرمودی.

ای خدا! درود فرست بر محمد که بنده و رسول و فرستاده توست و بر همه اهل بیتش که نیکویان و پاکان عالمند و نعمت هایت را بر ما به حد کمال رسان، عطایت را بر ما گوارا ساز و ما را از شکرگزاران و متذکران نعمت‌های خویش محسوب دار و این دعا را از کرم اجابت فرما، ای رب العالمین!

ای خدا ای آن‌که بر ملک وجود مالکی و بر هر چیز توانا و قادری و قاهر، عیب و نقصان خَلق را مستور می‌داری و چون آمرزش طلبند می‌آمیزی. ای آخرین مقصود طالبان و مشتاقان عالم و ای منتهای آرزوی دل امیدواران! ای آن‌که علم ازلی‌ات بر هر چیز محیط و حلم و رأفت و رحمت بر عذر خواهان وسیع است (طلاق، آیه ۱۲) ای خدا! ما در این عصر که تو شرافت و عظمت بخشیدی به وسیله پیغمبر و رسول گرامی‌ات حضرت محمد ﷺ که برگزیده خَلق و امین وحی و مبشر و منذر اهل

زمین و چراغ روشن عالم است^۱ به درگاه تو روی آوریم همان پیغمبری که به وجودش نعمت بزرگ به مسلمانان عطا کردی و او را رحمت واسع بر جهانیا نش قرار دادی^۲ بار خدایا! درود فرست بر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ که او از جانب تو لایق این درود است. ای خدای بزرگ! درود فرست بر او و بر اهل بیتش که همه برگزیدگان و نیکویان و پاکان عالمند و زشتی‌های ما را با پرده عفو و بخشش بپوشان. تویی که به درگاه رحمت فریاد و فغان خلق به انواع زبان‌ها بلند است پس ما را هم در این عصر از هر خیر و سعادت که میان بندگان قسمت می‌کنی نصیبی کامل عطا فرما و از هر نوری که به آن نور خلق را هدایت می‌کنی و رحمتی^۳ که بر عالمیان میسر می‌سازی^۴ و برکتی که نازل می‌گردانی و لباس عافیتی که می‌پوشانی و رزقی که وسعت می‌دهی^۵ ای مهربان‌ترین مهربانان عالم!

ای خدا! ما را در این هنگام، رستگاری و فیروزی بخش و از آنان که نیکوکاری و بهره‌مندی یافتند قرار ده و از محرومان مگردان، از رحمت بی‌پایانت ما را بی‌بهره مساز و از چشم‌امیدی که به فضل و کرم‌ت داریم ناامید مساز، از رحمتت ما را محروم مگردان و از آن فضیلت و مرتبت که از عطایات چشم انتظار داریم نومید مگردان، از درگاه کرم‌ت ما را مأیوس و مردود مگردان.

۱. فصلت، آیه ۴ و احزاب، آیه ۴۵.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. نماد روشنایی و تاریکی اغلب در قرآن به کار رفته است نه برای این‌که مورد استفاده آن را در تصوف و فلسفه نشان دهد، مثل مکتب اشراق سهروردی. یک مثال خوب از استعمال آن در قرآن را در زیر می‌آوریم: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد (بقره، آیه ۲۵۷). هم‌چنین آیه معروف روشنایی نیز در سوره ۲۴ (نور) آیه ۳۵ وجود دارد که در بردارنده این جمله است: «و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند.»

۴. شوری، آیه ۲۸.

۵. اسراء، آیه ۳۰.

ای با جود و بخشش و با لطف و کرم‌ترین!

به درگاه تو با یقین به فضل و احسانت روی آورده و دعوت به خانه کعبه‌ات را اجابت کرده‌ایم و قصد زیارت آن داریم.^۱ پس تو ای خدا! بر اعمال حج، ما را یاری فرما و حجّ ما را کامل و مقبول گردان، از تقصیرات ما درگذر و عافیت و آسایش عطا فرما، که ما دستی با ذلت و خواری اعتراف به گناه به درگاهت دراز کرده‌ایم. ای خدا! ما را به کرم‌ت در این عصر هر چه درخواست می‌کنیم به ما عطا فرما و در مهماتی که از تو به لطف و رحمت می‌طلبیم ما را یاری کن که ما بر کفایت امورمان جز تو کسی نداشته و پروردگاری غیر تو نداریم.

فرمان تو در ما نافذ است و علمت به ما محیط^۲، حکم قضا و قدرت در حقّ ما عدل است. تو در حقّ ما خیر مقدر فرما و ما را از اهل خیر و صلاح قرار ده.

ای خدا! بر ما به صرف جود و کرم خود فرض و لازم ساز که ما را پاداش عظیم و ذخیره گران‌بها و آسایش دائم کرامت کنی. گناهان ما را تمام ببخش و ما را با مستحقین هلاک و عذاب به هلاکت مرسان،^۳ و از ما رأفت و رحمت را بازگیر، ای مهربان‌ترین مهربانان!

ای خدا! ما را در این هنگام از آنان قرارده که از تو درخواست کردند و تو به آنها عطا فرمودی و شکرت را به جای آورند و تو بر نعمت افزودی؛^۴ به درگاهت توبه

۱. دوباره به مراسم مذهبی که در روز عرفه برگزار می‌شود رجوع کنید. بیت العتیق همان کعبه است.

۲. طلاق، آیه ۱۲.

۳. کلمه نابود شدن (هلاک) که از ریشه لغت هالکون (کسانی که نابود شدند)، بارها در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است که منظور کیفر خدا به بدکاران است، مخصوصاً گذشتگان و نسل‌های پیشین، به عنوان نشانه و اختطاری برای نسل‌های حاضر. برای مثال، سوره ۶ (انعام) آیه ۶: «آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم.» هم‌چنین سوره یونس، آیه ۱۳؛ مریم، آیه ۹۸؛ انبیاء، آیه ۹.

۴. بقره، آیه ۵۸: «تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.»

کردند و تو توبه شان را پذیرفتی،^۱ و تبرّی از جمع گناهان جُستند و تو همه را آفریدی، ای صاحب جلال و بزرگواری.

ای خدا! ما را به هرکار خیر موفق دار و بر طاعتت قوی گردان و تضرع ما را به درگاهت بپذیر، ای بهترین کسی که از او چیزی درخواست کنند و مهربان تر شخصی که از او ترحم جویند.

ای خدایی که بر تو چیزی از حرکت مژگان و اشاره به گوشه چشمان و آنچه در مکنون ضمیر استقرار یابد و نهانی های دل ها پیچیده و پوشیده نیست به تحقیق تمام این ها را دانشت فراگرفته و حلمت گشادگی بخشیده. منزهی تو و بالاتر و برتر از آنچه بیدادگران و کافران بگویند برتری بزرگ.

تسبیح گوید تو را آسمان های هفت گانه و زمین ها و آنچه در بین آنهاست، همه به تسبیح و تقدیس مشغولند و هیچ در عالم نیست جز آن که تو را تسبیح می کند.^۲ پس هر ستایش و مجد و بلندی و عزت مخصوص توست.

ای خدای صاحب مقام و جلال و بزرگواری و فضل و احسان و نعمت های بزرگ! تنها تویی دارای وجود و بخشش و رأفت و مهربانی.

ای خدا! تو از رزق حلال مرا روزی وسیع ده و سلامت و آسایش در تن و دینم عطا فرما و در خوف و هراسم ایمنی عطا کن^۳ و از آتش دوزخم آزاد گردان.

ای خدا! مرا به فکر خود مبتلا مگردان^۴ و به عذاب استدراج به عقوبت

۱. توبه، آیه ۱۰۴: «فقط خداوند توبه را از بندگان می پذیرد.»

۲. این جمله بیشتر کلمه ای است که از قرآن نقل قول می کند: اسراء، آیه ۴۴.

۳. قریش، آیه ۳: «پس [به شکرانه این نعمت بزرگ] باید پروردگار این خانه را عبادت کنند.»

۴. آل عمران، آیه ۵۴: «یهود با خدا مکر کردند و خدا هم در مقابل آنها مکر کرد و خدا از همه بهتر تواند مکر کرد.» هم چنین رعد، آیه ۴۲؛ نمل، آیه ۵۰ و غیره.

سخت‌م‌گیر و مرا^۱ رسوا مکن^۲ و شرّ فاسقان جن و انس را از من دور ساز.

سپس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیده‌های مبارکش اشک می‌ریخت مانند دو مَشک، و به صدای بلند گفت:

ای شنواترین شنوندگان و بیناترین بینایان، ای سریع‌ترین محاسبان^۳ و مهربان‌ترین مهربانان عالم! درود فرست بر محمد ﷺ و آل او که بزرگان و با خیر و برکت‌ترین عالمیانند.

و از تو ای خدا! در خواست دارم آن حاجتم را که اگر عطا کنی دیگر از هر چه محروم کنی زیان ندارم و اگر آن حاجتم روا سازی دیگر هر چه عطا کنی نفعی به حالم ندارد. درخواست دارم که از آتش دوزخم رهایی بخشی. خدایی جز تو نیست که یکتایی و شریکی نداری، ملک وجود و ستایش مخصوص توست و تو بر هر چیزی قادری، ای پروردگار، ای پروردگار عالم!

سپس مکرر می‌گفت: «یارب» و کسانی که دور آن حضرت بودند تمام گوش داده بودند به دعای آن حضرت و اکتفا کرده بودند به «آمین» گفتن، پس صداهایشان بلند شد به گریستن با آن حضرت، تا غروب کرد آفتاب و بار کردند و روانه جانب مشعرالحرام شدند.^۴

۱. اعراف، آیه ۱۸۲-۱۸۳: «و آنان که آیات ما را تکذیب کردند به زودی آن‌ها را به عذاب و هلاکت می‌افکنیم از جایی که فهم آن نکنند.» هم‌چنین قلم، آیه ۴۴.

۲. نساء، آیه ۱۰۴: «همانا منافقان مکر و حيله می‌کنند و خدا نیز با آنان مکر می‌کند.»

۳. یکی از اسمای الهی که در قرآن آمده: انعام، آیه ۶۳.

۴. در این قسمت مؤلف اظهار داشته که در برخی منابع بخش دیگری به دعای امام حسین (ع) اضافه شده است، بخشی که او خود بعداً بیان داشتند. افراد دیگر مثل مجلسی شک خود را نسبت به این بخش آخر بیان داشته. در حقیقت مطمئناً این قسمت از ابن عطاء الله الاسکندری است. بنابراین من در این جا هیچ ترجمه‌ای ندارم.

دعای امام سجاده علیه السلام

۱. ستایش پروردگار

حمد و سپاس خدای را، آن نخستین بی پیشین و آن آخرین بی پسین. خداوندی که دیده بینایان از دیدارش قاصر است و اندیشه و اصفان از نعمت او فروماند. آفریدگان را به قدرت خود ابداع کرد و به مقتضای مشیت خویش جامه هستی پوشید. سپس آفریدگان را با اراده خود به راه راست راهی ساخت^۱ و آن‌ها را در مسیر

→ خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند ترجمه این قسمت را به صفحات ۶۴-۹ و ۱۹۷۳ و leiden کلمات قصار صوفیه ابن عطاءالله و V.Danner هم‌چنین sophiaperennis و «یک شاذیلی موجود در تشیع» و w.chittick صفحات ۹۷-۱۰۰ و ۱۹۷۲ و شماره ۱، جلد ۱، مراجعه کنید.

۱. تخلص الایض تفسیری بر صحیفه است (ص ۳۴ و ۱۹۶۱-۲ م/ ۱۳۸۱ ق، تهران) السید علیخان الشیرازی (وفات ۱۱۲۰ ق/ ۱۷۰۸ م) موضوعی را تذکر می‌دهد که بعضی از مردم ممکن است در این جا دچار اشتباه شوند؛ یعنی «ضمیر «آن‌ها» به همه موجودات بر می‌گردد در حالی که تعداد معینی از مخلوقات دشمنان خدا هستند، بنابراین چگونه این جمله می‌تواند درست باشد؟ پاسخ این است که طبیعت هر زوج براساس آفرینش ذاتی و اصلی‌اش همه چیز را دوست دارد و در جست‌وجوی خوبی است (روم، آیه ۳۰) و همه خوبی‌ها از خوبی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنان‌که وجود همه از وجود او نشئت می‌گیرد. بنابراین در حقیقت همه مخلوقات تنها او را دوست دارند حتی اگر این دوست داشتن مطابق با نام (ظاهری) باشد و یا بر حسب زیبای خارجی و خوبی، یا مقام دنیایی و مالکیت و یا هر چیز دیگری) سپس الشیرازی در فتوحات المکیه از ابن عربی نقل می‌کند: (هیچ موجودی هیچ چیز را دوست ندارد مگر خالقش را، اما او (خالق) از وی (مخلوق) تحت پوشش خیلی چیزها مثل زینب، سعاد (suad)، هندو لیل (اسامی زنان)، درهم و دینار، مقام دنیایی و همه چیزهایی که در این دنیا وجود دارد پنهان می‌شود، چون یکی از دلایل عشق زیبایی است. تنها متعلق به اوست، از این رو زیبایی در اصل عشق را بر می‌انگیزد. اکنون، «خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد» (پیامبر) و از این رو او (خدا) خود را دوست دارد. یکی دیگر از دلایل عشق تقواست و تقوا (احسان) تنها زمانی خوب است که از جانب خدا باشد: هیچ کس پرهیز کار نیست مگر خدا (لامحسن الا لله). بنابراین اگر شما زیبایی را دوست دارید هیچ چیز را غیر خدا دوست ندارید، چون اوست که زیباست. و اگر شما تقوا را دوست دارید، تنها خدا را دوست دارید چون اوست که با تقواست. در هر موردی، موضوع عشق (معشوق) چیزی جز خدا نیست).

مَحَبَّت خویش برانگیخت. کسانی را که اراده خدا آن‌ها را بر دیگران مقدّم داشته یارای تأخیر و عقب افتادن ندارند و نیز کسانی که مشیت الهی، آنان را از دیگران عقب‌تر انداخته است، قدرت جلو افتادن ندارند. و خدای متعال برای هر یک از جانداران، رزق معلومی را تقسیم نموده است، که هرگز نتواند آن کس که برایش رزق زیادی مقدر فرموده از آن بکاهد و کسی که برایش اندک مقدر نموده، بر آن بیفزاید. آن‌گاه خداوند در زندگی هر یک از آفریدگان، اجلی را معین نموده و برای آن پایانی را منظور داشته است. که با گذر ایام عمر به سوی آن گام بر می‌دارد و با سپری شدن لحظات روزگار، آن اجل فرا می‌رسد. و آن‌گاه که آخرین قدم را بر می‌دارد، عمر او به پایان می‌رسد.

خداوند جان او را بگیرد و به سوی مقصدی که دعوتش فرموده است؛ یعنی ثواب وافر و بهشت برین یا شقاوت و دوزخ الهی، رهسپار سازد. این، برای آن است که بدکاران را به کیفر اعمال زشت خود برساند و نیکوکاران را بر اساس عدالت خویش، پاداش نیکو عطا فرماید (نجم، آیه ۳۱). پاک و منزّه است اسمای او و آشکار است نعمت‌هایش. هیچ کس حق ندارد از کار او بازخواست، اما همگان در پیشگاه او مورد سؤال واقع می‌شوند (انبیاء، آیه ۲۳). ستایش مخصوص خدایی است که اگر شناخت حمد و ثنای خویش را با ابتلای بندگان به نعمت‌های گوناگون و احسان‌های فراوان دریغ کند^۱ بندگان آن نعمت‌ها را به کار می‌داشتند و ستایش او انجام ندهند و رزق و روزی خویش گسترش دهند و شکر او ننمایند.

→ این یکی از مطالبی بود که در لمعات فخرالدین عراقی است که در W.C.chittich,P.L.Wilsonn,Newyork آماده ارائه است.

۱. فجر، آیه ۱۵ - ۱۶: «اما انسان چون خدا او را برای آزمایش و امتحان کرامت و نعمت بخشید [در آن حال مغرور می‌شود و] گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشت.»

در این صورت از مرز انسانیت خارج شده و به حدّ حیوانیت سقوط کنند، چنان‌که خداوند متعال در کتاب محکم خویش، آنان را چنین توصیف کرده است:^۱ «حیوانند، بلکه از حیوان گمراه‌ترند» (فرقان، آیه ۴۴).

و ستایش مخصوص خداست، چرا که بهره‌ای از معرفت خود را به ما ارزانی فرمود و از نعمت شکر خویش به ما الهام فرمود و برخی از درهای نامتناهی علم به ربوبیتش را به سوی ما گشود.

و ما را به مرتبه اخلاص در توحید خویش راهنمایی نمود و از شائبه الحاد و شک در امرش دور کرد.^۲ او را چنان ستایشی کنیم که در تمام عمر در شمار بندگان ستایش‌گر پروردگار باشیم و با ستایش خویش، گوی سبقت را از کسانی که به مقام عفو و خشنودی او سبقت گرفته‌اند برابیم.

حمد و ستایش که تاریکی‌های عالم برزخ^۳ را برای ما روشن سازد و راه دشوار جهان آخرت^۴ را برای ما آسان گرداند و منازل ما نزد شاه‌دان صحنه محشر^۵، شریف‌تر شود.

(روزی که هر شخصی به پاداش و کیفر اعمالش می‌رسد و هرگز به کسی ستم

۱. به معنای (متن روشن از کتابش (قرآن)) به صفحات قبل نکته ۴۸ در نکات بخش ۱ مراجعه شود.

۲. به صورت تحت‌اللفظی؛ یعنی «در خصوص امر او» شیرازی توضیح می‌دهد که (امرش) یعنی (هم دانش و معرفتش از طبیعت و ویژگی‌هایش (خدا) و هم دین و شریعتش، نکات بخش ۱).

۳. در این جا فاصله یا برزخ به زمانی اشاره دارد که میان مرگ و روز قیامت وجود دارد. چنان‌که در قرآن سوره (مؤمنون) آیه ۱۰۰ «و در برابر آن‌ها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند» هم چنین کتاب شیعه در اسلام ص ۱۶۴-۱۶۵ و دائرة المعارف اسلام (چاپ جدید) ج ۱، ص ۱۰۷۱-۱۰۷۲ را ملاحظه کنید.

۴. بر طبق حدیثی از پیامبر: عبور از قبر به سوی عرصه‌های اجتماع (عرصات المحشر) در روز قیامت برای برخی از مردم ناگوار و برای برخی دیگر دل‌نواز و تسکین دهنده است (شیرازی در نکات بخش ۱ نقل کرده است).

۵. جایگاه شاه‌دان (مواقیف الاشهداد) همان جایگاه فرشتگان، پیامبران، امامان و مؤمنین است که در روز قیامت به عنوان شاهد اعمال افراد در طول زندگی دنیویشان حاضر می‌شوند. در سوره هود، آیه ۱۸ و غافر، آیه ۵۱ نیز اشاره شده است.

نمی‌شود) (جاثیه، آیه ۲۲) (روزی که هیچ یار و یاورى نمی‌تواند کارى انجام دهد و انسان‌های گرفتار عذاب یارى نمی‌شوند) (دخان، آیه ۴۱).

خدای را آن‌گونه ستایش می‌کنم که حمد و ثنای ما تا اعلیٰ علین برسد^۱ (در کتاب مرقوم نزد شاه‌دان مقرب الهی قرار گیرد) (مطففین، ۲۰-۲۱).

ستایشی که موجب چشم‌روشنی ما به هنگامی گردد که چشم‌ها از ترس و وحشت، برق زنند و خیره شوند^۲ و ما به وسیله حمدمان، روزی که بدکاران رو سیاه هستند، نزد پروردگار رو سفید شویم^۳.

حمدی که ما را از آتش دردناک الهی برهاند و در جوار خدای، جای دهد. ستایشی که به ما توان آن بخشد تا بتوانیم با فرشتگان مقرب الهی رقابت و هم‌دوشی نماییم و در بهشت جاوید الهی و محل کرامت ربوبی با انبیا و رسل الهی هم‌نشین شویم.

ستایش، مخصوص خدایی است که برای ما اخلاق نیکو و صفات حسنه را برگزید. و برای ما روزی‌های پاکیزه ارزانی داشت^۴. و ما را بر همه آفریدگان، برتری و فضیلت پایدار بخشید. تا آن‌جا که همه آفریدگان با قدرت کامل و عزت الهی، مطیع و منقاد ما گردیدند.^۵

۱. در قرآن سوره ۸۳ (منافقین) آیه ۱۸ و ۱۹ به علین اشاره شده است و تفاسیر متنوعی دارد. برای مثال گفته شده است که: بالاترین طبقه بهشت یا جایی در آسمان هفتم است که روح مؤمنین بعد از مرگ در آن‌جا به سر می‌برند، یا کتابی است در آسمان هفتم که در آن اعمال فرشتگان و جن و انس نیکوکار ثبت شده است.

۲. قیامت، آیه ۷ به بعد: «روزی که چشم‌های خلق [از وحشت و هول] خیره بمانند و ماه تابان تاریک شود و خورشید و ماه جمع گردد (و هر دو بی نور شوند). در آن روز انسان گوید: [ای وای از سختی عذاب] کجا مقرّ و پناهی خواهد بود؟»

۳. آل عمران، آیه ۱۰۶: «در روزی که گروهی رو سفید و گروهی رو سیاه باشند، اما سیه رویان [را نکوهش کنند که] چرا بعد از ایمان باز کافر شدید؟ اکنون بچشید عذاب را به کیفر کفر و عصیان خود.»

۴. غافر، آیه ۶۴: «و شما را صورت‌گیری کرد و صورتتان را نیکو آفرید، و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد.»

۵. در کنار آیات قرآنی متعددی که به جایگاه مرکزی، انسان در جهان هستی به خاطر ظرفیتش به عنوان جانشین و

ستایش مخصوص خدایی است که جز باب نیاز ما به سوی خودش همه درهای نیاز را بر روی ما بسته است با این حال، چگونه می‌توانیم او را ستایش کنیم و کی می‌توانیم از عهده شکر او برآییم؟^۱

حمد از آن خدایی است که ابزار بسط و گسترش را با ما درآمیخت و اسباب قبض را برای ما قرارداد^۲ و ما را با نشاط‌های زندگی کامیاب نمود^۳ و جوارح انجام اعمال را

→ خلیفه خدا در زمین اشاره دارد، موجودی که شریک همه صفات و ویژگی‌های الهی است، آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که به یکی از نتایج اصلی این درجه مخصوص اشاره دارند: تسلط انسان بر همه جهان هستی. برای مثال: نحل، آیه ۱۲: «او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت.» یا لقمان، آیه ۲۰: «آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده؟» و هم چنین ابراهیم آیات ۳۲-۳۳: نحل، آیه ۶۵ و غیره.

۱. در زبان عربی این‌گونه خوانده می‌شود «لامتی» که بر طبق تفسیر «الشیرازی» می‌توان به دو صورت از آن برداشت کرد: هم به این معنا که (نه غیر ممکن است بتوان سپاس تو را گفت) هرگز، (امکان دارد بتوان...) و هم به این معنا که نه (درست نیست بگوییم) چه وقت (به این منظور که نشان دهد می‌توان سپاس او را گفت).
۲. بر طبق تفسیر «شیرازی»: منظور انقباض و انبساط دستگاه‌های بدن است مثل: اعصاب، ماهیچه‌ها، سیاهرگ‌ها، شریان‌ها، گوشت و غیره.

۳. یا «دم رایحه زندگی». شیرازی این‌گونه تفسیر می‌کند: ارواح می‌تواند جمع روح به معنای جان باشد که در این صورت در احادیثی که از امام علی، امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) منقول است توضیح داده شده است: (۵ روح برای مقربین وجود دارد (واقع، آیه ۱۱): روح پرهیزکاری، چرا که آن‌ها به همه چیز معرفت دارند. روح ایمان، چرا که آن‌ها خدا را عبادت می‌کنند. روح قدرت چرا که آن‌ها در جهادی مقدس بر ضد دشمنان شرکت می‌کنند و روح صبر به اسباب معاش خود توجه دارند، چرا که آن‌ها از لذت غذا و ازدواج بهره می‌برند و روح بدن، چرا که آن‌ها حرکت و پیشرفت می‌کنند. ۴ روح برای اصحاب میمنه وجود دارد (واقع، آیه ۸) چرا که آن‌ها روح پرهیزکاری ندارند و ۳ روح برای اصحاب مشئمه وجود دارد (واقع، آیه ۸).

و چهارپایان از آن‌جا که آن‌ها (روح پرهیزکاری) و روح ایمان ندارند.

ارواح می‌تواند جمع روح به معنای رایحه نفس هم باشد. شریان‌های بدن دو نوع حرکت دارند، انقباض و انبساط. این کار کردشان برای بیرون دادن بخار (دم) از قلب است که با حرکت انقباض صورت می‌گیرد و برای جذب هوای تازه حرکت انبساط را انجام می‌دهند، بدین ترتیب قلب تازه و با طراوات می‌شود و حرارت طبیعی اش نیز از آن خارج می‌گردد. به وسیله همین «رایحه نفس» است که قوه ذهنی حیوان و حرارت طبیعی در سراسر

در وجود ما آفرید و با روزی‌های پاک، به ما غذا داد و با فضل و کرم خود ما را بی نیاز ساخت و با نعمت‌های بی پایان خویش بر ما منت نهاد.^۱ آن‌گاه برای این که طاعت ما را بیازماید به ما فرمان داد و برای این که شکر و سپاس ما را آزمایش کند ما را از اموری نهی فرمود.^۲ با آن‌که ما بندگان از امر او سرپیچی کردیم و بر مرکب نافرمانی سوار شدیم،^۳ اما او بر عقوبت ما مبادرت نکرد.^۴ و در انتقام خویش تعجیل نفرمود، بلکه با رحمت خاص خود از روی لطف و کرم با ما مدارا نمود و با رأفت و مهربانی، ارزانی حلم و بردباری، انتظار توبه و بازگشت ما را داشت.

ستایش مخصوص خدایی است که ما را به توبه راهنمایی کرد، نعمتی که فقط به خاطر فضل و کرمش از آن بهره‌مند شدیم و اگر تنها به وسیله توبه، اهل فضل و کرم خدا به شمار آییم تحقیق نعمت او نزد ما نیکو و احسان و فضل او بر ما، بسیار عظیم است.^۵

البته نسبت خداوند در مورد توبه برای کسانی که پیش از ما زندگی می‌کردند

- بدن پخش می‌شود از این رو این (رایحه نفس) که قلب خود را به وسیله آن تازه و با طراوت می‌کند همان «رایحه زندگی» است و اگر این رایحه دم و بازدم برای مدتی به قلب نرسد، زندگی نیز از او قطع خواهد شد.
۱. نجم، آیه ۴۸: «و هم اوست که [بندگان را] بی نیاز کند و سرمایه باقی بخشد.
۲. در این جا شیرازی از امام جعفر صادق (ع) حدیثی نقل می‌کند: «سپاس‌گزاری از نعمت‌ها دوری از محرمات است.»
۳. شیرازی توضیح می‌دهد که: «راه» به صورت مفرد استفاده شده و بی‌راهه‌های انحرافی (پراکنده) به صورت جمع. چون راه راست یکی است در حالی که بی‌راهه‌ها چند تا هستند: «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید. و از راه‌های پراکنده [و انحرافی] پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد (انعام، آیه ۱۵۳).
۴. یونس، آیه ۱۱: اگر همان‌گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی»‌ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می‌کرد. [به زودی] عمرشان به پایان می‌رسید (و همگی نابود می‌شدند).
۵. در این جا «بلا» به عنوان منفعت ترجمه شده است. معمولاً به معنای امتحان، آزمایش یا بدبختی است، اما در این جا آبروی، نظر به سوره انفال، آیه ۱۷ و با توجه به مفسرین این‌گونه ترجمه کرده است: «... و برای آن‌که مؤمنان را به آزمونی نیکو از سوی خود بیازماید.» هم‌چنین در بخش ۲ تفسیر شیرازی نگاه کنید.

این گونه نبوده است.^۱ همانا، خداوند آنچه خارج از توان و طاقت ما بود از ما برداشته^۲ و جز به اندازه توان، به ما تکلیف نفرموده^۳ و تنها به تکالیف سهل و آسان، ما را موظف ساخته است^۴ و برای هیچ کس، حجت و عذری باقی نگذاشته است.^۵

بنابراین، شقی و زیان کار کسی است که با معصیت پروردگار هلاکت خویش را فراهم می‌سازد^۶ و سعادت‌مند و رستگار کسی است که مشتاق و راغب خدا بوده و از

۱. بر طبق تفسیر شیرازی در بخش ۲ این مسئله بر می‌گردد به تفاوت عادت (سنت) خدا درباره توبه مسلمین و سنت خدا در خصوص یهودیان. در خصوص اولی (مسلمین) خدا تنها از آن‌ها خواسته که توبه کنند (النادم) اما در مورد دومی (یهودیان) خدا از آن‌ها خواسته که علاوه بر توبه به کشتن یکدیگر تیغ بکشند (قتل انفسهم) چنان‌که در بقره، آیه ۵۴ آمده: «و وقتی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم، شما به نفس خود ستم کردید. که گوساله پرست شدید، اکنون به سوی آفریدگارتان بازگردید و (به کیفر جهالت خود) به کشتن یکدیگر تیغ برکشید.»

۲. بقره، آیه ۲۸۶: «پروردگارا! تکلیف گران و طاقت فرسا که بر پیشینیان ما نهاده‌ای بر ما مگذار. پروردگارا! بار تکلیفی فوق طاقت ما بر دوش من.»

۳. بقره، آیه ۲۸۶: «خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او.» بر طبق مطالب شیرازی این آیه مرجع میزان وظایف است - بر اساس اعتقادات مسلمین - خدا به یهودی‌ها وظایف سخت‌تری مثل «انجام پنجاه رکعت نماز واجب در روز، پرداخت یک چهارم مالشان به عنوان صدقه...» محل کرده بود. هم‌چنین مرجع این مطلب نیز در سوره ۴ (نساء) آیه ۱۶۰ آمده: «پس به جهت [این همه] ظلمی که یهود کردند و هم بدین جهت که بسیاری مردم را از راه خدا منع کردند، ما نعمت‌های پاکیزه‌ای را که بر آن‌ها حلال بود حرام گردانیدیم؛» هم‌چنین به مطالب شیرازی در بخش ۲ رجوع کنید.

۴. حج، آیه ۷۸: «و شما را برگزیده [و به دین خود سرافراز کرده] و در مقام تکلیف بر شما مشقت و رنج نهاده.» و آیاتی از این قبیل.

۵. نساء، آیه ۱۶۵: «رسولانی را فرستاد که [نیکان را] بشارت دهند و [بدان را] بترسانند تا آن‌که پس از فرستادن رسولان، مردم را بر خدا حجتی نباشد.» و هم‌چنین تحریم، آیه ۷: «ای کافران! امروز عذرخواهی مکنید [که پذیرفته نیست] تنها آنچه [در دنیا] می‌کرده‌اید به آن مجازت می‌شوید.»

۶. (علی رغم او) (علیه) را شیرازی این‌گونه معنا می‌کند که: «علی رغم میل خدا (در حالی که او باید نابودی ایشان را بخواهد)، چرا که خدا از این‌که بندگان او نابود شوند خشنود نمی‌شود. از این رو خدا رحمت خود را شامل

او اطاعت می‌کند.

و ستایش مخصوص خداست. آن‌سان که بتواند همه ستایشی را که مقرب‌ترین ملائکه و بهترین خلق او و پسندیده‌ترین ستایش‌گران نزد او انجام می‌دهند شامل بشود. ستایشی که فضیلت و برتری آن نسبت به سایر ستایش‌ها بسان برتری پروردگار بر تمام خلق باشد.

پس از همه حمد و ثناها، باز حمد و ثنا از آن اوست. در مقابل هر نعمتی که به ما و بر همه بندگان گذشته و بازماندگان عطا فرموده، حمدی سزای اوست به اندازه همه اشیایی که علم بی‌پایانش به آن‌ها احاطه دارد و در برابر هر یک از آن اشیا و موجودات، به اندازه چندین برابر عددشان حمدی ابدی و سرمدی تا روز قیامت سزای اوست.

حمدی که اندازه‌اش پایان‌ناپذیر و شمارش بی‌حساب و مقدارش نامتناهی و زمانش پیوسته باشد. حمدی که ما را به مقام عفو و طاعتش برساند و موجب خشنودی او و وسیله آمرزش گردد.^۱

و ما را به سوی بهشت خدا راهنمایی کند و از عذاب الهی حفظ نماید و از غضبش ایمن گرداند و بر طاعت و بندگی‌اش مؤید بدارد و از معصیتش باز دارد و یاور ما برای ادای حق و انجام وظایف الهی باشد. حمدی که ما را در شمار سعادت‌مندان و اولیای

→ حال آن‌ها می‌کند و برای مجازات گناهانشان شتاب نمی‌کند. حتی او در مقابل آن‌ها در رحمتش صبور است و با مهربانی‌اش منتظر است که آن‌ها بازگردند. او درهای توبه را به روی آن‌ها می‌گشاید. بار تکالیف را از آن‌ها بر می‌دارد. چرا که آن‌ها توان تحمل آن را ندارند و تنها به اندازه ظرفیتشان بر عهده آن گذاشته. از این رو مثل این است که هرکس بعد از این همه تمهیداتی که خدا اندیشیده به خاطر اعمالش مجازات می‌شود و باز (حقیقت خدا نمی‌خواسته که او چنین اعمالی را مرتکب شود) ولی خود او این‌گونه انتخاب کرده است).

۱. شیرازی به این نکته اشاره دارد که امام ابتداء روز قیامت را خارج از محدوده ستایشش مطرح کرد و بعد به عنوان نوعی وعظ که مبدا سوء تفاهمی در انطباق با کسی که مورد ستایش قرار گرفته ایجاد شود به همین طریق نیز در دعایی دیگر می‌گوید: ستایش جاودان (ابدی) (خالد) مخصوص توست که جاودانی.

الهی قرار دهد^۱ و در صف آنان که شمشیر دشمنان به شهادت رسیده‌اند در آورد.^۲ البته او سرپرست و ستوده است.^۳

۲. دعایی برای صبح و شام

سپاس خدای را که به نیروی خود شب و روز را آفرید. و به توانایی خویش میان آن دو تفاوت قرار داد. و برای هر یک حدّ محدود و زمانی مشخص نهاد.^۴ هریک را درون دیگری فرو برد و برون آرد. از یکی بکاهد و به دیگری بیفزاید^۵ و با این نظم دقیق، روزی بندگان و نشو و نمای آنان را تأمین فرماید.

پس شب را برای بندگان آفرید تا در آن از حرکت رنج آور و فعالیت‌های خسته کننده بیارمند.^۶

و آن را لباس قرار داد تا مردم در آن آرام گیرند و خواب راحت کنند^۷ و این همه سبب آسایش و توانایی ایشان است و در پی آن به لذت و خوشی می‌رسند. و روز را

۱. کلمه (دوست) (ولی) خدا؛ برای مثال در (انفال، آیه ۱۹۰) اشاره دارد: «خدا با درست‌کاران دوستانه رفتار می‌کند.» به چند روش تفسیر می‌شود.

۲. بر اساس حدیثی که امام ششم از پیامبر نقل کرده است: «علاوه بر هر فرد پرهیزکاری، نوع دیگری از تقوا هم وجود دارد تا زمانی که در راه خدا کشته شود: دیگر هیچ عمل پرهیزکاری بهتر از آن وجود ندارد (الشیرازی، فصل دوم) هم‌چنین آل عمران، آیه ۱۵۷ و ۱۶۹ و نساء، آیه ۷۴.

۳. الشیرازی می‌گوید: «تناسب پایان یافتن این دعا که در مورد ستایش است با نام «ستودنی» آشکار است.

۴. پس، آیه ۴۰: «نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد.»

۵. فاطر، آیه ۱۳: «و شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب.» عین همین آیه یا مشابه آن بارها در قرآن آمده؛ مثل آل عمران، آیه ۲۷؛ حج، آیه ۶۱؛ لقمان، آیه ۲۹ و حدید، آیه ۶.

۶. یونس، آیه ۶۷ مشابه آن بسیار است: «او کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش بیابید.»

۷. فرقان، آیه ۴۷: «او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و خواب را مایه استراحت...» و آیاتی مشابه آن.

بینایی بخش قرار داد تا در آن به جست و جوی فضل حق خیزند،^۱ و به اسباب رزق و روزی او دست یابند.

و در زمین او در پی سود ناپایدار دنیا و ادراک نفع دائم آن جهان به راه افتند. به همه این امور کار ایشان را به سامان می آورد و اعمالشان را می آزماید^۲ و می نگرد که هنگام طاعت، و اوقات به جا آوردن واجبات، و موارد احکام او چگونه اند.

تا بدکاران را به جزای اعمالشان و نیکوکاران را به پاداش کردار نیکشان برساند (نجم، آیه ۳۱) بارالها! پس تو را سپاس که پرده سیاه شب را به نور صبح شکافتی و ما را از روشنی روز بهره مند ساختی.^۳ و در راه فراهم آوردن روزی، بینا فرمودی و از پیش آمدهای خطرناک بلا و سختی ها، نگه داشتی. شب را به صبح رساندیم و تمام آفریدگان جملگی پای در میدان صبح نهادند. آسمان و زمین و آنچه در این دو پراکنده ای، ساکن و جنبنده، ایستاده و رونده و هر چه در هوا بالا رفته، و آنچه در زمین پنهان شده به^۴ صبح درآمدند در حالی که همه در اختیار تو هستیم و همه در سرپنجه قدرت تو، به صبح رسیدیم در حالی که سلطنت و پادشاهی تو ما را فرا گرفته، و مشیت تو ما را تحت پوشش خود در آورده و به فرمان تو در کارها تصرف می کنیم^۵ و در

۱. اسراء آیه ۱۲: «ما شب و روز را دو نشانه توحید و عظمت خود قرار دادیم؛... تا [در پرتو آن] فضل پروردگارتان را بطلبید» و آیاتی مشابه آن.

۲. محمد، آیه ۳۱: «و ما همه شما را قطعاً می آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما چه کسانی هستند، و اخبار شما را بیازماییم.»

۳. انعام، آیه ۹۶: «او شکافنده صبح است...»

۴. جاثیه، آیات ۴ و ۳: «بی شک در آسمان ها و زمین نشانه های [فراوانی] برای مؤمنان وجود دارد و نیز در آفرینش شما و جنبندگان که در سراسر زمین پراکنده ساخته، نشانه هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.»

۵. الشوری (ص ۲۷) می گوید: در این جا فرمان (امر) به معنای هستی شناسی آن (تکوینی) است. فیلسوفان و حکما بین امر تکوینی، که به قوانین خلقت اشاره دارد و همه به صورت طبیعی باید از آن پیروی کنند یا نکنند. امر تکوینی را در سوره هایی مثل یس، آیه ۸۲: «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش» آن نیز بی درنگ موجود می شود.»

عرصه تدبیر تو رفت و آمد می‌کنیم. به غیر آنچه فرمان تو بر آن رفته کاری نتوانیم و جز آنچه تو بر ما بخشیده‌ای خیری به ما نرسیده است. امروز روزی جدید و تازه است، و او بر ما گواه آماده است، اگر خوبی کنیم ما را با سپاسگذاری ترک کند و اگر بدی کنیم نکوهش کنان از ما جدا گردد.^۱

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و نیکی همراه بودن با این روز را روزی ما گردان و ما را از بدی مفارقتش به دلیل ارتکاب گناه، یا کسب معصیت کوچک و بزرگ، حفظ فرما^۲ و در این روز بهره ما را از خوبی‌ها سرشار کن، و از زشتی‌ها پیراسته‌مان ساز، و از ابتدا تا پایان آن را برای ما از حمد و شکر و اجر و اندوخته آخرتی و فضل و احسان انباشته کن.

الهی! زحمت ما را بر فرشتگان نویسنده اعمال آسان گردان^۳ و پرونده کردارمان را از حسنات آکنده ساز^۴ و ما را نزد آن فرشتگان با کردارهای زشتان رسوا مکن.

۱. الشیرازی از امام ششم حدیثی نقل می‌کند که: «هیچ روزی نمی‌آید مگر این که به فرزند آدم بگوید: ای فرزند آدم! من روز جدیدی هستم و شاهی در برابر تو، پس در من خوب صحبت کن و اعمال خوبی انجام بده که شاهی برای تو در روز قیامت خواهم بود. که بعد از این هرگز دوباره مرا نخواهی دید. (ص ۲۱۸).
۲. تفاوت بین گناهان صغیره و کبیره در علوم دینی بسیار مورد بحث قرار گرفته است. (ر.ک: الشیرازی، ص ۲۲۳-۲۲۹).

۳. به فرشتگانی که اعمال انسان را ثبت می‌کنند در قرآن سوره ۸۲ (انفطار) آیات ۱۰-۱۲: «و بی شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده والا مقام و نویسنده [اعمال نیک و بد شما] که می‌دانند شما چه می‌کنید» در توضیح این جمله که «خداوند از رحمت ما را بر آن‌ها آسان گردان» الشیرازی از حکیم مشهور عصر صفوی شیخ بهایی نقل می‌کند که: «این جمله به این اشاره دارد که از خدا طلب حمایت می‌کنیم در برابر سخنان و کارهای فراوانی که نه منفعت دنیوی دارند و نه اجر اخروی، پس فرشتگان نسبت به اعمال و سخنان ما چیزهای کمی ثبت می‌کنند.» پیامبر فرمودند: «من از فرزند آدم متحیرم: دو فرشته او بر روی شانه‌های او هستند، سخنانش قلم‌های آنان و آب دهانش جوهر آنان است چگونه صحبت می‌کنند و در مورد گفته‌های خویش نگران نیستند؟» (ص ۲۲۴)

۴. تکویر، آیه ۱۰-۱۴: «و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود، و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود، و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد، و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود [آری، در آن هنگام] هر کس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است.»

خداوندا! در هر ساعت از ساعت‌های روز برای ما بهره‌ای از مقامات بندگان خاص^۱ و نصیبی از شکرت و گواه صدقی از ملائکهات قرار بده. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و جانب چپ و از همه طرف حفظ فرما.^۲

آن سان که ما را از نافرمانی تو باز دارد و به طاعتت راهنمایی کند و برای محبت و دوستی تو، به کار آید. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را در این روز و این شب و همه روزها مان برای انجام خیر، و دوری از شر، شکر نعمت‌ها و پیروی از سنت‌ها، دوری از بدعت‌ها و امر به معروف و نهی از منکر،^۳ پاسداری از اسلام، نکوهش باطل و خوار ساختن آن، یاری حق و گرمی داشت آن، راهنمایی گمراه و یاری ناتوان و پناه دادن به ستم‌دیده موفق بدار.

بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و امروز را فرخنده‌ترین روزی قرار بده که تاکنون یافته‌ایم و برترین رفیقی که با او همراه بوده‌ایم، و بهترین زمانی که در آن به سر برده‌ایم.

و ما را خشنودترین کسان از جمله بندگان که شب و روز برایشان گذشته قرار بده، شاکرترین ایشان در مقابل زحمت‌هایی که عنایت فرموده‌ای، و پایدارترین

۱. بر طبق مطالب شیرازی: معنای آن بدین صورت است که «برای ما برخی از بندگان را قرار دادی تا ما در پرتو نور آن‌ها روشنایی را جست‌وجو کنیم و راهشان را دنبال کنیم.» سپس بحث مفصلی را راجع به مقام والای عبد اضافه کرده و اشاره می‌کند که در برترین صورتش مقام عبد از مقام پیامبران بالاتر است. دلیل این‌که مسلمین در نمازهای واجبشان این ترتیب وقوع کلمات را رعایت می‌کنند نیز همین است که (محمد بنده و او و رسولش است). هم‌چنین شیرازی بیان می‌دارد که در بعضی از نوشته‌ها به جای «عباد» کلمه «عباده» ذکر شده که بحث راجع به آن در این متن نمی‌گنجد (ص ۲۷۷-۲۷۸).

۲. به سخنان شیطان اشاره دارد که در قرآن نیز آمده است، اعراف، آیه ۱۷: «سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغشان می‌روم و بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت.»

۳. امر به معروف و نهی از منکر بر اساس باورهای شیعه از ارکان اسلام است که در قرآن بارها به آن اشاره شده است؛ مثل اعراف، آیه ۱۵۷ و توبه، آیه ۷۱.

ایشان به شریعت‌هایی که پدید آورده‌ای، و خویشتن دارترین ایشان از نافرمانی‌هایی که از آن‌ها بیم داده‌ای.

بارالها! من تو را گواه می‌گیرم و تو بس هستی برای گواهی.^۱ و گواه می‌گیرم آسمان و زمین را و هم‌چنین ملائکه و دیگر آفریدگانت را که در زمین و آسمان مسکن داده‌ای در این روز و این ساعت و این شب و این جایگاه که من در آن قرار دارم که گواهی می‌دهم تو خدای یکتایی و جز تو خدایی نیست، برپادارنده عدالتی^۲ عادل در حکم، مهربان به بندگان و دارنده سلطنت و پادشاهی^۳ و رحیم بر تمام خلق هستی. و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده و برگزیده تو از میان آفریدگان تو است، آن که رسالت را بر عهده‌اش گذاشتی و او آن را به خوبی به انجام رساند^۴ و او را به خیرخواهی امتش فرمان دادی، پس برای آنان خیرخواهی نمود.

بارالها! پس بر محمد و آلش درود فرست بیش از آنچه بر هر یک از دیگر آفریدگانت درود فرستاده‌ای و از سوی ما بهترین چیزی را که به یکی از بندگان داده‌ای به او بده.

و از جانب ما برترین و گرامی‌ترین پاداشی را که به هریک از پیامبران از جانب امتش داده‌ای به او عنایت فرما، زیرا تویی بسیار بخشنده نعمت بزرگ، و بخشاینده گناه سترگ.

و تو از هر مهربانی مهربان‌تری. پس بر محمد و آلش که پاکیزگان و پاکان و نیکوکاران و سرآمد تمام برگزیدگانند درود فرست.

۱. آیه «گواهی خدا در این راه کافی است» بارها در قرآن تکرار شده است؛ مثلاً نساء، آیه ۷۹ و یونس، آیه ۲.

۲. این دو خط کلماتی است که برای نقل از قرآن اغلب استفاده می‌شود؛ مثل آل عمران، آیه ۱۸.

۳. یکی از اسمای الهی خدا در آل عمران، آیه ۲۶.

۴. چنین آیاتی بارها در قرآن ذکر شده؛ مثل آیه ۳۴ سوره نور: «و همانا ما به سوی شما آیاتی روشن نازل گردانیدیم و داستانی از آنان که پیش از شما درگذشتند و موعظه‌ای برای اهل تقوا فرستادیم.»

توقیع ناحیه مقدسه

شیخ طوسی روایت کرده که بیرون آمد از ناحیه مقدسه بر دست شیخ کبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید علیه السلام.^۱ این توقیع شریف را بخوان در هر روز از ایام رجب. به نام خدای بخشنده مهربان. ای خدا! از تو درخواست می‌کنم به جمیع معانی آنچه صاحبان امرت دعا کنند. آنان که بر سر تو امینند و به امرت مستبشر و شادخاطرند و به شرح توصیف قدرتت و به بیان عظمتت مشغولند. در خواست می‌کنم به آنچه مشیت در آنان ناطق است که معدن اسرار کلمات خود قرارشان دادی و ارکان توحید و آیات و مقامات تواند که در آن آیات تعطیل نخواهد بود، در هر مکان هر که تو را شناسد به آن آیات شناسد. میان تو و آن‌ها جدایی نیست جز آن‌که آنان بنده و مخلوق تواند و رتق و فتق آن آیات به دست تو و آغاز و انجامش به سوی توست. پشتیبان، گواه، حامی، مدافع، نگهبان و مبلّغان دین تواند که از تو و آن‌ها آسمان و زمین تو پر است، برای آن‌که آشکار شود که خدایی جز تو نیست. پس به آن درخواست می‌کنم و به مواقع عز و جلال و به رحمانیت و به مقامات و نشان‌های تو که درود فرستی بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش. و بر ایمان و پایداری ام‌بیفزایی، ای نهان در عین آشکاری و ای پیدا در عین پنهانی‌ای جداکننده نور و ظلمت، ای وصف شده ولی نه به کُنه ذات و ای شناخته شده نه به مشابه‌ای، اندازه بخش هر محدود و گواه هر مشهود و آفریننده هر موجود و به شمارآورنده هر معدود و فاقد گرداننده هر مفقود با معبودی غیر تو در عالم نیست. تویی اهل کبریا و جلال وجود.

۱. دومین نایب از ۴ نایب دوازدهمین امام شیعیان که در مقدمه بخش ۳ به آن اشاره شد.

ای کسی که او را کیفیت نیست و دارای مکان نیست! ای پنهان از هر دیده، ای وجود دائم ابدی و ای پاینده و دانای همه امور عالم!

درود فرست بر محمد ﷺ و آتش، بر بندگان برگزیده ات و بشر پرده دارانت^۱ و فرشتگان مقرب و خاموشان صف زده و مہیای فرمانت.^۲

و در این ماه رجب معظم مکرم و بعد از این ماه‌های مکرم دیگر به ما برکت عطا کن و نعمت فراوان در آن به ما کرامت فرما و قسمت ما در این ماه بسیار گردان و سوگند ما را بری ساز به حق اسم اعظم اعظم و با جلال و بزرگواری که آن اسم را به روز نهادی روشن شد و بر شب قرار دادی تاریک گشت.

و هر گناهی که ما می‌دانیم و نمی‌دانیم ببخش و ما را از گناهان با بهترین مقام عصمت معصوم گردان و ما را به تقدیر خود کفایت فرما و به ما منت گذار به حسن نظرت و ما را به غیر خود وامگذار و ما را محروم از خیر و احسانت مگردان و در آنچه سرنوشت عمر ما قرار داده‌ای برکت بخش و باطن ما را صالح گردان.

و به ما از جانب خود امان عطا کن^۳ و ما را به حسن ایمان و عمل نیکو بدار.

و ما را تا به ماه روزه^۴ و ما بعد آن از ایام و سال‌ها عمر ده، ای خدای صاحب جلال و بزرگواری!

۱. یعنی انسان‌های معمولی که از فطرت حقیقی خدایی غافل‌اند.

۲. «الصافین» فرشتگانی هستند که به صف ایستاده‌اند و در قرآن سوره صافات آیه ۱۶۵ به آن اشاره شده است. هم‌چنین «حافین» در سوره زمر آیه ۷۵: «و [در آن روز] فرشتگان [رحمت] را مشاهده کنی که گرداگرد عرش [باعظمت الهی] درآمده و به تسبیح و ستایش خدایشان مشغولند.

۳. این جمله دعای پیامبر را به یاد می‌آورد که فرمودند: «خدایا! از کيفرت به عفو و بخششت، از خشمیت به تأییدت، و از تو به تو پناه می‌برم.»

۴. در تقویم اسلامی ماه رجب، پس از آن شعبان و سپس ماه روزه یا رمضان به دنبال هم می‌آیند که از مقدس‌ترین و پربرکت‌ترین ماه‌های سال هستند.

ملحقات

دوازده امام علیهم السلام^۱

واژه «امام» در زبان عربی به معنای «رهبر» است، اما در اصطلاح ترمینولوژی اسلام، به طور عموم واژه «امام» به شخصی اطلاق می‌شود که در نمازهای جماعت امامت نماز را به عهده دارد. مطابق متکلمان قدیم اهل سنت، «امام» رهبری است که «جامعه اسلامی» را رهبری می‌کند و وظیفه و رسالت امام، اجرای قانون و حیانی با شریعت است و باز هم امام در فرهنگ اهل سنت، مساوی مفهوم «خلیفه» است. در مکتب اهل سنت، ممکن است واژه امام به اصطلاح محترمانه‌ای اطلاق می‌شود که نقش مهمی در رهبری‌های مذهبی دارند؛ مانند «امام شافعی» بنیان‌گذار یکی از چهار مکتب فقهی اهل سنت.

در شیعه دوازده امامی، واژه «امام» دو معنای عمده دارد:

۱. امام نماز جماعت که در نماز جماعت‌ها امامت را به عهده دارد که معمولاً در مساجد اقامه می‌شوند.

۲. ۱۲ خلیفه و جانشین پیامبر اکرم که بعداً به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۱. برای شناخت مشروح‌تر به کتاب شیعه در اسلام مراجعه شود.

مفهوم واقعی واژه امام در فرهنگ تشیع فهمیده نمی‌شود مگر این‌که خواننده تفاوت عمده اسلام شیعی را با اسلام سُنی بداند. ریشه‌های این تمایز به نوع دیدگاه‌های اصحاب نخستین پیامبر باز می‌گردد که در صدر اسلام از ویژگی‌ها و خاصیت امام، یا «خلیفه» پیامبر داشته‌اند.

پیامبر اسلام ﷺ شخصاً سه رسالت و وظیفه را انجام داده است:

۱. توضیح و تبیین وحی آسمانی: قرآن کریم کلام خداوند است، که برای هدایت بشر نازل شده است، لذا پیامبر اسلام بنیان‌گذار یک دین جهانی است که «اسلام» نامیده می‌شود.

۲. او، حاکم و رهبر جامعه اسلامی است. به این معنا که حضرتش شریعت خداوند را که به وسیله قرآن تشریع شده است، تحکیم بخشیده و اجرا کرده است.

۳. او دارای الهام روحی و بینش خاصی بود که به وسیله آن می‌توانست، معانی باطنی و درونی وحی را تفسیر کند و انسان‌ها را به پیروی مراتب راه کمال روحانی، هدایت نماید.

مطابق فرهنگ اکثریت جهان اسلام «اسلام تسنن» جانشین پیامبر «خلیفه» باید یکی از این سه وظیفه و کارکرد را انجام دهد و آن اجرای شریعت است.

محمد ﷺ خاتم پیامبران است، لذا پیامبری بعد از او نخواهد آمد و به هیچ وجه دارای اشراق درونی و آگاهی و بینش روحی نیستند همانند نبوت، این‌ها عطایای خداوندی است (اما نه مانند پیامبری این الهامات در انسان‌ها هم ممکن است وجود داشته باشد).

اما بدون جانشینان پیامبر، می‌توانند همانند یک حاکم، مجری شریعت نبوی باشند.

در واقع، جریان دین جهانی اسلام، به خصوص در آغاز نفوذ اسلام، به این کار و وظیفه، اجرای شریعت، بستگی داشت. سرانجام «اسلام سُنی» اعتقاد دارد که پیامبر

خدا، جانشینی برای خود، تعیین نکرد. انتخاب جانشین، تنها به عهده امت واگذار شده است که آن را انتخاب نمایند.

اما یک گروه اقلیت که «شیعه» نامیده می‌شوند، حامیان و پیروان امام علی علیه السلام اعتقاد دارند که جانشین پیامبر، تنها وظیفه‌اش اجرای احکام و شریعت نیست (حکومت دین جهانی)، بلکه او (جانشین) حامل یک عقل و حکمت اشراقی الهی و رهبر معنوی و روحی مردم است.

لذا، این وظیفه آخری، یک عطیه الهی است که اکثریت مردم، یارای درک آن را ندارند و نمی‌توانند درباره آن داوری نمایند. جانشین پیامبر باید به وسیله خداوند منصوب شود که اهداف و خواسته‌های پیامبر را گسترش دهد.

شیعه معتقد است که پیامبر اسلام علی علیه السلام را به عنوان جانشین روحی خود، تعیین کرده است.^۱

این تمایز و تفاوت دیدگاه تشیع و تسنن معمولاً با مفاهیم و ترمینولوژی سیاسی، تفسیر شده است، در نتیجه در قرون نخستین اسلام به ستیز و مبارزه اقلیت شیعه با حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس منتهی گشته است. مطابق عقاید تشیع، امامان، جانشینان به حق و قانونی پیامبر اسلام اند. نخستین آن‌ها امام علی علیه السلام که جانشین پیامبر بود و هر امامی، طبق فرمان الهی، به وسیله امام قبلی، تعیین می‌شود.

فاطمه علیها السلام

دختر محبوب پیامبر از خدیجه علیها السلام. فاطمه ۵ سال قبل از آغاز بعثت، در مکه متولد

۱. برای درک کامل و توضیح بیشتر درباره دیدگاه‌های تشیع و تسنن به کتاب اسلام و فلسفه جاوید تألیف F. Schuon - لندن، ۱۹۷۶، فصل ۵ مراجعه شود.

شد، او آن‌چنان محبوب و عزیز پیامبر بود که او را، پاره تن خود (بضعة منی) اعلام کرد.

در دومین سال هجرت (۶۲۴ م) با علی بن ابی‌طالب پسر عموی خود، ازدواج کرد و سه پسر، حسن، حسین و محسن و دو دختر زینب و ام‌کلثوم، برای او آورد. فاطمه در لحظه ارتحال رسول خدا، در کنار پدر بود. و در راه امامت شوهرش، علی بن ابی‌طالب به مبارزه برخاست. او بعد از ۶ ماه از رحلت پیامبر در سال ۱۱ هجری، درگذشت و در بقیع دفن شد! گفته می‌شود: وقتی او تولد یافت، تمام آسمان نورانی شد، از این جهت او را «الزهاء» نامیدند. او مادر امامان شیعه و مقدس‌ترین زنان مسلمان است.

دوازده امام علیهم‌السلام

۱. امام علی علیه‌السلام

نخستین امام، علی ابن ابی‌طالب است (تولد ۶۰۰ میلادی، وفات ۴۰ هـ/۶۶۱ م) او پسر عموی پیامبر، ابوطالب بود. ابوطالب پیامبر را به مانند پسر خود، فرزند و بعد از دریافت وحی (بعثت) از او حمایت کرد.

مطابق عقیده شیعه، علی علیه‌السلام، نخستین فردی بود که دین جدید را با دست‌های پیامبر پذیرفت. او ۱۰ سال داشت. او بزرگ‌ترین سرباز جنگ‌جوی صدر اسلام و به جهت حمایت و از جان گذاشتن خود پیامبر او را در مکانی به نام «غدیرخم» جانشین خویش معین فرمود.

او، چهارمین خلیفه در نظر اهل سنت و خلیفه به حق و هدایت‌گر واقعی بعد از عثمان است. او سرانجام به دست یکی از پیروان خوارج (نخستین فرقه منافق) ترور شد. او پنج سال خلافت کرد. امام علی در نجف اشرف در عراق، مدفون است.

۲. امام حسن علیه السلام

او بزرگ‌ترین فرزند امام علی از فاطمه دختر پیامبر است. او بعد از ۶ ماه از شهادت پدرش امام علی نامزد خلافت شد، اما سرانجام مجبور شد خلافت را به معاویه تسلیم نماید. او، باقی‌مانده عمر خود را در مدینه با انزوا و عزلت به سر برد. او در بقیع، گورستان مشهور مدینه، دفن گردید.

۳. امام حسین علیه السلام

جوان‌ترین فرزند علی از فاطمه است. او مانند برادرش از مدینه در منظر و دیدکار آگاهان و جاسوسان خلیفه به آرامی زندگی کرد.

وقتی یزید پسر معاویه خلیفه شد، از حسین علیه السلام بیعت خواست و امام آن را رد کرد و نپذیرفت. سرانجام حسین احساس کرد که ضرورت دارد با یزید بجنگد، تا اعتراض بر ضد همه بی‌عدالتی‌ها که به نام اسلام اجرا می‌شد نماید. او، همراه عده کمی از یاران خود، که شامل نزدیک‌ترین فامیل و خاندان وی بود، در کربلا به شهادت رسیدند. روز شهادت حسین، عاشورا به عنوان شعار تشیع در تقویم شیعیان به ثبت رسید که هر سال در سال‌گرد عزای شهادت حسین بر پا می‌شود.

بزرگداشت شهادت حسین، صدای تشیع را به طور سمبلیک نشان می‌دهد. امام حسین در کربلای عراق مدفون است.

۴. علی بن الحسین علیه السلام مشهور به «زین العابدین» «سجاد»

فرزند امام حسین از دختر یزدگرد آخرین پادشاه سلسله ساسانی است. امام سجاد به جهت بیماری، نتوانست در کربلا، سلاح بردارد. لذا از مرگ نجات یافت و سالم

ماند. بیشتر زندگی را در مدینه به آرامی به سر برده است. تنها با چند نفر از یاران و پیروان خود ارتباط داشت.

نیایش و دعاهای حضرت سجاد (که در کتاب دعای صحیفه سجادیه جمع آوری شده است) زبانزد همگان است. او در قبرستان بقیع دفن گردید.

۵. امام محمد باقر علیه السلام

فرزند چهارمین امام زین العابدین است. او در جوانی - کودکی در کربلا حضور داشت. به جهت تغییر شرایط سیاسی و مذهبی در میان مردم و به جهت نفرت و انزجار عمومی از حادثه کربلا، مردم به مدینه آمدند تا از حضرت باقر علوم معنوی و دینی را یاد گیرند. امام باقر چندین شخصیت معروف علمی - دینی را پرورش داد. به این جهت، بعد از امام علی، نخستین امامی است که بیشترین احادیث از حضرتش روایت شده است. امام باقر علیه السلام در بقیع مدفون است.

۶. امام جعفر صادق علیه السلام

فرزند امام پنجم است. او در یک فضای باز اجتماعی - سیاسی زندگی می کرد. به این جهت توانست به طور آزاد در مدینه تعلیم دهد. بیشترین دانشمندان به دور امام صادق جمع شدند که علوم اسلامی را یاد گیرند.

از جمله شاگردان امام صادق، ابوحنیفه، بنیان گذار یکی از چهار مذهب فقهی اهل سنت است.

در اواخر زندگی حضرت صادق، تضییقات و محدودیت هایی جلوی فعالیت های امام را مانع شد. آن هم به جهت توسعه و گسترش آموزش های تشیع بود که خلفای عباسی تحمل آن را نداشتند. بیشترین احادیث شیعه از امام صادق نقل شده است.

حضرت صادق آن چنان در مذهب شیعه ۱۲ امامی اهمیت دارد که مذهب به نام او

معروف می‌باشد (مکتب جعفری). امام صادق علیه السلام در قبرستان بقیع مدینه مدفون است.

۷. امام کاظم علیه السلام

او، فرزند امام ششم است، هم‌زمان با خلفای عباسی، المنصور و هارون الرشید، زندگی می‌کرد. بیشتر زندگی اش را زیر فشار دربار خلافت، در مدینه به سر برد، سرانجام در زندان هارون الرشید در بغداد، جان داد. بعد از امام موسی، ائمه، معمولاً در خانه سنتی خود در مدینه نتوانستند زندگی کنند، بلکه خلافت مجبور می‌کرد آن‌ها نزدیک خلیفه در بغداد یا سامرا باشند. امام کاظم در کاظمین عراق مدفون است.

۸. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

او فرزند هفتمین امام است. امام در دورانی زندگی می‌کرد که عباسیان با مشکلاتی از سوی انقلابیون شیعه روبه رو بودند. سرانجام المأمون خلیفه عباسی، چنان اندیشید که با تعیین جانشینی و ولایت عهدی امام رضا، می‌تواند مشکلات خلافت را حل کند، مأمون امیدوار بود که با مشارکت دادن امام به امور دنیایی، می‌تواند ارادت و اخلاص پیروان امام را بکاهد و او را منزوی نماید. بعد از تلاش‌های زیاد توانست مقام ظاهری ولایت عهدی را به امام بقبولاند. اما به زودی به اشتباه خود پی برد، زیرا تشیع با این کار بسیار گسترش یافت. لذا دستور داد که امام را زهر دهند. امام رضا در شهر مشهد ایران مدفون است.

۹. امام محمد تقی علیه السلام

فرزند هشتمین امام، حضرت رضا است. مأمون دخترش را به همسری

او درآورد، لذا مدتی در بغداد کنار خلیفه نگه داشته شد. اما سرانجام توانست به مدینه برگردد و تا پایان دوره مأمون در مدینه بماند. خلیفه جدید المعتمد، دوباره او را به بغداد فراخواند. امام محمد تقی در کاظمین عراق مدفون است.

۱۰. امام علی النقی علیه السلام

فرزند نهمین امام است. او در مدینه باقی مانده بود و تا سال (۲۴۳ هـ/ ۸۵۷ م) علوم دینی را در آن شهر آموزش می‌داد. در آن سال، به وسیله متوکل عباسی به سامرا فراخوانده شد. در آنجا، (سامرا) امام به وسیله خلیفه و امرا او سخت تحت فشار بود، تا این‌که وفات کرد. امام علی النقی در سامرا مدفون است.

۱۱. امام حسن العسکری علیه السلام

فرزند امام دهم، علی النقی است. او در حبس و محدودیت کامل، زیر نظر خلیفه عباسی در سامرا زندگی کرد. به ویژه وقتی که معلوم شد شیعیان، فرزند او امام مهدی را انتظار دارند. دوازدهمین امامی که موعود الهی است و جهان را از بی‌عدالتی‌ها نجات خواهد داد.

امام یازدهم با دختر امپراتور بیزانس (نرگس خاتون) ازدواج کرد. این ازدواج به دنبال تعلیمی بود که در خواب به او (نرگس خاتون) گفته شده بود. او به صورت کنیز خریداری شد، به حباله نکاح امام درآمد و سرانجام مادر امام مهدی (عج) گردید. امام حسن عسکری در سامرا مدفون است.

۱۲. امام محمد بن الحسن المهدی (عج)

امام مهدی، امام دوازدهم به طور پنهانی در زیر حفاظت و سرپرستی پدر

بزرگوارش تا آخرین روزهای وفات پدر زندگی کرد. سپس امام زندگی پنهانی (سِرّی) را آغاز نمود.

به عبارت دیگر، او پنهان از نظر افراد عادی بود، اما با خواص وکلای حضرتش تماس داشت و او را می‌دیدند. در سال (۳۲۹ هـ/ ۹۳۹ م) غیبت کبرای امام شروع شد. این غیبت تا هنگامی که خداوند می‌خواهد، ادامه دارد. وقتی که حضرتش ظهور کند، همه بدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها را از جهان برخواهد چید.

منابع فصول کتاب

بخش اول: از بحار الانوار علامه محمد باقر مجلسی ۱۱۰ جلدی تهران - ۱۳۸۰/۱۹۶۰ - ۱۳۹۰/۱۹۷۰.

الف) پیامبر ﷺ:

۱. بیان ایمان: ج ۴، ص ۳۸۷-۳۸۸.

۲. صفات خدا: ج ۳، ص ۳۰۳-۳۰۴.

ب) علی ﷺ:

۱. امام منزّه - معصوم - ج ۴، ص ۲۲۱-۲۲۳.

۲. صفات متقی - ج ۴، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۳. علم و ریشه های آن، ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۸.

۴. زیبایی و جلال مخلوقات، ج ۴، ص ۲۱۳-۲۱۵.

۵. یکتایی او - ج ۳، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۶. نزول - ج ۴، ص ۲۵۳.

۷. اشراق و الهام قلب - ج ۴، ص ۳۰۴-۳۰۶.

ج) الباقر ﷺ امام بی مانند، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۰.

د) جعفر ﷺ:

۱. دیدن خدا، ج ۴، ص ۴۴-۴۵.

۲. نامی که می‌تواند نام باشد. ج ۴، ص ۱۶۰-۱۶۱.

(ا) موسی علیه السلام، تنزه و تعالی، ج ۴، ص ۲۹۸.

(ف) علی الرضا علیه السلام:

۱. بیان توحید، ج ۴، ص ۲۲۸-۲۳۰.

۲. شر، ج ۳، ص ۳۶-۳۸.

بخش دوم: از نهج البلاغه، تصحیح محی الدین - محمد عبد الحمید با تفسیر و شرح

محمد عبده، سه جلد - القاهره - بخش ۳، ص ۹۲-۱۲۲.

بخش سوم: زندگی معنوی:

(الف) دعای امام حسین علیه السلام در عرفات

مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، چاپ محمدحسن علمی، تهران ۱۹۶۱-۱۲۸۱ -

ص ۵۳-۵۳۱. باز همان، چاپ اسلامیة - تصحیح محمدباقر کمره‌ای. تهران

۱۳۷۹/۱۹۵۹-۶۰، ص ۳۵۰-۳۶۵.

(ق) امام زین العابدین علیه السلام

دعای اول و ششم از صحیفه سجادیه، ترجمه فارسی محمد علی شریعتی،

اسلامیه، تهران. بی تا، ص ۱۵-۲۲، ۳۲-۳۶، و ترجمه فارسی فیض الاسلام، تهران،

۱۳۷۵/۱۹۵۵-۶، ص ۲۸-۴۱ و ۶۸-۷۵ و ترجمه فارسی جواد فاضل - تهران -

۱۳۴۸-۱۹۶۹ ص ۴۷-۵۰، ۵-۹۳.

(س) دعاهاى ائمه در ماه رجب

مفاتیح الجنان، ص ۸۱-۲۷۹ / ۶-۱۸۴.

منابع دیگر:

۱. محمد عبده، شرح نهج البلاغه، یاد شده در بخش ۱.

۲. توفیق الفکیکی: الراعی و الراعیه، چاپ نجف، ۱۹۴۰.

۳. میرزا حبیب الله الهاشمی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، جلد ۲۰، تهران، ۱۳۸۹/۱۹۶۹-۷۰.
۴. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، بيروت.
۵. ابن میثم، شرح نهج البلاغه، تهران، چاپ لیتوگرافی، ۱۲۷۵/۱۸۵۹-۶۰.
۶. الکلبینی، الاصول من الکافی، تصحیح محمد باقر کمره‌ای، تهران ۱۳۸۸/۱۹۶۸-۹۰.
۷. الصدوق، التوحید، تصحیح هاشم الحسینی الطهرانی، تهران، ۱۳۸۷/۱۹۶۷-۸.
۸. الشیرازی، سید علی خان، تلخیص الریاض، ج ۱، تهران، ۱۳۸۱/۱۹۶۱-۲.

نمایه

□ آیات

□ اعلام

□ اصطلاحات و موضوعات

آیات

- آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا، ۶۸
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ، ۷۹
أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، ۱۵
تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ ۸۵
الْعَالَمِينَ، ۶۶
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا، ۶۷
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، ۹۱
وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، ۷۶

اعلام

اصحاب نخستین پیامبر، ۱۶۰	آربری، ۱۱
اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۲۱	آسیا، ۱۴
امامان ← ائمه اطهار (ع)	آشتیانی، استاد جلال الدین، ۱۰، ۱۶
امام شافعی، ۱۵۹	آمریکا، ۹ - ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۲ - ۲۵
انبیاء (ع)، ۱۴۶	آملی، سید حیدر، ۳۴
انجمن مفاخر فرهنگی، ۱۶	ائمه اطهار (ع)، ۱۳، ۲۸ - ۳۰، ۳۹، ۵۰، ۶۸
انجیل، ۱۳۰	ابن سینا، ۱۱
انسان و طبیعت، ۲۵	ابن عباس، ۵۴
انگلستان، ۱۶	ابن عربی، ۱۱، ۱۲
اوهایو، ۱۰	ابوبصیر، ۷۸، ۷۹، ۸۰
اهل بیت (ع)، ۸۳	ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، ۱۲۱، ۱۵۶
اهل سنت، ۲۷، ۳۰، ۵۰، ۱۶۲	ابوحنیفه، ۱۶۴
ایران، ۹ - ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۳۵	احتجاج، ۴۳
بازرگانان، ۱۰۱	اروپا، ۹، ۱۴
بازرگان، مهندس مهدی، ۲۴	استبصار فی ما اختلف فيه من الاخبار، ۴۰
بحارالانوار، ۴۲، ۴۳، ۵۰	اسرافیل، ۱۳۰

- بخاری، ۴۰
چیتیک، دکتر ویلیام، ۹، ۱۰، ۱۲ - ۱۷، ۳۶
بُراق، ۵۹
حضرت ابراهیم علیه السلام، ۱۳۰، ۱۳۲
بغداد، ۱۶۵، ۱۶۶
حضرت اسحاق علیه السلام، ۱۳۰
بقیع، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
حضرت اسماعیل علیه السلام، ۱۳۰، ۱۳۲
بنی اسرائیل، ۱۳۲
حضرت امام باقر علیه السلام، ۵۰، ۷۸، ۱۶۴
بنی امیه، ۳۴، ۱۶۱
حضرت امام حسن علیه السلام، ۱۶۲، ۱۶۳
بنی عباس، ۳۴، ۱۶۱، ۱۶۵
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۶۶
بنی هاشم، ۸۲، ۸۳
حضرت امام حسین علیه السلام، ۱۴، ۱۵، ۵۵، ۱۲۰
بیت العتیق، ۱۳۰
۱۲۱، ۱۶۲، ۱۶۳
بیروت، ۱۰، ۱۱
حضرت امام رضا علیه السلام، ۴۳، ۵۰، ۵۵، ۸۲، ۸۷، ۱۶۵
بیزانس، ۱۶۶
حضرت امام زین العابدین علیه السلام، ۱۴، ۱۵، ۳۳، ۱۶۳، ۱۶۴
پاکستان، ۱۶
حضرت امام صادق علیه السلام، ۳۴، ۵۰، ۵۲، ۶۱، ۷۹
پروتستان، ۹
۸۰، ۱۶۴، ۱۶۵
پیروان امام علی علیه السلام، ۱۶۱
توحید، ۴۳
حضرت امام علی علیه السلام، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۵
تورات، ۱۳۰
۵۹، ۶۱، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۹۱ - ۹۳، ۱۶۱ - ۱۶۴
توکیو، ۱۰
حضرت امام علی النقی علیه السلام، ۱۶۶
تهذیب الاحکام، ۴۰
حضرت امام کاظم علیه السلام، ۵۰، ۸۱، ۱۶۵
تهران، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶
حضرت امام محمد تقی علیه السلام، ۱۶۵، ۱۶۶
ثقفی، دکتر سید محمد، ۱۶، ۲۶
حضرت امام مهدی علیه السلام، ۱۲۱، ۱۶۶
ثقفی، نعیمه، ۲۶
حضرت ام کلثوم علیه السلام، ۱۶۲
جبرئیل، ۷۲، ۱۳۰
حضرت ایوب علیه السلام، ۱۳۲
جنگ جمل، ۷۲
حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۸ - ۳۰
جنگ صفین، ۹۲
۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۸، ۸۳، ۹۱، ۱۰۸
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۰

- حضرت خدیجه علیها السلام، ۱۶۱
- حضرت زکریا علیه السلام، ۱۳۲
- حضرت زینب علیها السلام، ۱۶۲
- حضرت فاطمه علیها السلام، ۲۹، ۱۶۱، ۱۶۳
- حضرت محسن علیه السلام، ۱۶۲
- حضرت موسی علیه السلام، ۷۱
- حضرت یحیی علیه السلام، ۱۳۲
- حضرت یعقوب علیه السلام، ۱۳۰، ۱۳۲
- حضرت یوسف علیه السلام، ۱۳۲
- حضرت یونس علیه السلام، ۱۳۲
- حوزه علمیه قم، ۲۳
- خاندان امام علی علیه السلام، ۴۰
- خسروشاهی، سید هادی، ۱۷، ۲۵
- خصال، ۴۳
- خلفای عباسی، ۱۶۴، ۱۶۵
- خمینی، امام روح الله، ۱۳
- دائرة المعارف اسلام، ۳۹
- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۲۴
- دانشگاه آمریکایی بیروت، ۱۰
- دانشگاه ایالتی نیویورک، ۱۰
- دانشگاه بین المللی مسیحیت، ۱۰
- دانشگاه پنسیلوانیا، ۲۵
- دانشگاه تمپل فیلادلفیا، ۲۲، ۲۳
- دانشگاه تهران، ۱۰
- دانشگاه شیراز، ۲۵
- دانشگاه صنعتی شریف، ۱۰
- دانشگاه کالگیت، ۹، ۳۵
- دانشگاه هاروارد، ۲۲
- ذعلب، ۷۴، ۷۵، ۷۷
- رعیت، ۱۰۰
- زائران ایرانی، ۴۳
- زبور، ۱۳۰
- زریاب خویی، دکتر، ۱۱
- زندگی نامه و خدمات علمی - فرهنگی پروفیسور ویلیام چیتیک، ۱۶
- زندیقان، ۸۷
- ساحران عصر موسی علیه السلام، ۱۳۲
- سامرا، ۱۶۵، ۱۶۶
- سپاهیان، ۱۰۰
- سفارت آمریکا، ۲۴
- سُنّی ← اهل سُنّت
- سهروردی، ۱۱
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۹۲
- شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ۹۲
- شرق شناسان غربی، ۲۷
- شریف رضی، ۳۲، ۳۳
- شیاطین، ۵۹
- شیخ صدوق (محمد بن علی بابویه قمی)، ۴۰، ۴۲، ۴۳

- شیخ طوسی، ۴۰، ۱۵۶
 قمی، شیخ عباس، ۴۳
 شیطان، ۶۸
 قمی، قاضی سعید، ۳۴
 شیعه، ۲۷، ۱۶۱، ۱۶۲
 کارتر، ۲۴
 شیعه در اسلام، ۹، ۲۱، ۲۲، ۳۵
 کاظمین، ۱۶۵، ۱۶۶
 شیعیان، ۲۸، ۳۰، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۳
 کافی، ۳۱، ۴۰
 صحیفه سجادیه، ۱۳-۱۵، ۳۳، ۴۲، ۱۲۱، ۱۶۴
 کالج ووستر، ۱۰
 صفویه، ۳۴، ۴۲
 کربلا، ۳۳، ۱۲۰، ۱۶۳، ۱۶۴
 صنعت‌گران، ۱۰۱
 کرین، هنری، ۳۳
 صوفی‌ها، ۱۲۰
 کرد علی، ۳۲
 طباطبائی، علامه سید محمد حسین، ۹، ۱۰، ۱۳
 کلیننی، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب، ۴۰
 ۱۶، ۱۷، ۲۱-۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۱-۴۳
 کمبریج، ۳۷
 طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، ۴۳
 کوه عرفه، ۱۲۱
 طه حسین، ۳۲
 گل چین ادبی شیعه، ۱۶
 عالمان شیعه، ۳۴
 گل چینی از معارف تشیع، ۲۱، ۲۲، ۲۶
 عباسیان ← بنی عباس
 گل چینی از معارف شیعه، ۹، ۱۶
 عبده، شیخ محمد، ۹۲
 گواهی، دکتر عبدالرحیم، ۲۵
 عراق، ۱۶۲، ۱۶۳
 لبنان، ۱۶
 عیون اخبار الرضا (ع)، ۴۳
 ماری شیمل، آنه، ۱۱
 غدیرخم، ۱۶۲
 مالک آشتی، ۴۱، ۴۸، ۹۱-۹۴
 فاروقی، شهید دکتر اسماعیل، ۲۲
 مأمون، ۸۲، ۸۳، ۱۶۶
 فرشتگان، ۵۹، ۶۲، ۷۲، ۱۴۶، ۱۵۳
 متکلمان قدیم اهل سنت، ۱۵۹
 فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۰
 متوکل، ۱۶۶
 قاضیان، ۱۰۰
 متوی، ۱۱، ۱۳
 قرآن در اسلام، ۹، ۲۱، ۲۲، ۳۵

- | | |
|--------------------------------------|--|
| مجلسی، علامه محمد باقر، ۴۲، ۵۱ | مکه، ۱۶۱ |
| محققان غربی، ۳۲، ۴۱ | ملائکه، ۶۴، ۱۵۵ |
| محقق، دکتر مهدی، ۱۵، ۱۶ | ملاصدرا، ۱۱، ۳۱، ۳۴ |
| محمد بن ابی بکر، ۹۳ | منچستر، ۳۷ |
| محمد بن عبدالله خراسانی (خادم حضرت | منصور، ۱۶۵ |
| رضا <small>علیه السلام</small>)، ۸۷ | من لایحضره الفقیه، ۴۰ |
| محمد در آینه اسلام، ۱۳، ۱۶ | مورخان، ۴۹ |
| مخزومی، جعدة بن هبیره، ۶۹ | مورگان، دکتر کنیث، ۹، ۳۵ |
| مدینه، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶ | میرداماد، ۳۴ |
| مردم آمریکا، ۹ | میکائیل، ۷۲، ۱۳۰ |
| مردم اروپا، ۹ | نارا (منطقه)، ۱۰ |
| مسجد کوفه، ۵۵، ۶۱، ۶۹، ۷۴ | نجف اشرف، ۱۶۲ |
| مسلم، ۴۰ | نرگس خاتون، ۱۶۶ |
| مسلمانان عرب زبان، ۵۱ | نصر، دکتر سید حسین، ۹ - ۱۱، ۱۶، ۲۱ - ۲۵، |
| مشرکان، ۸۷ | ۴۵، ۴۲، ۳۷ |
| مشعر الحرام، ۱۳۰، ۱۴۲ | نوثال (یهودی)، ۵۴، ۵۵ |
| مشهد، ۴۳ | نویسندگان دیوان، ۱۰۰ |
| مصر، ۹۱ - ۹۳، ۱۳۲ | نهج البلاغه، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۹۲ |
| مصلح، جواد، ۱۱ | نیکلسون، ۱۱ |
| مطهری، شهید استاد مرتضی، ۲۱ | وصال شیرازی، دکتر بهنام، ۲۵ |
| معاویه، ۹۲، ۱۶۳ | هارون الرشید، ۱۶۵ |
| معتصم، ۱۶۶ | همایی، جلال الدین، ۱۰ |
| مفاتیح الجنان، ۴۲، ۴۳ | یزید، ۱۶۳ |
| مفسران شیعه، ۵۱ | یمن، ۱۱۲ |

اصطلاحات و موضوعات

آفرینش مخلوقات، میان خدا و بندگان، حجاب بودن، ۸۴	امام حسن عسکری علیه السلام پدر بزرگوار امام زمان علیه السلام ، ۱۶۶
اجابت کننده دعای بندگان مضطر و پریشان، ۱۳۷	امام حسین علیه السلام ، جوان ترین فرزند امام علی علیه السلام ، ۱۶۳
احتکار، کلام امام علی علیه السلام به مالک در منع از، ۱۰۸	امام در اندیشه تشیع، ۲۹
ازلیت خدا مقدم بر آغاز، ۸۵	امام، در لغت و در اصطلاح، ۱۵۹
اسلام سُنی، ۱۶۰	امام در نظریه سیاسی تسنن به معنای خلیفه، ۲۹
اسلام شیعی، ۱۶۰	امام رضا علیه السلام ، جریان ولایت عهدی، ۱۶۵
اسلام یعنی تسلیم حق شدن، ۴۸	امام سجاد علیه السلام ، زینت عبادت کنندگان، ۱۶۴
اسمای الهی، پاک و منزّه و نعمت هایش آشکار، ۱۴۴	امام صادق علیه السلام ، دانشمندان شاگرد، ۱۶۴
اصطلاح ترمینولوژی اسلام، ۱۵۹	امام علی النقی علیه السلام در زمان جلادترین خلیفه عباسی، ۱۶۶
امام، از نظر امامیه، ۱۵۹	امام علی علیه السلام ، جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله ، ۱۶۲
امامان، جانشینان به حق و قانونی پیامبر اسلام، ۱۶۱	امام کاظم علیه السلام فرزند ششمین امام، ۱۶۵
امام حسن علیه السلام ، بزرگ ترین فرزند امام علی علیه السلام ، ۱۶۳	امام محمد باقر علیه السلام فرزند چهارمین امام، ۱۶۴
	امام محمد تقی علیه السلام ، نهمین امام شیعیان، ۱۶۵

- امام مهدی علیه السلام عدالت‌گستر جهان، ۱۶۷
 امام نخستین؛ علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۶۲
 اهل جزیه، ۱۰۰
 بخشش خدا، غیر قابل شمارش، ۵۹
 بودیسم، ۱۰
 بینا بودن خدا، نه با چشم، ۹۰
 پرستش خدا، اختصاص ساعاتی از شبانه‌روز به، ۱۱۱
 پروردگار ما، فناپذیر و قدیم، ۵۲
 پنهان بودن خدا، دلیل بر محبوبیت و، ۸۷
 پیامبر صلی الله علیه و آله، انجام سه رسالت و وظیفه از، ۱۶۰
 پیمان، خیانت و فریب نداشتن در، ۱۱۴
 ترمنولوژی سیاسی، ۱۶۱
 تسبیح‌گوی خدا، آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و آنچه در آنهاست، ۱۴۱
 تشبیه، میرا بودن خدا از، ۷۳
 تضاد میان اشیای متضاد، ۷۴
 تفکرات متافیزیکی اسلامی، ۵۰
 تنزیه خدا، ۵۵
 توحید، اصل معرفت خدا، ۸۳
 توحید خالص، ۸۰
 توحید خدا، نفی صفات مخلوقات از خدا نظام، ۸۳
 توقیع ناحیه مقدسه، ۱۵۶
 حکومت‌داری، فرمان امام علی علیه السلام به مالک اشتر در، ۹۶، ۱۱۳
 حکومت‌داری، کلام امام علی علیه السلام در دستورالعمل، ۹۵
 حکومت و زمام‌داری و نقش آن در جامعه، ۹۱
 خدا آخرین آخرین است بدون مکان، ۸۲
 خدا، آخرین بدون آئین، ۷۹
 خدا، آغاز آغازین و آخرین آخرها، ۶۴
 خدا بخشنده‌ای است که از بخشیدن نقصان نمی‌یابد، ۶۲
 خدا، برتر از قیاس، ۷۸
 خدا، برتر از کُفو و نظیر داشتن، ۶۴
 خدا، بر چهار قسم واحد بودن، ۷۲
 خدا، به دور از وهم و احاطه عقول، ۶۴
 خدا، به وجود نیامده که تغییر او ممکن باشد، ۶۲
 خدا، بی‌مثل و نظیر، ۶۶
 خدا، حد و تعریف نداشتن، ۸۹
 خدا، در معنا تک بودن، ۷۳
 خدا، سرچشمه همه چیز، ۶۵
 خدا، عدم امکان توصیف، ۵۴
 خدا فاعل است، نه به جبر و اضطرار، ۷۵
 خدا، قدرتمند و باشکوه، ۸۱
 خدا، لطیف‌ترین لطیف‌ها، ۷۵
 خدا، مالک ملک وجود، ۱۳۸

- خدا، نخستین بدون کیف، ۷۹
- خدا نخستین نخستین هاست بدون کیف، ۸۲
- خدا واحد است نه از نظر شماره و عدد، ۵۷
- خداوند، غایت غایات، ۸۰
- خدای یکتا، بی شریک و مددکار، ۱۳۷
- خودپسندی و دوست داشتن ستایش، نهی امام علی علیه السلام از، ۱۱۵
- خون به حرام ریختن، سست شدن قدرت با، ۱۱۵
- دعا، تقسیمات آن در اسلام، ۱۱۹
- دعای امام سجاده علیه السلام، ۱۴۳
- دعای شرعی (صلوة)، ۱۱۹
- دعای عرفه امام حسین علیه السلام، ۱۲۱، ۱۴۰
- دعای فردی، ۱۲۰
- دعایی برای صبح و شام، ۱۵۱
- دوازده امام علیهم السلام، ۱۵۹
- دیدن خدا، روز قیامت و قبل از آن، امکان، ۷۹
- ذات خدا، به دور بودن عقل ها از، ۶۷
- ذات خدا، تغییرناپذیر، ۵۶
- ذات خدا، حقیقت اوست، ۸۴
- ذمیان، ۱۰۰
- روز عرفه (نهمین روز ذی الحجه)، ۱۲۱
- زندگی معنوی، ۱۱۹
- زندیق، پاسخ های امام رضا علیه السلام از پرسش های، ۸۷
- سپاس مخصوص خدا، ۶۱
- سپاهیان یار، گزیده ترین سران سپاه، ۱۰۲
- ستایش پروردگار در دعای امام سجاده علیه السلام، ۱۴۳
- ۱۴۶
- ستایش مخصوص خدا، ۵۹
- ستایش مخصوص خدای راهنمایی کننده ما به توبه، ۱۴۸
- سخن چین، بخیل، کلام امام علی علیه السلام به مالک در پرهیز از، ۹۷
- شناخت، اولین عبادت خدا، ۷۴
- شنا بودن خدا، نه با گوش، ۹۰
- شهادت به رسالت پیامبر، برگزیده از میان تمام آفریدگان الهی، ۱۵۵
- صفات، از باری تعالی نفی، ۵۹
- صنع آفرینش نشان خالقیت، ۷۴
- طبقات فرودست، ۱۰۹
- طبقات مردم، در کلام امام علی علیه السلام به مالک اشتر، ۹۹
- طبقه های مستضعف، سفارش امام علی علیه السلام به مالک درباره، ۱۰۹
- عاملان، اندیشیدن و آزمودن برای انتخاب، ۱۰۴
- عاملان، کلام امام علی علیه السلام به مالک در انتخاب، ۱۰۵
- عرفان اسلامی، ۱۲

- عشای ربانی در مسیحیت، ۱۱۹
- معرفت خدا، اولین عبادت خدا، ۸۳
- علو و عظمت خدا، دیده ناتوان از درک، ۶۴
- معرفت خدا، گام اول در دین، ۶۰
- علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به اعتقاد شیعه، ۱۶۱
- مکتب جعفری، ۱۶۵
- عهدنامه مالک اشتر، ۹۲، ۹۳
- مناجات و عبادت تهلیل دار (ورد)، ۱۱۹
- عهدنامه مالک اشتر، سفارشات امام علی علیه السلام در، ۱۱۷
- نام و اسم خداوند، غیر از ذات حق، ۸۰
- نعمت‌های الهی، ناتوانی انسان از احصا و شمارش، ۱۲۶
- غایت، موصوف است و هر موصوفی، مصنوع و مخلوق، ۸۰
- نماز گزاردن با مردم، سفارش امام علی علیه السلام به مالک در چگونگی، ۱۱۲
- غیبت کبرا، ۱۲۱، ۱۶۷
- نمازهای واجب یومیه، ۱۲۰
- فاطمه علیها السلام، پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله، ۱۶۲
- نور خدا، روشن شدن تاریکی‌ها به، ۷۲
- فاطمه علیها السلام، مادر امامان شیعه علیهم السلام، ۱۶۲
- نیایش (ذکر)، ۱۱۹
- فرهنگ تشیع، ۱۶۰
- نیکوکار و بدکار، برابر نبودن، ۹۸
- فلسفه اسلامی، ۱۰، ۱۱
- واحد بودن خدا، امام علی علیه السلام و چهار قسم دانستن، ۷۲
- قافیه نثری (سجع)، ۱۲۰
- کاتبان، فرمان امام علی علیه السلام به مالک در مورد، ۱۰۶
- کُنه خدا تفریق و تباین او با خَلق او، ۸۴
- والیان، پنهان نشدن از رعیت، ۱۱۲
- گذشت از گناه مردم، سفارش امام علی علیه السلام به مالک در، ۹۴
- والیان و چگونگی رفتار با نزدیکان، ۱۱۲
- وجود خدا، سابق بر زمان، ۷۶، ۸۵
- محمد صلی الله علیه و آله، بنده و پیامبر پیامبر خدا، شهادت به این‌که، ۵۸
- وحدانیت خدا، ۴۱
- محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران، ۱۶۰
- وحدانیت خدا، اقرار به، ۸۲
- مشاهده خدا، با حقیقت ایمان، ۷۵
- وحدانیت خدا، اولین رکن اسلام، ۴۹
- مشرک به خدا، کافر به همه آیات محکومات، ۶۷
- وزیر بدکاران، بدترین وزیران، ۹۷
- مشرک، مماثل دانستن خدا با چیزی، ۶۶
- هستی خدا مقدم بر عدم و نیستی، ۸۵
- یکتایی خدا، یکی بودن انسان و تفاوت آن با، ۵۵

